

معاد جسمانی

در نگاہ شیخ احمد احسانؒ

| تألیف: | حضرت آیت اللہ المعظم شیخ علی نقی احسانؒ |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



موقع الأوحاد
Awhad.com

معاد جسمانی

درنگاہ شیخ احمد احسائی رحمۃ اللہ علیہ

تألیف: حضرت آیت اللہ المعظم

شیخ علی نقی احسائی رحمۃ اللہ علیہ
فرزند مرحوم شیخ احمد احسائی رحمۃ اللہ علیہ

پاورقی و حاشیہ:

شیخ سعید قریشی و شہرام صحرائی

ترجمہ و تحقیق:

گروہ تحقیق و حفظ و نشر آثار
حضرات آیات عظام حائری احقاقی اسکوی

عنوان کتاب : معاد جسمانی در نگاه مرحوم شیخ احمد احسائی رحمۃ اللہ علیہ

تألیف: شیخ علی نقی احسائی رحمۃ اللہ علیہ

مترجم: گروه تحقیق و نشر آثار حضرات آیات عظام حائری احقاقی اسکویی

صفحه آرایی: سید یحیی غفارزاده دستجردی

طراح جلد و گرافیک داخلی: سید علی غفارزاده دستجردی

فهرست مطالب

۹	مقدمه معاد جسمانی به قلم شهرام صحرائی
۲۹	مقدمه معاد جسمانی به قلم سعید محمد القریشی
۲۹	مسأله ی معاد جسمانی
۳۳	پدیدار شدن شبهه ی آکل و مأکول خورنده و خورده شده
۳۷	راه حلی که صدرالمتألهین برای شبهه ارائه داده است
۴۱	پاسخ شیخ احمد احسائی درباره مسأله آکل و مأکول
۴۳	تقییح و مخالفت با پاسخ شیخ احسائی در مسأله ی معاد
۴۵	زندگی نامه ی شیخ علی نقی احسائی
۴۵	نام او و خاندانش <small>رحمته الله علیه</small>
۴۵	دانش های او <small>رحمته الله علیه</small>
۴۹	سفرهای او <small>رحمته الله علیه</small>
۴۹	تألیفات او <small>رحمته الله علیه</small>
۵۱	وفات او و محل دفنش <small>رحمته الله علیه</small>
۵۳	مسیر تحقیق این رساله
۵۷	سپاس و قدرشناسی
۵۹	مقدمه نویسنده
۷۱	بخش نخست جسد بازگشتی در روز قیامت
۷۷	بخش دوم جداسازی و بالایش جسد بازگشتی در روز قیامت
۷۷	تقسیم جسم و جسد انسان
۷۷	جسد اول انسان
۸۱	جسد دوم انسان
۱۰۳	بخش سوم چگونگی بازگشت ارواح و اجساد در روز قیامت
۱۱۱	بخش چهارم چگونگی آفرینش امامان <small>علیهم السلام</small>
۱۱۷	بخش پنجم در چگونگی آفرینش مؤمن و کافر
۱۲۳	اصل نطقه ی بانو فاطمة الزهراء <small>علیها السلام</small>
۱۲۳	اصل نطفه ی امام علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>
۱۲۵	بخش ششم بازگشت به آغاز در کیفیت آفرینش مؤمن و کافر
۱۳۱	بخش هفتم در چگونگی آفرینش جسم پیامبر خدا حضرت آدم <small>علیه السلام</small>

فهرست مطالب

۱۳۳.....	بخش هشتم دلایل صریح در اصل جسد انسان
۱۳۹ ...	بخش نهم چگونگی بازگشت جسم انسان در روز قیامت و حقیقت آن
۱۴۹.....	اصل جسد انسان
۱۵۳.....	بخش دهم چگونگی برگشت بدن مردگان در زمان رجعت
۱۵۵.....	بخش یازدهم چگونگی برگشت بدن های مردگان در روز قیامت
۱۵۵.....	وجه و حکمت آمیختن و مشابهت ها در این نشئه
۱۶۱.....	بخش دوازدهم بحثی در حقیقت جسد انسان که به روز قیامت برگردانیده می شود
۱۸۱.....	بخش سیزدهم فهم نادانان از سخن شیخ اوحدا حسائی <small>رحمته الله علیه</small>
۱۹۱.....	بخش چهاردهم آیا صورت انسان مؤمن در روز قیامت بر خواهد گشت یا نه؟
۱۹۵.....	بخش پانزدهم دلیل بر بازگشت جسد حقیقی انسان در روز قیامت
۲۰۳.....	بخش شانزدهم معنای تصفیه جسد انسان از مواد غذایی
۲۱۳.....	بخش هفدهم مراد شیخ احسائی از کنده شدن مواد غذایی از جسم انسان
۲۲۵.....	منابع:



این کتاب

تحت اشرف حکیم الہی و فقیہ ربانی

حضرت آیت اللہ المعظم

حاج میرزا عبداللہ حائری احقاقی

فرزند بزرگوار آیت اللہ المعظم

حاج میرزا عبدالرسول حائری احقاقی

چاپ و منتشر گردید.

حجرت اللہ تعالیٰ



مقدمه معاد جسمانی به قلم :

شهرام صحرائی

با وجود آنکه معاد جزء اصول دین اسلام است و همه ی مسلمانها، با هر گرایش فلسفی، کلامی و فقهی به آن معتقد هستند، ولی در چگونگی و جزئیات زندگی پس از مرگ، با یکدیگر دارای اختلافاتی هستند و در این مسأله، همه ی آنها عقیده ی واحدی ندارند. برخی از آنها قائل اند که حشر انسان جسمانی و روحانی است، در مقابل برخی از حکمای اشراقی قائل به حشر با بدنی مثالی و به عبارتی حشری صرفاً روحانی هستند. در این میان برخی نیز در کمال شگفتی و در عین اینکه خود را مسلمان می دانستند، به اتحاد ارواح قوی پس از مرگ و ترک بدن، با اجرام سماوی

و فلکی معتقد بوده اند و گروهی باور به تناسخ و تعلق یافتن روح پس از مرگ به بدن یا بدن های دیگر داشته اند. احتمال دارد اتخاذ باورهای مختلف از سوی مسلمانها، در پی حل نشدن پاره ای شبهات درباره ی معاد روحانی و جسمانی بوده باشد که از جمله ی مهمترین آنها، شبهه ی آکل و مأكول بوده است. همچنین برخی از حکمای مشاء به وجود نداشتن دلیل صرفاً عقلی در اثبات معاد جسمانی تصریح کرده اند. چنین فضائی اقتضاء می کرده که حکیمان و متکلمان مسلمان، در پی یافتن دلایلی برای اثبات معاد جسمانی باشند و آن را به گونه ای تشریح کنند که در عین حال، با ظواهر کتاب و سنت مخالف نباشد.

از جمله عالمان امامی که در این باره نظریاتی داشته، شیخ احمد احسائی بوده است. البته شیخ احمد احسائی بر اساس اصول باورها و معتقداتش که علم حقیقی را در جایی جز نزد

پیامبر اسلام و خاندان وی علیهم السلام نمی جست و بدون اعتنا به کلمات هر متکلم و فیلسوف و عارفی، سعی کرده که تنها و تنها بر اساس آیات قرآن و احادیث، شبهاتی مانند شبهه ی آکل و ماکول را پاسخ دهد، بر تقریر و تبیین های مخالف ظواهر کتاب و سنت معاد جسمانی از نگاه حکمائی مانند ملا صدرا، خط بطلان بکشد و خود تقریر و تبیینی از معاد جسمانی ارائه دهد که کاملاً مطابق ظواهر آیات قرآن و احادیث باشد و انصافاً در این راه موفق هم شده است، ولی متأسفانه یکی از علمای هم عصر وی به نام ملا محمدتقی برغانی، او را به انکار معاد جسمانی متهم کرد و قائل شد که اعتقاد او در این مسأله، همان عقیده ی ملا صدرا است! و چون برخی از فقیهان، عقیده ی ملا صدرا درباره ی معاد جسمانی را مخالف با ظواهر آیات قرآن و کفر می دانستند، او نیز شیخ احمد احسائی را کافر دانست! و با وجود آنکه حاکم قزوین کوشید تا اختلاف و

کدورت میان برغانی و شیخ احمد احسائی را که آن زمان در قزوین به سر می برد برطرف سازد، تلاش وی به نتیجه نرسید و برغانی گفت که شیخ را در معاد مذهبی است که خلاف ضروری دین اسلام است و منکر ضروری کافر است « ولی انصاف آن است که شیخ اصلاً چیزی از خود در این باب نگفته و فرموده های وی عیناً همان احادیث است و مخالف سخن وی، با آن احادیث مخالفت کرده است. چیزی که هست یکی آنکه شیخ در تقریر و تبیین معاد جسمانی از اصطلاح هورقلیا استفاده کرده است؛ چنانکه تنکابنی در « قصص العلماء از او نقل کرده که فرمود من معاد را جسم هورقلیائی میدانم و آن در همین بدن عنصری است مانند شیشه در سنگ و شاید این اصطلاح که تا حدی مهجور و نامأنوس بود و در میان عالمان مسلمان، اولین بار شیخ اشراق، قرنهای قبل از شیخ احمد احسائی، آن را در آثار خویش به کار برده بود سبب ترس و توهم مخالفت کلام

احسائی با آیات قرآن و روایات شد، ولی شیخ احمد احسائی طبق صریح کلماتش، قائل به معاد جسمانی بوده است لکن مراد وی از جسم، نه آن موادی است که در طول عمر، عارض جسم اصلی انسان می شود و سپس از وی منفک و جدا می شود مانند موها و ناخن های انسان در سراسر طول عمر وی و مواد مشابه دیگر، به تعبیر امام خمینی در تقریرات فلسفه البته معلوم است که شخصیت و عینیت انسان با همین ناخن و مو و فضولات بدنی نمی باشد؛ چنانکه زید مثلاً به کسی در اوایل بلوغ احسانی نمود، اگر آن شخص در سن هشتاد سالگی در مقابل زید به پاداش احسانش عرض تشکر نماید، این طور نیست که به شخصی غیر آن محسن و منعم احترام کرده باشد، بلکه به عین همان شخص تشکر خود را اظهار کرده است و یا اگر در اول بلوغ به زید مقروض بود و در هشتاد سالگی قرضش را به او ادا می کند، چنین نیست که از دائن خود

بریء الذمّه نشده باشد و این شخص دیگری باشد که الآن به او پول می دهد، بلکه با تأدیه وجه به او، این شخص مسلماً فارغ الذمّه می شود، با اینکه زید انسانی است که از روز اولی که به دنیا آمده، از اغذیه تغذی کرده و جزء بدنش شده است و از طرف دیگر دائماً اجزایش به تحلیل رفته است، به طوری که اگر یک دیده ی بینایی باشد می بیند که زید، موجودی است که لاینقطع پوست و گوشت و استخوان و دم و مغز و مو و ناخن او به تحلیل میرود و مثل یک ماری است که پیوسته از پوست خود بیرون می آید، منتها جای این اجزاء تحلیل رفته را، لاینقطع به واسطه ی تغذی پر میکنند...

فضولات بدنی و گوشت و پوست و رگ و استخوان و پیه و مغز را که به تحلیل رفته است اگر جمع می کردند، یک انبار بزرگ بود، ولی این رفض و دور انداختن های تدریجی و غیربیین و غیرمحسوس در شخصیت این شخص تفاوتی

ایجاد نمی کند» پس مراد آن جسمی است که این مواد عارض بر وی میگردد، و همان چیزی است که در قبر، پس از پوسیدن و متلاشی شدن جسم اول انسان، باقی می ماند که شیخ احمد احسائی از آن به جسم هورقلیایی تعبیر نموده است. بنابراین کسی نمی تواند بگوید که شیخ، قائل به معاد جسمانی نبوده است و از آن عجیب تر آنکه برغانی خطاب به شیخ گفته بود که «در معاد، مذهب شما و ملا صدرا یکی است و هر که اندک آشنایی با کلمات و آراء ملا صدرا داشته باشد، می داند که عقیده ملا صدرا با نظر شیخ احمد احسائی بسیار متفاوت از یکدیگر است، بلکه هر که در آثار شیخ احمد احسائی دقت کند، خواهد دید که او در بحث معاد جسمانی، بارها و بارها در مقام ابطال نظر ملا صدرا برآمده و منکر عقیده ی وی شده است. از همه ی اینها گذشته، پس از ماجرای تکفیر شیخ احمد احسائی در قزوین، او رساله ی مستقلی درباره ی جسمانی

بودن معاد نگاشت و به تفصیل به شرح اعتقادش و مطابقت آن با آیات قرآن و احادیث پرداخت. همچنین فرزند وی، میرزا علینقی احسائی نیز کتابی در شرح معتقدات پدرش و اینکه او معتقد به معاد جسمانی بود نگاشت. نیز برخی از شاگردان فاضل شیخ احمد احسائی مانند میرزا حسن گوهر در مقام دفاع از شیخ و استادشان برآمدند و معتقدات شیخ را مطابق آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام و سخن دیگر عالمان و متکلمان مشهور امامیه دانستند، ولی با وجود این، برغانی کوتاه نیامد و همواره بر کفر شیخ و شیخیه اصرار می ورزید؛ چنانکه تنکابنی در شرح حال برغانی نقل در تکفیر شیخ تأکید و تشدید نمود به حدی که روزی مؤلف کتاب در کتابخانه ی او حاضر بودم، شخصی مدعی وصایت از شخصی و وراثت منکر بودند و می نمودند که این شخص شیخی است.

شهید حکم بر فساد وصیت و وصایت نمود و

روی به من آورد و فرمود که این طایفه با فلاسفه موافقت نموده اند در این قاعده که الواحد لایصدر عنه الا الواحد و دارای این عقیده کافر است! و سکوت داشتم»

معلوم نیست که برغانی روی چه اصلی این همه با شیخ احمد احسائی در مقام دشمنی بوده؟ ولی برخی احتمال داده اند که چون او خود را آقای اول و برترین علمای قزوین می دانست، انتظار داشت که شیخ احمد احسائی پس از ورود به قزوین، به خانه ی او وارد شود و افتخار میزبانی از شیخ نصیب او گردد، در حالی که شیخ چنین نکرد و چون حاج ملاّ عبدالوهاب به استقبال شیخ آمد، او نیز همانگونه که مستحب است دعوت و میزبانی وی را پذیرفت و به منزل عالم مزبور وارد شد. می دانیم که شیخ احمد احسائی چنان شهرت و محبوبیتی داشته که برای کمتر عالم امامی هم دوره ی او دست داده بود تا آنجا که شخص فتحعلی شاه قاجار به او عرض ارادت

ها می نمود و زمانی که شیخ در یزد بود، از او درخواست کرد تا به تهران بیاید و چون شیخ نیامد، به او نامه نوشت که اگر شما به تهران نیایید، من به یزد خواهم آمد. علاوه بر شخص شاه، برخی از شاهزادگان از جمله محمدعلی میرزا دولت‌شاه و نیز بسیاری از علماء و فضلاء آن زمان چون حاج محمدابراهیم کرباسی در مقام اخلاص و ارادت با او بودند و نیز میدانیم که در آن دوره، چه رقابت‌ها و حسادت‌ها در میان برخی از علماء و در حقیقت عالم‌نماها وجود داشته است. به عنوان نمونه در شرح حال همین برغانی می‌خوانیم که روزی او و دو برادر دیگرش، ملا محمدصالح و ملا علی در حضور فتحعلی شاه قاجار با شیخ دیگری به نام ملا محمدعلی جدلی در مسأله‌ای به بحث و گفت‌وگو پرداختند و به سبب اختلاف نظر در یک مسأله‌ی فقهی، کار به جنگ و دعوا و سیلی و درگیری فیزیکی کشید! تا آنجا که فتحعلی شاه عصبانی شد و بر سر آنها

فریاد زد که این حرکات ناشایسته سزاوار مجلس ملوک نیست».

هرچه بود برغانی بر تکفیر شیخ و شیخیه اصرار می ورزید و برخی از ملاهای دیگر نیز به او پیوستند و این تکفیرها سرانجام به حوادث بسیار دلخراشی انجامید مانند قتل عام شیخیه در همدان؛ چنانکه کیوان قزوینی در رازگشا نوشته است که در عهد مظفرالدین شاه در همدان آن قدر شیخی کشتند و سوزاندند و خانه غارت کردند و ویران کردند و قرآن‌ها در بازوی آن سوختگان، سوخته شد که خدا داند. در گزارش دیگری به خط ضیاءالدین تویسرکانی می خوانیم روز عید فطر سال یک هزار و سیصد و پانزده، جماعت متشرعه و شیخیه در همدان نزاع نمودند ... فردای آن روز جماعت متشرعه میرزا علی محمد نام، نایب حاجی میرزا باقر را در کوچه می گیرند و زنده او را مجروح می نمایند و آتش می زنند با نفت که بر سرش میریزند. قریب چهل عمارت

معتبر را غارت نموده، آتش زده و خراب نموده با خاک یکسان کرده و دکاکین جماعت شیخیه که در کاروانسراها و بازار بوده نیز می شکنند و غارت می کنند» مفصلتر از همه، این ماجرا در کتاب تاریخ عبرة لمن اعتبر، شرح واقعه ی عید فطر ۱۳۱۵ ق آمده است و اگر نویسنده ی این کتاب، همت نمی کرد و تاریخ آن روزهای همدان را به دقت ثبت و ضبط نمی کرد، ما هیچگاه از شدت ظلم ها و قساوت ها و توحشی که سید محمد عباسی و مریدان او در حق شیخیه ی همدان روا داشته اند، مطلع نمی شدیم و شرح اعمال آنها به اندازه ای تکان دهنده و نفرت آور است که من از ذکر آن می گذرم و تنها به ذکر عباراتی از نویسنده بسنده می کنم که فرموده: و در هیچ تاریخی از هبوط آدم علیه السلام تا این زمان، در هیچ واقعه و هیچ جهادی و هیچ غارت و تاراجی و هیچ جنگی و جدالی میان هیچ دشمنی با دشمنی، چنین عمل دغل رذل قبیح عجیب

و غریبی روی نداده و از این است که در اخبار بزرگان وارد است که در آخرالزمان ظلم ظالمی ن آن زمان به جایی می رسد که مؤمن آرزوی مرگ را دارد و مرگ به او نمی رسد.

در اینجا شاید خوب باشد تا به طور خلاصه و مختصر معنای جسم هورقلیایی و نظر شیخ احمد احسائی را در باب معاد جسمانی بگوییم تا دانسته شود که آن عالم جلیل منکر ضروری دین و معاد جسمانی نبوده است و هم به طور خلاصه اشاره‌ای به عقیده‌ی ملاً صدرا درباره‌ی معاد جسمانی کنیم تا بطلان کلام برغانی و بی پایه بودن سخن وی دانسته شود. پس باید دانست که به اعتقاد شیخ احمد احسائی، بعد از تجزیه‌ی بدن انسان در قبر، در نهایت تنها چیزی باقی می ماند که جسم لطیفی است و او از آن تعبیر به جسم هورقلیایی کرده است. به گفته‌ی شیخ احساء، انسان دارای دو جسم است. یکی مرکب از عناصر زمانی و به منزله‌ی اعراض جسم

حقیقی وی است و مانند جامه ای است که انسان آن را می پوشد و از تن بیرون می آورد و آنچه پس از مرگ در قبر تجزیه می شود و از میان می رود، همین جسم است. دیگر جسمی است که در قبر وی باقی خواهد ماند و آنچه در روز رستاخیز، روح به آن ملحق می شود همین جسم می باشد. هورقلیا نیز کلمه ای عبری است که به معنای تشعشع بخار است و مراد شیخ احمد احسائی از هورقلیا، عالمی است جسمانی و دنیایی که به خاطر لطافتش دیده نم ی شود، چنانکه برخی از عالمان شیخی در این باره گفته اند خداوند این بدن انسان را که در این عالم است از عناصر این عالم خلق کرده است که آتش و باد و آب و خاک باشد ... پس چون انسان می میرد ... و آن را در قبر گذارند، عناصری که به هم فراهم آمده بود، از هم بپاشد ... و بماند در قبر، بدن اصلی انسانی هورقلیایی و آن هم جسم است که صاحب درازی و پهنایی و گردی است مثل

سایر جسم‌ها و آن اجزای اصلی بدن انسان است و عرض نیست بلکه جوهر حقیقی و ثبات و قرارش بیش از این اعراض است و اما درباره‌ی نظر ملا صدرا باید دانست که در میان آراء مشهور در اثبات معاد و به ویژه معاد جسمانی، رأی ملا صدرا نظر بسیاری را به خود معطوف کرده است. وی نه مانند ابن سینا از اثبات معاد جسمانی اظهار عجز نموده و صدق آن را به گفتار پیامبر اسلام ﷺ موکول کرده، نه مانند شهاب الدین یحیی سهروردی آن را با بدن مثالی و تناسخ تفسیر کرده و نه مانند متکلمان به اعاده‌ی معدوم و اعتقاد به اجزای اصلی متوسل شده است. ملا صدرا به نظر خود افتخار می‌کند و معتقد است که این همان چیزی است که شرع به آن دلالت دارد و اسرار این مطلب را کسی از قدمای فلاسفه و نه متصوّفه و اهل کلام در نیافته اند؛ چنانکه گفته است: **فإن ما تيسر لنا بفضل الله و رحمته و ما وصلنا إليه بفضلہ و جوده من خلاصة أسرار المبدأ**

و المعاد، ممّا لست أظن أن قد وصل إليه أحد ممن أعرفه من شيعة المشائين و متأخريهم دون أئمتهم و متقدّميهم، كأرسطو و من سبقه و لا أزعّم إن كان يقدر على إثباته بقوة البحث و البرهان شخص من المعروفين بالمكاشفة و العرفان من مشايخ الصوفية من سابقهم و لاحقهم». خلاصه ی کلام وی آن است که نفس به واسطه ی نیروی تخیل خود، قدرت بر ابداع جسم دارد و در روز قیامت، جسم اخروی بر اساس نيات و اعتقادات شخص و نیز از طریق قوه ی تخیل او ساخته می شود و از آنجا که ملاک تشخیص صورت است نه ماده، این بدن که شکل ظاهری آن یادآور بدن دنیایی وی است، همان بدن است، اگر چه از جنسی متفاوت. بر این اساس، مُعاد (یعنی آن چیزی که بازگشت کرده است) در روز قیامت، انسانی محسوس است، اما ماده و اعضای او متبدل شده، ولی اصل و حقیقت او که همانا نفس و صورت اند باقی مانده است. به عبارت ساده تر نفس بعد از مفارقت از بدن

عنصری، خیال بدن دنیوی خود را می نماید و همین که خیال بدن خود را نمود، بدنی مطابق بدن دنیوی از نفس صادر می شود و نفس با چنین بدنی که از قدرت خیال بر اختراع بدن فراهم شده است در معاد محشور خواهد شد! ولی به نظر برخی از متکلمان، چنین تقریری از معاد، با معاد جسمانی که در قرآن بیان شده است سازگاری و با احادیث هم خوانی ندارد؛ چنانکه از مرحوم آیت الله سید محمدهادی میلانی با وجود آنکه به تدریس اسفار می پرداخت نقل شده که فرموده بود از اسفار تنها به بسم الله الرحمن الرحیم آن اعتقاد دارم».

اکنون که به سطور پایانی این مقدمه رسیده ام به ذکر نکته ای و خاطره ای می پردازم و این مقدمه را به پایان می برم. اما نکته آن است که آنچه شارع مقدس از انسان مکلف خواسته است، آن است که فی الجمله ایمان و اذعان داشته باشد که انسان پس از مرگ فانی نمی شود و از

بین نمی رود، بلکه دوباره زنده می شود و مطابق با اعتقادات و اخلاق و اعمالش پاداش داده می شود. اگر اعتقاداتش حق و اگر اخلاق و اعمالش نیکو باشد، در بهشت از نعمت های الهی منتعم و برخوردار خواهد بود و اگر اعتقاداتش فاسد و باطل و نادرست و اخلاق و اعمالش تباه و بد باشد، نعوذ بالله در درکات دوزخ معذب خواهد شد. بیش از این چیزی از ما نخواستہ اند و شارع مقدس هرگز از انسان نخواستہ کہ چگونگی و تفصیل و جزئیات آن عالم را بداند. بہ عبارت دیگر آنچه اعتقاد بہ آن ضروری است، اصل معاد است و اختلاف نظری در کیفیت و جزئیات آن موجب خروج و لعن و تکفیر نمی شود و اما خاطرہ آنکہ از استاد و شیخ اجازہ ام، آیت اللہ الباری، جامع المعقول و المنقول و حاوی الفروع و الاصول، عمدة المحققین و سند الباحثین، جناب آقای اکبر ثبوت اطلال اللہ بقائه شنیدم کہ می فرمودند: استاد ما، مرحوم حاج آقا رحیم ارباب رحمته اللہ علیہ می

فرمودند:

علمای اسلام درباره ی معاد آرای مختلفی اتخاذ کرده اند، برخی قائل به حشر روحانی شده اند، برخی قائل به حشر جسمانی و روحانی، برخی قائل به حشر با بدن هورقلیایی و و... ولی یک چیزی هست که همه ی علماء بر آن اجماع عملی نموده اند و آن اینکه اصلاً معادی وجود ندارد! البته مرحوم حاج آقا رحیم ارباب این کلام را از باب مزاح می فرموده و منظورش یقیناً آن دسته عالمانی بوده که در سیره و رفتارشان شباهتی به پیامبر اکرم و ائمه ی هدی علیهم السلام اجمعین وجود نداشته و همّ و غمّ شان، کثرت مرید و کسب وجوهات و آقایی و ریاست دینی و زعامت و مانند آن بوده، تو گویی حساب و کتابی وجود ندارد و حشر و معاد و قیامتی در کار نیست.

شهرام صحرائی طهران صانها الله تعالى عن الحدّثان
بمحمد و آله الطاهرين المعصومين علیهم السلام أجمعین
ذوالحجّة الحرام ۱۴۴۵ ق = تیرماه ۱۴۰۳ خورشیدی

مقدمه ی مسأله ی معاد جسمانی
به قلم سعید محمد القریشی

بسم الله الرحمن الرحيم
و صلی الله علی محمد و آله الطّاهرين
سیّما صاحب زماننا

مسأله ی معاد جسمانی

مسأله ی معاد جسمانی آن گاه رخ نمود که پیامبر خدا ﷺ دعوت خود را در مکه آشکار فرمود در حالی که برای اهل اطاعت خدا و ایمان به اسلام و اصولش بشارت بهشت می داد و به نمایندگی از پروردگارش کسی را که به مخالفت با او و انکار دعوتش می پرداخت به عذاب و آتش تهدید می کرد تا دل های مشرکان را نرم سازد

و روزنه ای برای نفوذ اسلام در دل ها بگشاید. و در عمل هم مشرکان دچار بیم و ترس شدند تا آنجا که بعضی از آنان فرشتگان موکل جهنم را به سُخره گرفتند، آنگاه که شنیدند که آنها نوزده فرشته اند. همچنین ابن ابی مُعِیْط در حالی که استخوانی پوسیده را در دست داشت، نزد پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد و خطاب کرد که آیا خدا مرا زنده می کند پس از آن که پوسیده شده باشم؟ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به او فرمود: « یحیک و یدخلک النار»

زنده ات می سازد و در آتش داخلت می کند. گویی که این مشرک، عُقبَة بن ابی مُعِیْط به عقل خود در برابر پیامبر دلیل می آورد که مرده آنگاه که فرسوده و پوسیده شود برگشتنی نیست. آنگاه بود که بی درنگ در تحدّی و پاسخ گویی به مبارزه طلبی کفار به بازگشت آنها آیه نازل شد که بر می خروشید و مشرکان را به هراس می انداخت که «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ

مَرَّةً ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»^۱ «بگو استخوان ها را کسی زنده می کند که آنها را اولین بار پدیدار ساخته و او بر هر آفرینشی داناست» تا به آنان و هر کسی که عقل خود را بازیچه می سازد تا این عقل او را به وادی انکار بازگشت جسم بعد از مرگ رهنمون سازد بر مبنای همان قاعده ی خود ساخته که بازگرداندن معدوم ناممکن است» ثابت کند که این عقیده بر خلاف نصّ محکمی است که آیه ی کریمه ی مذکور دارد.

بدین سان از زمان نزول این آیه و قرائت آن از جانب پیامبر ﷺ بر مسلمانان ، اجماعی منعقد شد که ضرورتی قطعی از آن سر برآورد مبنی بر این که قیامت و هر چه لازمه ی آن است از قبیل بازگرداندن اجساد هر مسلمان مرده و هر کافری ، اصلی بنیادین در اسلام است و وسیله ای برای بازشناسی هر مسلمان از خلال ایمانی که به این اصل اساسی دارد.

متأسفانه به هنگام ترجمه ی آثار فلسفی یونان آنگاه که فکر و اندیشه ی یونانی در جان و دل فکر اسلامی رخنه کرد مقتضای این افکار دور شدن از این اصل اساسی را ضروری ساخت؛ چرا که عقول کسانی که این ضرورت را می آموختند چنین فرضی را بر نمی تافت. به خاطر قاعده ی محال بودن بازگشت معدوم که شرعاً و عقلاً باطل است و ما در شرحی که در حاشیه ی کتاب آورده ایم به آن خواهیم پرداخت و ثابت می کنیم که چنین قاعده ای جز پنداری یونانی که به ما منتقل شده، نیست، اما به حمد الهی اندیشه ی شیعی جعفری همواره پای بند این اصل اساسی (معاد جسمانی) بوده است و کسی را که چنین اصلی را از اساس انکار کند، کافر می داند آن گونه که در حاشیه ای که مشتمل بر شرح متن است خواهیم آورد.

پدیدار شدن شبهه‌ی آکل و مأکول که به ظاهر ابطال دین بود

سپس شبهه‌ی دیگری در پس شبهه‌ی مشرکان، پدیدار شد که قرآن به صراحت آن را نیز پاسخ داده است. خلاصه‌ی شبهه این بود که وقتی کافری آکل است و خورنده و مؤمنی مأکول است و خورده شده و گوشت آن دو، به تمامی در هم آمیخته است، کسی که در روز رستاخیز به صحنه‌ی قیامت خواهد آمد کدام اینان است؟ اگر کافری که اجزاء او با اجزاء شخص مؤمن درهم آمیخته به قیامت بازگردد و به آتش داخل شود، همراه با او اجزاء مؤمن طاعت پیشه نیز در آتش داخل شده است و این یعنی باطل شمردن دین، چرا که دین، مؤمنان را به بهشت بشارت

داده و کافران را به آتش، در حالی که در این حالت مؤمن همراه با کافر اهل آتش شده است. بدین گونه عدالت و مسأله ی بهشت و جهنّم و ارزش بازدارنده ی این دو، نادیده انگاشته شده است و به همین گونه اگر عکس موضوع اتفاق بیفتد اجزاء کافر که با اجزاء مؤمن در آمیخته شده است با شخص مؤمن به بهشت در خواهد آمد و در نعمت قرار خواهد گرفت با این که مستحقّ عذاب و جاودانگی در آتش بود، پس تهدید به آتش و مزده به بهشت چه ارزشی خواهد داشت؟ این شبهه متکلمین مسلمان را در باتلاقی غوطه ور ساخته که برای رهایی از آن پاسخ هایی دور از روح شریعت ساخته و پرداخته اند. تا آنجا که بعضی از آنان به معاد روحانی قائل گشته و گروهی دیگر روی به تناسخ آورده اند یعنی آفریده شدن کالبدی جدید برای روح مؤمن و دسته ای دیگر مشکل را با اعتقاد به وجود اجزاء اصلی و اجزای اضافی در بدن انسان ها حل کرده اند.

بنابر این نظریه آنچه که در قیامت بازخواهد گشت اجزای اصلی بدن است که جزء بدن مرده‌ی دیگری نخواهد بود و این رأی موافق دین و شریعت است و علامه‌ی طوسی و علامه‌ی حلی در شرح تجرید بدان پرداخته اند و باور شیعه‌ی جعفریّه نیز بر آن است.

راه حلی که صدرالمتهین برای شبهه ارائه داده است

سپس قرن ها پس از آن دو (طوسی و حلی)، ملا صدرای شیرازی پا به عرصه نهاد که با تکیه بر آموزه های فلسفه ی مشائی، راه حلی برای این شبهه ی سخت و سنگین مطرح ساخت آنجا که او و سبزواری (صاحب منظومه) به عدم بازگشت کالبد حسی در روز قیامت، تصریح کردند، چرا که کالبد پیوسته و مدام در حال تازه شدن است و به نظر او آنچه که از کالبد جدا می شود دیگر بر نمی گردد مگر اینکه به انتهای مرحله برسد، که همان فنای در قبر است.

پس به این نتیجه رسید که آنچه بر می گردد همان مشخصات نفسی است در کمالش به گونه ای که اگر روز قیامت مرده را ببینی می گویی که این فلان کس است ... و به نظر او دلیل این ادعا آن است که انسان به ظاهر و صورتش انسان است نه به ماده اش.

با این فرض از بین رفتن ماده ی حسی وقتی با جا ماندن مشخصات نفسی همراه با روح و نفس در قیامت باشد، اشکالی ندارد که به اعتقاد صدر المتألهین با کالبدی جدید غیر از کالبد پیشین بر می گردد و این طرح را شیخ احسائی در شرح عرشیه باطل ساخته است، ابطالی که تصریح دارد این راه حلّ عین تناسخی است که اسلام از آن دور باش می دهد، پس چگونه صدر المتألهین با آن همه دقت نظرش از این موضوع غافل مانده است در حالی که این چنین بازگشتی در عمل تناسخ آشکاری به حساب می آید؟ و معلوم نیست که چرا پیروان مکتب حکمت متعالیه به این راه حلّ تناسخی برای مسأله ی معاد می بالند و از آن به عنوان پژوهشی علمی نام می برند؟

آری؛ یکی از متأخرین شان با شرمساری این گونه اندیشه ای را که به صراحت مخالف شریعت است از ملاصدرا بر نتاییده و او کسی نیست جز سیّد حسن صدر آنجا که می گوید: سخن او

(ملاصدرا) که صورتی به جای صورتی ... بدان که برای بدن دو اعتبار است: یک اعتبار اینکه بدن، چربی، گوشت و غیر آن است و از این نظر بدن جسمی از اجسام است و یک اعتبار دیگر اینکه این بدن کالبد مخصوصی است، پس آنچه با خوردن جایگزین می شود اعتبار اول است و این در ظرف زمان اتفاق می افتد و اما اعتبار دوم: پس آن ماندگار است در ظرف روزگار و این همانی است که نویسنده (ملاصدرا) از آن به صورت، تعبیر کرده و گفته است که آن دگرگون نمی شود و گزیده ی جواب اینکه آنچه به خورنده و آکل کافر اضافه می شود صورت بدن است ولی صورت پیشین در همان حال خود می ماند و رستاخیز به صورت اولی تعلق می گیرد و آنچه تبدیل شده ماده است و بی گمان شیئیت شیء به ساختار آن است نه به ماده اش.

می دانیم که این سخن بر آن معاد جسمانی که اسلام به آواز بلند اعلامش می کند منطبق

نیست بلکه نوعی از معاد روحانی است؛ چرا که موجودات عالم دهر آن گونه که گفته شده اجسام یا جسمانیاتی مانند اجسام عالم طبیعت و جسمانیاتش نیستند؛ بنا براین جواب گفته شده حتی در مذهب فیلسوفی که قائل به معاد جسمانی باشد هم تامّ نیست چه برسد به مذهب متشرّعین.^۱

پاسخ شگفت آوری که شیخ احسائی با آن مسأله ی آکل و مأکول را منطبق با اصول شریعت حل کرده است

پس از طرح پر طرفدار صدرالمتألهین، طرح و پاسخ شیخ احسائی مطرح شد که ساختاری شگفت انگیز و بی نظیر در دانش آخرت است. من نمی خواهم که آن را در این مقدمه برای تان شرح کنم چرا که به صورت مفصل در متن کتاب و نیز شرحی که من در پاورقی های کتاب آورده ام بدان پرداخته شده است. بفرما و آن را به خوبی مطالعه کن و آن گاه دلت را به انصاف بسپار تا بینی که آن چه احسائی مطرح ساخته است، به تمامی مطابق اسلام است و با روایات وارده از معصومین علیهم السلام تأیید می شود.

تقییح و مخالفت با پاسخ شیخ احسائی در مسأله ی معاد

به سبب آنکه شیخ احسائی رأی فلسفی را نقد و رد نمود و مخالفت آن را با شریعت آشکار ساخت، دل به کینه اش آلودند و کمر به مبارزه اش بستند، بیماران شان به نکوهیدن و تقبیح پاسخ شیخ در حل مسأله ی آکل و مأکول پرداختند و حال آن که پاسخ شیخ از دیدگاه علم و شریعت در اوج سلامت بود.

این دسته برای بازیچه قرار دادن کلمه ای بهتر از هورقلیا نیافتند که با منحصر ساختن معنای آن در معنای مثالی مناقض معنای حسی، آن سان که در شرح پاورقی های کتاب به تفصیل خواهیم گفت، دستاویزی یافتند که از طریق آن نظر و رأی شیخ احمد احسائی را بکوبند، چرا که از یک سو کتاب های شیخ احسائی به شکل مطلوبی انتشار نمی یافت و از سوی دیگر آنان در جلوه دادن پاسخ تناسخ آلودشان به مسأله ی معاد، تمام

تلاش خود را مصروف می داشتند، ولی خداوند ابا دارد جز آنکه نورش را به تمامی آشکار سازد. به این گونه بود که نظر شیخ احسانی به شکلی وسیع میان حقّ جویان و حقیقت طلبان انتشار یافت؛ چرا که نظری صحیح و بدیع برای حلّ شبهه ی آکل و ماکول بود و پردازش و تکمیلی زیبا برای نظر شیخ طوسی و علامه حلّی در تجرید آن گونه که توضیح دادیم و خود مؤلف نیز آن را بیان داشته است و این آن نبوغ حیرت آوری است که آتش حسادت ها در رویارویی با آن شعله ور گشته است و توضیح آخر اینکه هر شرحی که من در پاورقی های کتاب آورده ام در انتهای هر مورد با حرف اول نامم (س) مشخص ساخته ام تا از پاورقی های محقق بزرگوار کتاب، برادر بزرگوارم شیخ صالح دباب ممتاز گردد.

زندگینامه شیخ علینقی احسائی فَدَّسَتْهُ

نام او و خاندانش فَدَّسَتْهُ

او علامه ی بزرگوار و پر هیزگار شیخ علینقی^۱ معروف به بدر الایمان^۲ فرزند شیخ اوحد، شیخ احمد بن زین الدین بن ابراهیم بن داغر بن رمضان بن راشد بن دُهِیم بن شمرخ آل صقر مطیرفی احسائی بود.

دانش های او فَدَّسَتْهُ

تردیدی نیست که زادگاه شیخ علی نقی در احساء (هجر) بوده است و به دست پدرش و گروهی از دانشوران و ادیبان آموزش دید. قزوینی

۱ - نظام العلما در صفحه ی اول جلد دوم کشکول به خط خود نگاشته ، که او در زمان خود به شیخ علی معروف بود.

۲ - این لقب را شاگرد وی شیخ محمد بن عبد الرحیم مازندرانی آن سان که در صفحه ی اول منهاج السالکین آمده ، به او داده بود.

در رجال خود می گوید:

شیخ علینقی فرزند شیخ احمد احسائی آن گونه که شنیده ای جلیل القدر و والا مقام بود او را در نهایت درجه، بزرگ می داشتند و با عظمت از او یاد می کردند همان گونه که در زمان ما نیز در میان بیشتر پیروان پدر بزرگوارش چنان منزلتی دارد^۱ و هر کسی که به زندگینامه ی او پرداخته از او با بزرگداشت و تجلیل یاد کرده و منزلت و مقام والای او را ستوده است. در مورد او گفته اند که دوازده هزار حدیث را با سند در حفظ داشت و هیچ شعری نزد او خوانده نمی شد مگر اینکه از ابتدا تا انتهای آن را باز می خواند و کلام پدر بزرگوارش در باره ی او مشهور است که فرموده علی (نقی) خوش حافظه تر از من است.^۲

سید کاظم حسینی رشتی نیز فرموده است:
شنیده ام که شیخ پرهیزگار نیک کردار و والا مقام

۱ - رجال نسخه ی خطی کتابخانه ی ملل، شماره ۳۵۱۳
۲ - اجازات الحاج میرزا موسی الأسکویی خطی ص ۳۰-۳۱

شیخ علی فرزند شیخ و استاد - که خداوند مقامش را والا دارد- از دانشوران برجسته و فضیلتی چیره دست بود و از حاملان اسرار به حساب می آمد^۱

میرزا محمد تقی شریف ممقانی - هنگام معرفی کتاب نهج المحجّة - می گوید: کتاب نهج المحجّة فی اثبات الامامة اثر شیخ بزرگوار و کوه استوار ، بازمانده ی پیشینیان و مجمع دانش ها و فضیلت ها، علی نقی فرزند احمد بن زید الدّین احسائی رحمته الله علیه است، که خداوند جایگاه هر دو را رفیع گرداند او از شاگردان پدرش بود و گردآورنده ی والاترین علوم عقلی و نقلی، دست یازیده به کمالاتی در صورت و معنا بود و حامل اسرار و حافظ اخبار تا آنجا که شنیدم گروهی از او نقل کرده اند که می گفت: دوازده هزار حدیث را با سندهای شان در سینه دارم. او را در علوم معقول و منقول تألیفاتی زیبا و استوار است که هر

کدام شهادت می دهند به فرو شدن صاحبشان
در دریایی بی ساحل و اوج گرفتنش تا بلندای
فضیلتی دست نیافتنی.^۱

۱ - صحیفة الابرار، ص ۴۵۶، ی نهج المحبّة مقدمه، ص ۲ - ۳

سفرهای او قُدْسِیْنُهُ المَکْرَمِیْنِ

شیخ ما در بسیاری از سفرهای پدرش به عراق و ایران همراه او بوده و علاوه بر آن سفرهایی به تنهایی به برخی از شهرهای عراق و ایران داشت که در وصف پاره ای از آنها ابیاتی نیز به نظم در آورده است.

تالیفات او قُدْسِیْنُهُ المَکْرَمِیْنِ

۱- نهج المحبّة فی اثبات إمامة الإثنی عشر علیّه السلام در دو مجلد که اولین بار در سال ۱۳۷۰ هجری در نجف چاپ شد علامه ی مجتهد حاج میرزا علی حائری احقاقی قُدْسِیْنُهُ
المَکْرَمِیْنِ نیز مقدمه ای پر بار بر آن نگاشته است.

چاپ دوم کتاب در سال ۱۳۷۳ هجری در تبریز صورت گرفته است.^۱

۲ - منهاج السالکین فی السلوک و الأخلاق که در سال ۱۳۷۴ در تبریز به زیور طبع آراسته گشته است.

۱ - این کتاب در حال تحقیق و بررسی است

- ۳ - مشرق الأنوار في الحكمة^۱
- ۴ - رساله ای در رد کسی که بر پدرش در مسأله
ی معاد ایراد کرده بود^۲
- ۵ - رساله ای در تفسیر آیه ی " قاب قوسین أو
أدنی"^۳
- ۶ - رساله ای در شرح "توحید" عبدالکریم
جیلانی^۴
- ۷ - رساله ای در حکایت پیامبر خدا موسی علیه السلام
با خضر علیه السلام^۵
- ۸ - رساله ای در علم خداوند تعالی که به
رساله ی عملیه نیز نامبردار است.^۶
- ۹ - رساله ای که به دستور پدر در پاسخ به
برخی سؤالات نگاشته است.^۷

۱ - علامه کبیر آیت الله حاج میرزا موسی اسکویی (قدس سره) در اجازه ی خود از آن
نام برده است.

۲ - کتابی که ترجمه اش را در دست دارید.

۳ - چاپ جدید آن در سال ۱۴۲۹ هجری صورت گرفته است.

۴ - چاپ جدید آن در سال ۱۴۲۸ هجری صورت گرفته است.

۵ - چاپ جدید آن در سال ۱۴۲۹ هجری صورت گرفته است.

۶ - چاپ جدید آن در سال ۱۴۲۸ هجری صورت گرفته است.

۷ - این رساله در حال تحقیق و بررسی است

۱۰- دیوان شعر

۱۱- کشکول در دو مجلد

و کتاب های دیگری در معقول و منقول.^۱

وفات او و محل دفنش رحمته

شاگردش مازندرانی وفات او را در نوشتار خود چنین آورده است: تاریخ وفات مولی آقا و تکیه گاهم حکیم و عارف زاهد، مرحوم مغفور شیخ علی نقی فرزند مرحوم شیخ احمد بن زین الدین احسائی، سپیده دم روز یکشنبه بیست و سوم ذی الحجة الحرام سال ۱۲۴۶ هجری در کرمانشاه بود و طبق وصیتش در خارج از شهر کرمانشاهان و در مسیر مسافران کربلا به خاک سپرده شد؛ چرا که رأی او به عدم جواز نقل و انتقال جنازه ی اموات بود. مرگ او به سبب ابتلاء به طاعون اتفاق افتاد و بعد از مرگ پدرش تنها پنج سال و یازده روز

۱- نهج المحجة، ج ۱، ص ۴۱

زندگی کرد. ^۱

۱ - منهاج السالکین / ص ۳۴۴ آخرین صفحہ / نہج المحجۃ، ج ۱، ص ۴ - ۵

مسیر تحقیق این رساله

در بررسی این رساله به چهار نسخه مراجعه کرده ایم.

نسخه ی اول: نسخه ای خطی است در ۳۴ صفحه با تقریباً ۲۱ سطر در هر صفحه و اندازه ی هر صفحه ۱۳/۵ در ۸,۵ سانتی متر که با رمز «ب» از آن یاد خواهیم کرد.

نسخه ی دوم: نسخه ای خطی است در ۴۴ صفحه ی ۱۸ سطری و اندازه ی ۹/۵ در ۱۴/۵ سانتی متر که رمز "ج" را برای آن برگزیده ایم.

نسخه ی سوم: نیز نسخه ای خطی است در ۴۹ صفحه با اندازه ی ۱۰/۵ در ۶، ۵ سانتی متر پانزده سطری که در طول کتاب با «د»، از آن نام می بریم

نسخه ی چهارم: نسخه ای خطی است که ۳۵ صفحه را شامل می شود و هر صفحه تقریباً ۲۲ سطر دارد و ۶ در ۱۰/۵ سانتی متر اندازه ی آن است و «ص» نشانه ی آن در متن خواهد بود.

با توجه به اختلافی که بین این چهار نسخه دیده می شد، اضافات، نواقص و محذوفات جزوات را در پاورقی آورده ایم و اشاره کرده ایم که در هر نسخه چه کلمه ای زائد، ناقص یا حذف شده است.

پس از تطبیق و صفحه بندی و شماره بندی جزوه، آیات و روایاتی را که نویسنده مورد استفاده قرار داده است در حدّ امکان به مرجع آن ارجاع داده ایم و البته پس از مطابقت آن با مصادری که در دست داشته ایم، همراه با ضبط و تکمیل آن در پاورقی.

علی رغم تلاشی که در این مسیر مبذول داشته ایم خواننده ی محترم کتاب به روایاتی بر خواهد خورد که دسترسی به مرجع آن روایت در مصادر موجود ممکن نبود، که امیدواریم عذر ما را پذیرا باشد.

برای استفاده ی بهتر خواننده ی محترم از کتاب، مطالب آن را با عناوین متناسبی مشخص نموده

ایم تا فایده ی مطلوب به دست آید. ان شاء الله. نظر به این که رساله ی حاضر دفاعیه ای است از پدر نویسنده "شیخ احمد احسائی"، فلذا آن را معاد جسمانی از در نگاه شیخ احمد احسائی نامگذاری کرده ایم؛ چرا که نویسنده ی کتاب هنگامی به نگارش این رساله دست یازید که برخورد نادانان انسان صورتی را دید که نسبت های ناروایی چون انکار معاد جسمانی را به پدرش نسبت می دادند و در نزد نادانان او را تقبیح می کردند و اهل هدایت را گمراه می خواندند، پس بر خود واجب دانست که نقاب از چهره ی شبهاتی که او باش بی خرد بر پدرش روا دانسته بودند برگیرد و از کتاب و سنت و اجماع مسلمانان و اهل ملت ها و آیین ها، حق را در این مسأله آشکار سازد.

سیاس و قدرشناسی

در پایان، دوست دارم از هر کسی که در به فرجام رسیدن این کتاب سهمی بر عهده گرفت، سپاسگزاری نمایم به ویژه از برادر با وقارم جناب شیخ سعید محمد قریشی به خاطر شرح و تعلیقاتی که بر بعضی از پاورقی های کتاب نگاشته اند.

خداوند او را بهترین پاداش عطا فرماید و عمل او و ما را برای روزی ذخیره فرماید که نهکسی را مال سود می رساند و نه فرزند مگر آن را که به پیشگاه خداوند با قلبی سالم در آید و از خداوند تعالی مسألت داریم که تمامی برادران و خواهران مؤمن از این کتاب بهره مند شوند به حقّ حبیب برگزیده اش حضرت محمد ﷺ و درود خداوند بر محمد ﷺ و خاندان پاکیزه و پاک و معصوم و برگزیده اش باد.

امیدوار به بخشش پروردگارش صالح أحمد الدباب

۱۴۲۹ / ۱۰ / ۹ هجری قمری برابر با ۲۰۰۸ / ۱۰ / ۹

میلادی

« رب یسر و لا تعسر و به نستعین »
بار پروردگارا آسان ساز و سخت مگیر
و از او استعانت می جوئیم^۱
بسم الله الرحمن الرحیم
« هو الموق و المعین »
او توفیق ده و یاور است^۲

۱ - آن چه در میان گیومه قرار دارد در نسخه های « ب » و « ج » و « د » نیست
۲ - آن چه در میان گیومه قرار دارد در نسخه های « ب » و « ج » و « د » نیست

مقدمه نویسنده

تمامی حمد از آن خداوندگار عالمیان است که انسان را از گل خشکیده آفرید و او را در صلب مردان وانهاد، سپس در ارحام فرود آورد و از چنین پوسته ای بیرونش کشید و او را بشری نیکو قامت قرار داد که هدایتگر بود و هدایت شده. آن گاه او را میراند و در قبر جا داد، «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» آن گاه که بخواهد او را زنده می سازد.^۱

پس برای رستاخیز، او را از تنگنای قبر بیرون آورد آن سان که در ابتدا چنین کرده بود (از رحم مادر خارج ساخته بود) و بر بنده و پیام آورش محمد ﷺ که به راه روشن و استوار فرا می خواند و بر خاندان هدایتگرش به راه مستقیم، درود و سلام باد.

و بعد، بنده ی مسکین علی نقی فرزند احمد بن زین الدین احسائی گوید: در این زمانه دسته

هایی^۱ هستند که شیطان از راه به درشان ساخته و به وادی ذلّت و خواری رهنموشان گشته است.^۲ چنین شد که بر مرکبی چموش نشستند و شرنگی تلخ بر کام گرفتند، از صاحبان فهم نبودند^۳ و در میان بردباران جای نداشتند، بلکه فرومایگانی بودند از جمع بی مقداران که او باش بی خرد اطراف شان را گرفتند^۴ و آنان را به پرتگاه

۱ - برخی از این دسته ها را طالقانی در کتابش با عنوان «شیخیه» نام برده است به ویژه نخستین کسی را که شیخ احسانی را به خاطر نظرش در باب معاد جسمانی کافر دانسته است علی رغم این که رأی او موافق شریعت راستین بود و بدان رأی گره از شبهه آکل و ماکول گشوده می شد. و نیز از دیگران نیز یاد کرده و در زمان خود ما نیز او باش بسیاری را شاهد بوده ایم که خاصیت و فهمی را دارا نیستند و آیه کریمه به درستی در توصیفشان فرموده است که: (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) مانند کسانی که تورات را بر دوش کشیدند سپس تحملش نتوانستند چونان مانند یک در ازگوشی است که باری از کتاب بر پشت دارد چه بد است مثل قومی که آیات الهی را دروغ پنداشتند و

خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند [سوره ی جمعه آیه ۵]

۲ - از آن جا که بارها و بارها شکسته شدند و اندیشه هایشان به دست شیخ احسانی شکسته شد به خاطر حقی که او در پی آن بود. چرا که او پیرو محمد و و آتش بود ﷺ و این گونه تبعیتی عین عزّت و کرامت است بر خلاف فرجام کسی که رهپوی صوفیه و فلاسفه ی یونان است و او را سرانجامی جز شکست نخواهد بود پیوسته تازیانه ی افکار شیخ احسانی بر تن شان نواخته می شود حتی در زمانی که او در قبر خود آرمیده است. «س»

۳ - نبود در نسخه ی «ج»

۴ - و آنها گروهی از عوام شان و کسانی هستند که فرق شتر نر و ماده را بر نمی شناسند مردم را تکفیر می کنند بی هیچ دلیل و کتابی و تمامی همیشان پیروی از بزرگشان است بی آن که ویرایشی در کارشان باشد و نمی انگارند که در فردایشان حسابی است. «س»

هلاکت کشانیدند.^۱

و در وادی گمراهی جایشان دادند که هدایتی را^۲
و کتاب روشنگری را امید نیست؟^۳

سپس به این مقدار از نادانی که داشتند^۴

۱ - به نظر نویسنده آنان از این رو در هلاکت اند که آن چه را که پیامبر بدان دستورشان داده بود و نهادند و از صوفیه و پندارهای خام فیلسوفان یونان تبعیت کردند و کارشان بدان جا کشید که سخن معصوم علیه السلام را سازگار با تصوّف و قیاس ارسطویی و عقائد باطل، دیگر تأویل می کردند بر خلاف آن چه که مراد و منظور معصوم علیه السلام بود. «س»

۲ - وادی گمراهی کنایه ای مجازی است از باورهایی همچون وحدت وجود و بسط الحقیقه بودن همه ی اشیاء و این که خلق و خالق از یک سنخند و فیضان و سرازیر شدن مخلوقات از ذات خداوند و قدیم بودن اراده خداوند و دیگر انحرافات خطرناک اعتقادی، سپس فرموده است بدون هدایتی، یعنی که معصوم علیه السلام را آموزگار خود در نظرات اعتقادی و فلسفی شان قرار ندادند بلکه از عقول خود پیروی کردند و معصوم علیه السلام را پشت سر خود و نهادند. آن جا که گفتند در امور عقلی مدخلی برای نقل نیست. «ص»

۳ - و نه کتابی روشنگر: یعنی از آیات محکمات قرآن در نظراتشان حکم و نظر نجستند. بلکه آیات محکمه را موافق با نظرات فلسفی تأویل کردند آن سان که در مساله ی بازگشت اجساد عمل کردند. بدان رو که آنان به قاعده محال بودن بازگشت «معدوم پایبند شدند و به این که در نگاه آن ها معاد جسمانی همان بازگشت جسد بعد از فناست به دنبال آن موافق با قاعده ی خود پذیرفته شان حکم کردند که جسد و کالبد بر نمی گردد بلکه خداوند برای او جسدی دیگر باهمان مشخصات می آفریند که با روحش به معاد می آید و بدین گونه صراحتاً با قرآن مخالفت کردند. آن جا که خداوند سبحان در پاسخ کفار می فرماید: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس ۷۹) «بگو آن ها را استخوان ها را همان کس می آفریند که بار اول آن را پدید آورده و او به هر آفرینشی داناست» و نادانسته راه بنیان اعتقاد، تناسخ نهادند.

۴ - یعنی ممتاز نبودن به دانش معاد به طور اخصّ و حکمت محمّد و خاندانش علیهم السلام به طور اعمّ، زیرا که آنان تنها فلسفه ی مشاء و تصوّف را درس گرفته بودند و به زور و گمراهی، کلام معصوم علیه السلام را بنده ی فلسفه و تصوّف ساختند. «س»

و دوری شان از حق^۱ و ننگریستن به آن چه که تکلیف شان بود،^۲ بسنده نکردند و تا آنجا پیش رفتند که دانشی را مدعی شدند^۳ که نداشتند. و دست بر چیزی نهادند که بدان مکلف نبودند و اهلیتی برای بر شناختش نداشتند،^۴ پس آن را که

۱ - حقی که از آن منحرف شدند همان کلام خدا و سخنان اولیاء معصومش بود آن جا که به صراحت حق را در هر مسأله ی اعتقادی بیان داشتند به ویژه در مسائل مربوط به معاد، زیرا که سخنان معصومین علیهم السلام شکل گرفته از دانشی بود قائم به ذات، در برابر رأی و نظر فلسفه ی مشائی و برای کسی که صاحب بینش و اندیشه باشد شیخ احسانی و نویسنده ی کتاب حاضر به طور کامل بخشی بزرگ از این گونه موارد را باز گفته اند. (س)

۲ - چیزی که بدان مکلف، بودند، توجه به فقه اسلامی و ادله ی آن بود با دانشی مختصر از اصول دین و اخلاق و پالودن درون از رذائل اخلاقی (س)

۳ - آن چه که ادعا کردند آگاهی از حکمت قرآنی بود که هر کس آن را فراچنگ داشته باشد معاد جسمانی را خواهد دانست و این علم از فلسفه ی مشاء دیگر فلسفه های باطل به دست نمی آید بلکه آن دانشی است سره و خالص از قرآن با موضوع و روش و تحلیلی

پالوده که یقین آن یقین قرآن است "س"
 ۴ - آنان اهلیت معرفتش را نداشتند برای این که از درگاه درست روی به دانشش ننهاده بودند بلکه آن را جز از دروازه اش طلبیده بودند و دانش جز از اهلسش به دست نمی آید آن سان در زیارت جامعه فرموده اند: « من وحدة قبل عنکم » هر کس که موحد به خدا باشد این توحید را از شما برگرفته است.

و در روایتی دیگر آمده است که ابن کواء به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین منظور از این آیه که: « وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ » « و بر اعرف مردانی هستند که هر کسی را به سیمای ظاهری میشناسند چیست؟

امیر المؤمنین علیه السلام پاسخ فرمودند: نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ

در راه هدایت بود تخطئه کردند^۱ و از سر لجبازی

صِرَاطُهُ وَسَبِيلُهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَاٰلِيْنَا اَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَاِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كٰبِتُوْنَ فَلَا سَوَآءَ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهٖ وَلَا سَوَآءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ اِلَىٰ عُبُوٰنٍ كَلِمَتهٖ يَفْرَعُ بِعَعْضِهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مِنْ ذَهَبٍ اِلَيْنَا اِلَىٰ عُبُوٰنٍ صَافِيَهٗ تَجْرٰى بِاَمْرِ رَبِّهَا لَا تَقَادُ لَهَا وَلَا اَنْقِطَاعٌ). ما بر اعراف جای داریم یارانمان را به سیما و ظاهرشان می شناسیم و ماییم اعرافی که خداوند جز به راه معرفت ما شناخته نمی شود و ماییم اعرافی که خداوند در روز قیامت ما را بر صراط معرفی می فرماید پس کسی در بهشت در نمی آید مگر این که ما را بشناسد و ما نیز او را بشناسیم و در آتش فرو نمی شود مگر آن که ما را انکار کند و ما نیز او را انکار کنیم بی گمان خداوند تبارک و تعالی اگر می خواست خود را به بندگان می شناساند ولی ما را دروازه ها و راه و شاهراه خود قرار داده است و آن رویی که از آن سو به سوی می آیند پس هر کس که از ولایت ما رویگردان شود یا دیگری را بر ما برتر شمارد بی گمان هم اینان از شاهراه بهشت سرنگون خواهند شد و برابر نیست کسی که مردم بدو پناه می جویند، و برابر نیست آن جا که مردم به چشمه هایی گل آلود روی می آورند که این چشمه، بدان یک، سرریز می شود و کسی که روی به سوی ما می آورد روی به چشمه های زلالی آورده است که به فرمان پروردگارش جاری اند. نه تمام شدنی هستند و نه قطع شدنی [اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴].

« وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۗ وَاتَّقُوا اللّٰهَ ۚ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ » و آن چه را که پیامبر به شما بدهد بگیرید و از آن چه که شما را نهی کند پای پس، بکشید و تقوای خدا پیشه کنید که بی گمان خداوند دارای عقوبتی شدید است. [حشر: ۷]

و آنان با خرد های کوتاهشان دانش را به نزد ارسطو و ابن سینا و ابن عربی جستند، و این درست حرکت در خلاف امواج بود نتیجه این شد که آنان پارو می زدند اما به ساحل آرامش ره نمی یافتند و اگر همسو با کشتی حرکت می کردند می رسیدند. و اگر خوب می اندیشیدند، دروازه ی شرعی و گونه درست حرکت که همان محمّد و خاندان حضرتش هستند ﷺ چه از دیدگاه شرع و چه از دیدگاه عقل، اما آنان از باطل غفلت کردند تا این که حجابی طولانی بر دیدگانشان کشید. (س)

۱ - آن که در راه هدایت محمدی بود همان مولای ما شیخ احسانی و مدرسه ی مبارک محمدی اش بود. پس گاهی او را به اخباری گری متهم ساختند گاهی به غلو و گاهی به انکار معاد و سرانجام به کافر دانستن فلاسفه و این همه جز ادعایی باطل نبود. آیا میدان برای هر کسی که اندیشه ای محمدی در سر دارد باز نبود برای چه نظریه او را با قرآن و حدیث رد نکردند تا سخن تابان و درخشان او را باطل سازند؟ به جای این که تهمت بدعت

که از نادانی شان نشأت می گرفت^۱ به گمراهی کسی حکم کردند که به پایش نمی رسیدند نه در آغاز و نه در انتها^۲ و تعریف آنان را سوره ی حسد، بس است.

آنان در این مقام آن سان بودند که علی علیه السلام در

و غلبه بدو بزنند. آیا کار آنان دلیلی بر واماندگی فکریشان نبود؟ آیا او سخن و اصول فلسفی آنان را به بهترین نحو شرح و بیان نکرد و آن گاه آن را با ادله ی قرآنی و روایی و با استناد به عقل و اجماع و روش های گوناگون، ممکن رد نکرد؟ آیا این نبود که او هرگز به تکفیرشان دست نیازید؟ آری او بعضی از اندیشه های خلاف قرآنان هم چون وحدت وجود عینی بین خالق و مخلوق کفر آمیز دانست. و خدای سبحان متعال از چنین اندیشه ای مبراست. اما به طور قطع می توان گفت او خود آنان را کافر ندانست. «س»

۱ - آقای طالقانی قصه ی این حسود و حسادت را در زمانی که شیخ احسانی و برغانی در یک میهمانی با هم بودند در کتاب خود با عنوان «شیخیه» بیان کرده اند علاقه مندان برای آگاهی بیشتر به کتاب مزبور مراجعه کنند.

۲ - آری به پای نظریه ی شکوهمند شیخ احسانی نرسیدند مگر با فحاشی و بددهنی و تکفیر و تقبیح به نصوصه و شعوبیه و مصالح ضعیفه و غیر آن از آفات ذات بشری، و راست گفته است آن که می گوید آن که از در به سراغت نیاید از پنجره وارد خواهد شد و این همان کاری است که به هنگام درماندگی از هم آوردی علمی و منطقی با او، انجام دادند و من تا به حال کتابی واقعی که فکر و اندیشه ی احسانی را نقض کرده باشد ندیده ام مگر کتاب هایی سرشار از ترهات و آشفته گویی ها همچون کتاب مدرسه ی شیخیه نوشته ی زکی ابراهیم که به گرد پای شیخ احسانی هم نمی رسد و این آخری جز به خاطر نادانی پای در این راه صعب العبور نهاد بنابر این سرزنشی او را نیست و این که نامی از او ببریم مایه ی بالا رفتن او می شود و کتاب پیش در آمد «انقلاب مشروطه» نوشته ی علی ولایتی که این یکی هم در ارزش علمی هم پای همان کتاب قبلی است و هدیه ی مورچه نوشته ی استرآبادی و کتاب های ضعیف دیگر «س»

شکوه از این گونه او باش فرموده است آنجا که می گوید:

كنت في ايام رسول الله ﷺ كجزء من رسول الله ﷺ، ينظر الي الناس كما ينظر الي الكواكب في افق السماء، ثم غض الدهر مني فقرن بي فلان و فلان، ثم قرنت بخمسه امثلهم عثمان، فقلت: و اذفراه! ثم لم يرض الدهر لي بذلك حتي اردلني فجعلني نظيرا لابن هند و ابن النابغه، لقد استنت الفصال حتي القرعي» « من در روزگار پیامبر چونان بخشی از وجود پیامبر ﷺ بودم مردم مرا آن گونه می نگریستند که ستارگان را در فراز آسمان می نگرند، سپس روزگار از ارزشم کاست و مرا با فلان و فلان هم ردیف نمود سپس با پنج نفر دیگر در یک ردیف واقع شدم که بهترینشان عثمان بود پس گفتم: وای از این همه تعفن، سپس روزگار به همین هم بسنده نکرد و تا آنجا مرا بی بها کرد که همگون فرزند هند " معاویه" و فرزند نابغه " عمرو عاص" قرار داد، شتر

بچه ها همپای شتران بزرگ به صف شدند^۱ و از جمله ی آنچه از نادانان رخ نمود، نسبتی بود که به پدرم^۲ " (قدس الله روحه) روا داشتند و او را منکر معاد جسمانی دانستند^۳ و به او نزد نادانان

۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۶ حکمت شماره ۷۳۲. مناقب اهل بیت علیهم
ص ۴۴۹

۲ - شیخ احمد بن زین الدین بن الشیخ ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر بن رمضان بن راشد بن دهیم بن شموخ آل صقر قرشی احسانی مطیرفی در ماه رجب سال ۱۱۶۶ هجری در مطیرفی از روستاهای احساء به دنیا آمد و در آن جا پا گرفت و در تحت تربیت و توجه پدرش شیخ زین الدین بالید و از همان اوان کودکی آثار نبوغ در وی رخ نمود به گونه ای که او بسیاری از وقایعی را که در شهر و اطرافش در دوسالگی او رخ داده بود در یاد داشت و بازگو می کرد. قرآن را در پنج سالگی به طور کامل تمام کرد و آموختن نحو را پیش از بلوغ آغازید چندین کتاب از او به یادگار مانده است که مهمترین و پرآوازه ترینشان: شرح زیارت جامعه، شرح فوائد، شرح العرشیه، شرح المشاعر است. مرگ او در هفتاد و پنج سالگی و در حین سفر آخرش به بیت الله الحرام حادث شد در حالی که دو فرزندش شیخ علی و شیخ عبدالله و دیگر افراد خانواده اش و برخی از شاگردان و یاران و دیگر افراد همراهش بودند. در راه سفر شیخ احسانی بیمار شد و در مکانی نزدیک مدینه منوره موسوم به « هدیه » در شب جمعه یا روز یکشنبه ۲۲ ذی القعدة ۱۲۴۱ هجری از دنیا رفت ماده تاریخ وفات او «مختار» است.

پیکرش به مدینه منوره منتقل و در بقیع در جوار قبور انمه رضی الله عنه در طرف روبروی بیت الاحزان به خاک سپرده شد. طالبین به اطلاعات به کتاب شرح العرشیه شیخ، ج ۱، ص ۲۹ مراجعه فرمایند.

۳ - متهم ساختن شیخ احسانی به چنین تهمتی یا از سر نادانی به علم معاد و اصول آفرینش رسیده از گفتار معصومین رضی الله عنهم بود و یا به دلیل کینه و حسادت بر موفقیت های علمی او، به همین دلیل در گفتارهای او به دنبال جملاتی گشتند که بر نادانان شبهه انگیز بود و بر دانشوران روشن و واضح و آن گاه آن گونه که اقتضای مصلحت و ریاستشان بود آن را تفسیر کردند بدین ترتیب آن چه را که می خواستند در گفتارهای مربوط به مساله ی معاد، آن جا که از عدم بازگشت جسد عنصری مربوط به عناصر اربعه « آتش و خاک و هوا

تهمت زدند و اهل هدایت را محکوم به گمراهی دانستند.^۱ بدین سان از جایی هلاک شدند که

و آب « سخن گفته است یافتند و این که آن چه باز می گردد کالبد اصلی برگرفته شده از گل و عالم بهشت است. آن گونه که در این حدیث از دو خاک نام برده شده است اصلی بر می گردد و غیر اصلی بر نمی گردد. به این فرمایش معصوم دقت کن، از هشام بن حکم نقل شده است که زندیق به امام صادق علیه السلام عرضه داشت روح چگونه بر انگیخته می شود در حالی که بدن فرسوده و اعضاء از هم گسیخته اند پس عضوی را حیوانات وحشی شهری خوراک خود ساخته اند و عضو دیگری را در دیاری دیگر حشرات گزنده از هم دریده اند و عضوی خاک و گلی گشته که دیواری با آن بالا رفته است.

امام علیه السلام فرمود همان کسی که او را از هیچ آفریده و بی هیچ نمونه ای پیش از آن صورتش داده، توانست که آن را آن گونه که در آغاز آفریده بازگرداند زندیق گفت: روشن تر بفرما فرمود: روح در جایگاهش هست روح نیکوکاران در نور و گشایش و روح بدکار در تنگنا و تاریکی و بدن خاکی می شود که از آن آفریده شده بود و آن چه را که درندگان و حشرات از درونشان به بیرون می اندازند پس آن چه که خورده و دریده اند همه ی آن در خاک محفوظ است نزد کسی که « لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ » (سبأ آیه ۳) « نادیده نمی ماند از او به سنگینی ذره ای» در تاریکی های زمین و می داند شمار اشیاء را و وزنشان را. و بی گمان خاک روحانیان همچون طلاست در خاک پس آن گاه که وقت رستاخیز شد بر زمین باران می بارد تا آن که زمین می بالد و بالا می آید سپس همچون مشک زده می شود تا آن که خاک بشر همچون طلای جدا شده از خاک شسته شده و کره جدا شده از شیر زده شده [جدا] می شود آن گاه خاک هر کالبدی به اذن خداوند به همان جایی برده می شود که روح در آن جاست و صورت به اذن صورتگر به شکل اولش بر می گردد و روح در آن داخل می شود. پس آن گاه که بر پا و استوار شد، چیزی از خودش برایش ناشناخته نیست [بحار الانوار، ج ۷ ص ۳۷؛ باب ۳ اثبات حشر و کیفیت آن]

پژوهشگر، محترم می بیند که چگونه زندیق شبهه ی آکل و مآکول را مطرح ساخته و امام علیه السلام چگونه آن را با شرح دو خاک یعنی دو جسد توضیح داده است. جسد اصلی از آن دو همانی است که امام علیه السلام از آن بسان طلا در خاک یاد کرده است، شرح مؤلف کتاب را بر این مسأله در صفحات بعد متن کتاب به وضوح تمام خواهید دید و ما نیز توضیحی بیشتر خواهیم افزود تا جایی برای شک برای هر مؤمن حقیقت جویی نماند "س"

۱ - اهل هدایت هر کسی است که در عقیده اش به موضوع و تحلیل و روش از محمد

گمان نمی کردند چرا که آنان سخنی را شنیدند که بر نمی شناختند و ورعی هم نداشتند که مانع آنان در یورش و فرو شدن در چیزی شود که نمی دانند و حال آنان چنین بود که در آن چه به اصول دین وابسته بود جستار نکردند و بر کتاب مسلمانان دست نیازیدند، پس پیش تر خود گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند^۱ و آنان گمان می کنند که کاری نیکو می کنند^۲ و بدان چه که از نام و آوازه در نزد نادانان برای شان حاصل شده بود، قناعت کردند. دست آوردی که وسیله ی در آمدی بر کالای بی مقدار دنیا است و بدین سان در مصادیق عامّ فرمایش خداوند قرار گرفتند که بلکه چیزی را دروغ دانستند که به دانشش احاطه نداشتند و تأویلش به ایشان نرسیده بود.^۳

پیشتاز پستی و بدکاری مردی بود که نادانی

و خاندانش علیهم السلام، پیروی می کند. آنان که راسخان در آنانند کسانی که هدایت را فراچنگ

دارند و نه دیگران، آن سان که در علم عقیده اثبات شده است. «س»

۱ - سوره ی مائده، آیه ۷۷

۲ - سوره ی کهف، آیه ۱۰۴

۳ - سوره ی یونس، آیه ۳۹

نادانان در انبان خود انباشته بود، خریدار سپاهی بود و انسان گونه ها او را دانشور می نامیدند^۱ در پی او دیگری رهپوی مسیرش شد که رهنمایی از مسیر حق نمی شناخت و به سوی حقّ راهی نداشت. بهره ی او این بود که ریزه خوار پیشوای پیشتازش باشد همچون خود پیشوا.

پیشرو چه بسیار ریزه خواری کرده است

و ته مانده ی سفره ی پیشرو از آن پیرو است.

و اگر آنان پیروی از حقّ می کردند^۲ از میوه های دانش آل محمد ﷺ می خوردند آن سان که پروردگار سبحان فرموده است: و اگر اهل سرزمین ها ایمان می آوردند و پرهیزکار بودند بر ایشان برکاتی از آسمان و زمین می گشودیم^۳

۱ - طالقانی در کتاب «شیخیه به صراحت از او نام برده ،است طالبین به کتاب مزبور

مراجعه کنند. «س»

۲ - واژه ی حق در نسخه ی «ص» وجود ندارد.

۳ - سوره ی اعراف آیه ۹۶

معنی اقامه شده است بر این که معاد و رستاخیز انسان با همان بدنی است که بندگی نیز بدان بار شده بود. به خاطر آن چه که در حکمت ثابت گشته است.^۱ و عدلیّه در

اند، پس عضوی را حیوانات وحشی شهری خوراک خود ساخته اند و عضو دیگری را در دیاری دیگر حشرات گزنده از هم دریده اند و عضوی خاک و گلی گشته که دیواری با آن بالا رفته است، امام علیه السلام فرمود: همان کسی که او را از هیچ آفریده و بی هیچ نمونه ای، پیش از آن، صورتش داده، تواناست که آن را آن گونه که در آغاز آفریده، بازگرداند. زندیق گفت: روشن تر بفرما.

فرمود: روح در جایگاهش هست روح نیکوکاران در نور و گشایش و روح بدکار در تنگنا و تاریکی و بدن خاکی می شود که از آن آفریده شده بود و آن چه را که درندگان و حشرات از درونشان به بیرون می اندازند. پس آن چه که خورده و دریده اند همه ی آن در خاک محفوظ است نزد کسی که «نادیده نمی ماند از او به سنگینی ذره ای» در تاریکی های زمین و می داند شمار اشیاء را و وزنشان را، و بی گمان خاک روحانیان همچون طلاست در خاک پس آن گاه که وقت رستاخیز شد بر زمین باران می بارد تا آن که زمین می بالد و بالا می آید سپس همچون مشک زده می شود تا آن که خاک بشر هم چون طلای جدا شده از خاک شسته شده و کره ی جدا شده از شیر زده شده [جدا] می شود آن گاه خاک هر کالبدی به اذن خداوند به همان جایی برده می شود که روح در آن جاست و صورت به اذن صورتگر به شکل اولش بر می گردد و روح در آن داخل می شود. پس آن گاه که بر پا و استوار شد چیزی از خودش برایش ناشناخته نیست. [بحار الانوار، ج ۷ ص ۳۷ باب ۳ اثبات حشر و کیفیت آن]

۱ - «در حکمت ثابت گشته است» یعنی حکمت قرآنی موافق ادلّه حکمتی است که آن را معصومین علیهم السلام طرح کرده اند آن سان که آیه کریمه به دلیل حکمت اشاره دارد: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» به راه پروردگارت بخوان با حکمت و موعظه ی نیکو و با آنان بدان چه که نیکوترین است جدال کن بی گمان پروردگار تو داناست است به کسی که از راهش به دَر شده و او آگاه تر است به هدایت یافتگان [نحل ۱۲۵].

آن اجماع دارند که خداوند سبحان به کسی که او را قوه‌ی درک نیست، تکلیف نمی‌کند و کسی را که گناهی ندارد عذاب نمی‌کند و شخص در صورتی مستحق ثواب و عقاب خواهد بود که کارها را خود انجام داده باشد و دارای درک و حسّ باشد، به خاطر زشتی و قباحتی که مکلف ساختن شخص فاقد درک دارد و بیهوده بودنی که در مورد اجزاء احکام لازم می‌شود و بار شدن مسئولیت‌های احکام بر شخص فاقد عقل و این چیزی است که در نزد امامیه مخالفی ندارد^۱ و کتاب و سنّت نیز به آن گویا هستند و عقل بدان حکم دارد به خاطر این که لازمه‌ی تکلیف غیر عاقل، نادانی و بیهوده کاری تکلیف کننده است.

پس در این جا فرق است بین اثبات چیزی با حکمت و اثبات آن با جدل فلسفی، و کسی که بخواهد دلیل حکمت را بفهمد باید به کتاب شرح الفوائد نوشته‌ی حکیم بزرگ شیخ احمد احسائی مراجعه کند و از مقدمه‌ی کتاب، آن چه را که می‌خواهد به طور کامل دریافت خواهد کرد. ان شاء الله (س)

۱ - منظور از امامیه قائلان به امامت علی ابن ابی طالب علیه السلام بعد از پیامبر هستند به نص آشکار و تعینی راستین نه با توصیف مشخصات بلکه با نمایاندن و نشان دادن به چشم [الملل والنحل ص ۶۹] مقصود مؤلف در این جا منحصرأ امامیه‌ی اثناعشری است و دیگر فرق شیعه را در نظر ندارد.

و عذاب کردن شخص بی تقصیر، ظلم محسوب می شود و این روش استدلال، قوی ترین دلیل عقلی قائلین به بازگشت اجساد است؛ اگر چه بیشتر کسانی که قائل به آن هستند قائل به نتیجه و مفاد آن نیستند^۱ که اجساد حسّاس و صاحب درک باشند. به خاطر کوتاهی ادراک و شناختشان و پابندی شان به آنچه که با آن انس گرفته اند و به خاطر چشم پوشی از لوازم فاسد اعتقاداتی که دارند و من این جا سخنان پدرم^۲ را که دست آویز ادّعاهای باطل شان در متهم ساختن پدرم به انکار معاد جسمانی شده است، بر می گویم: چرا که او بازگشت و معاد مواد غذایی که به جسم اضافه شده اند را نفی کرده و اگر آنان

۱ - یعنی بیشتر کسانی که از فلسفه مشاء در مسأله ی معاد تبعیت می کند بین نتایج دلیل عقلی و ایمانش به معاد جسمانی فرق می گذارد، همانند ابن سینا که گفته است معاد از راه عقل ثابت نمی شود بلکه تنها از راه شرع به دست می آید (کلام ابن سینا نقل به معنا شد یعنی ابن سینا از طریق عقل به معاد جسمانی ایمان ندارد بلکه به خاطر این که معاد جسمانی در شرع آمده است آن را پذیرفته و گویی همان مسأله ی تسلیم نابینا در مقابل کاری است که عقل آن را خطا میداند و آنان این نظر را از پیشوای مشائیین ابن سینا به ارث

برده اند. (س))

۲ - شرح حال او در صفحه ی (۴۷) همین کتاب گذشت.

می اندیشیدند، می فهمیدند که سخن پدرم همان مذهب اهل حقّ و سخن اهل ایمان از سائر ملل و ادیان آسمانی است.

بخش دوم:

جداسازی و پالایش جسد بازگشتی در روز قیامت

در بخش چهارم از شرح زیارت جامعه در ذیل عبارت: « و أجسادکم فی الأجساد » تا « و قبورکم فی القبور »^۱ به این مطلب پرداخته است.

تقسیم جسم و جسد انسان

بدان - خداوند توفیقت دهد - که انسان را دو

جسد و دو جسم است :

جسد اول انسان

و اما جسد اول انسان، همانی است که از عناصر زمانیّه شکل گرفته است و این جسد مانند لباسی است که انسان به تن می کند و در می آورد. لباس را نه لذتی است و نه دردی و نه طاعتی و نه معصیتی، نمی بینی که زید بیمار می شود و تمام گوشتش می ریزد به حدی که به اندازه ی رطلی هم گوشت در او یافت نشود و

۱- من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۱۶؛ تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۱۰۰؛ المحاضر ص ۲۱۹

با این حال او هنوز زید است و تغییری نکرده است و توبه قطعیت می دانی که این همان زید گناهکار است و از گناهانش یکی هم کم نشده است و اگر در آنچه که از او کم شده، دخالتی در گناهانش بود بیشتر گناهانش با رفتن محل و خاستگاهش باید می رفتند و همین مثال در مورد زیدی که اهل طاعت باشد هم صدق دارد و از طاعات او با ریختن گوشت بدنش چیزی نابود نشده است؛ چرا که به هیچ وجه من الوجوه اطاعت های او ربطی به گوشت از دست رفته ی بدن زید ندارد. نه و جهی برای خاستگاه مطیع بودن آن گوشت ها و نه هیچ گونه وابستگی بین اطاعت و آن گوشت ها وجود دارد و اگر آن چیزی که رفته است (گوشت آب شده) جزئی از زید بود؛ آنچه از خیر و شرّ به آن جزء مربوط می شد نیز با او می رفت و همین گونه است اگر گندیده شود و بعد از این زمان دوباره فربه شود باز هم زید همان زید است بدون این که

با چاق شدن چیزی به او اضافه شود و یا با ضعیف شدن چیزی از او کاسته شود نه در ذات و نه در صفات و نه در طاعت و نه در معصیت.

حاصل سخن اینکه: این جسد از او نیست و فقط به منزله ی لایه ی نشسته بر روی سنگ و قلیاست که وقتی آن ذوب شوند، شیشه به دست می آید و این شیشه همان سنگ و قلیای پوشیده با کثیفی بود که وقتی ذوب شد، اضافات از آن زایل شد و این ماده از زمین نیست؛ چرا که زمین لطیف و شفاف است و آلودگی های آن از به هم خوردن عناصر است. آیا آب را نمی بینی که وقتی ساکن است زلال است و آن چه در زیر آن است را می توان دید ولی وقتی که آن را به حرکت آوردی درون آن را نمی بینی؟ به خاطر این که بعضی از اجزاء آن با بعض دیگر و مقداری هم هوا به هم بر خورد می کنند، این موضوع در به هم خوردن طبایع چهارگانه چگونه خواهد بود؟ و این جسد مانند آلودگی روی سنگ و قلیاست و از

خود آن به حساب نمی آید.

و مثال دیگر مانند لباس است که تشکیل شده از رشته های به هم تنیده تار و پود ولی رنگ های لباس، اعراضی هستند که از خود لباس به حساب نمی آیند چنانکه رنگی را به خود می گیرد و رنگی را از دست می دهد (رنگش تغییر می کند) و هنوز خود او همان است که بود و شاید فرمایش امام علی علیه السلام در جواب اعرابی که از نفس حسیّه ی حیوانیّه پرسیده بود به همین مطلب اشاره دارد که « فاذا فارقت عادت الی ما منه بدئت عوده ممازجه لا عود مجاوره فتعدم صورتها و یبطل فعلها و وجودها و یضمحل ترکیبها» و یعنی وقتی که جدا شود، به همان که در آغاز بوده بر می گردد. برگشتی با آمیختگی نه این که فقط در کنار هم قرار بگیرند. پس شکل ظاهری اش نابود می شود و کار و وجودش از بین می رود و پیوند و ترکیبش متلاشی می شود.^۱ [پایان سخن

امیرالمؤمنین علیه السلام [آنجا که تصریح به نبود شکل ظاهری اش کرده و باطل شدن وجودش و متلاشی شدن ترکیبش.

جسد دوم انسان

اما جسد دوم انسان همان جسد ماندنی است و آن همان گل و طینتی است که از آن آفریده شده است^۱ و زمانی که زمین جسد عنصری او را می

۱ - امام صادق علیه السلام از این دو طینت سخن گفته است یا بگو دو جسد همان گونه که شیخ احسانی جسدشان نامیده یا از آن ها با عنوان خاک یاد کن، همان گونه که امام صادق علیه السلام خود به این عنوان فرموده است در پاسخ به زندیقی که شبهه ی آکل و مأكول را طرح کرده و از امام علیه السلام حلّ شبهه را خواسته است و امام صادق علیه السلام به صراحت از دو جسد اصلی و عنصری سخن گفته و البته با عنوان خاک از آن ها یاد کرده است . با من بیا تا فرمایش حضرت را در پرتو آفتاب بخوانی: «از هشام بن حکم نقل شده است که: زندیق به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: روح چگونه بر انگیخته می شود در حالی که بدن فرسوده و اعضاء از هم گسیخته اند پس عضوی را حیوانات وحشی شهری خوراک خود ساخته اند، و عضو دیگر را در دیاری دیگر، حشرات گزنده از هم دریده اند و عضوی خاک و گلی گشته که دیواری با آن بالا رفته است.

امام علیه السلام فرمود: همان کسی که او را از هیچ آفریده و بی هیچ نمونه ای، پیش از آن، صورتش داده، توانست که آن را آن گونه که در آغاز آفریده، بازگرداند. زندیق گفت: روشنتر بفرما.

فرمود: روح در جایگاهش هست، روح نیکوکاران در نور و گشایش و روح بدکار در تنگنا و تاریکی و بدن خاکی می شود که از آن آفریده شده بود و آن چه را که درندگان و حشرات از درونشان به بیرون می اندازند، پس آن چه که خورده و دریده اند همه ی آن در خاک محفوظ است نزد کسی که « لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ » (سبأ آیه ۳) « نادیده نمی ماند از او به سنگینی ذره ای» در تاریکی های زمین، و می داند شمار اشیاء را و وزنشان را، و بی گمان

خاک روحانیان هم چون طلاست در خاک، پس آن گاه که وقت رستاخیز شد بر زمین باران می بارد تا آن که زمین می بالد و بالا می آید سپس هم چون مشک زده می شود تا آن که خاک بشر همچون طلای جدا شده، از خاک شسته شده، و کره ی جدا شده از شیر زده شده [جدا] می شود. آن گاه خاک هر کالبدی به اذن خداوند به همان جایی برده می شود که روح در آن جاست و صورت به اذن صورتگر به شکل اولش بر می گردد و روح در آن داخل می شود. پس آن گاه که بر پا و استوار شد، چیزی از خودش برایش ناشناخته نیست [بحار الانوار، ج ۷ ص ۳۷ باب ۳ اثبات حشر و کیفیت آن.

و در حدیث روشن دیگری از ابن طینتی که آفرینش از آن صورت گرفته، سخن می گوید محمد بن یحیی عن محمد بن أحمد عن أحمد بن الحسن عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقه عن عمار بن موسی عن أبي عبد الله علیه السلام: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد که آیا جسد مرده میپوسد؟

« قال: نعم ، حتی لا یبقی له لحم ولا عظم ، إلا طینته التي خلق منها فإنها لا تبلی ، تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق أول مرة » فرمود آری تا آن جا که برای او گوشت و استخوانی نماند مگر طینتی که از آن خلق شده است آن طینت نمی پوسد و در حال تغییر و تبدل در قبر می ماند تا دوباره از آن آفریده شود آن سان که بار اول آفریده شده بود. [فروع کافی ج ۳ ص ۲۵۱ باب النوادر]

ملاحظه می کنیم که امام صادق علیه السلام چگونه در حدیث اول از دو خاک نام می برد اولی خاک عناصر که به زمین عناصر باز می گردد و خاکی که اصل آفرینش انسان است پس در خاک عناصر همچون طلا در خاک می ماند تا زمانی که بین خاک و طلا با صاف کردن جدایی انجام گیرد و به وضوح می بینیم که امام صادق علیه السلام در حدیث دوم از جسد عنصری با تعبیر « نه گوشتی و نه استخوانی » یاد می کند و از جسد اصلی با عنوان « طینتی که از آن آفریده شده است » و تو برادر مؤمن می فهمی که وقتی گوشت و استخوان برود آن چه چیزی از جسد انسان در قبرش می ماند؟ آری طینت اصلی او می ماند و آن در حال گشت و چرخش است به خاطر لطافتش و محسوس نبودنش دیده نمی شود و بی گمان در حدیث امام صادق علیه السلام آن طینت غیر از جسد عنصری است و آن همان طینتی است که مؤمن از آن آفریده گشته و آن از خاک بهشت حسّی برگرفته شده است تا این که نادان نیاید و بگوید که بهشت مثالی است و نه حسّی با وجود این که در این روایت، بهشت برزخی حسّی و لطیف است و در نتیجه مثالی نیست آن سان که این سخن را به نوشته های احسانی نسبت می دهند... (س)

فرساید و می خورد در قبرش می ماند و هر جزئی از آن به اصلش ملحق می شود، پس آن که از آتش بوده به آتش می پیوندد و آن که از هوا بوده به هوا و آن که از آب بوده به آب و آن چه از خاک بوده به خاک و آن گونه که امام صادق علیه السلام فرموده در گردش می ماند و امام علی علیه السلام نیز در مورد نفس نباتی بالنده فرموده است که پس وقتی که جدا شد، به آنچه که از آن آغاز شده بود بر می گردد، برگشتی با آمیزش نه برگشتنی که در کنار هم قرار گرفتن باشد^۱ و در این جمله به همان جسد عنصری که ما گفتیم، عنایت داشته است و اما جسد دوم ماندگار، همان است که امام صادق علیه السلام از آن سخن گفته است: تبقى طينة التي خلق منها في قبره مستديرة و طينتي که از آن خلق شده است در قبرش در گردش می ماند^۲ یعنی مترتب بر هیئت همان شکل ظاهری اش

۱ - متن کامل روایت را در صفحه های قبل کتاب آوردیم.
 ۲ - الکافی ج ۳ ص ۲۵۱ ح ۷ باب النوادر؛ الفصول المهمة فی أصول الأئمة ج ۱ ص ۳۴۱ ح ۲ باب ۷۴

یعنی اجزاء سرش در محلّ سرش و اجزاء گردنش در محلش و اجزاء سینه اش در محلّ خود و این همان تأویل فرمایش خداوند است که: «و ما منّا الا له مقام معلوم» از ما نیست مگر این که آن را جایگاهی مشخص است.^۱

و این جسد همان انسانی است که نه اضافه می شود و نه کاهش می یابد و بعد از زایل شدن جسد عنصری از آن - که همان آلودگی ها و اعراض است - در قبرش می ماند، پس زمانی که این اعراض که از آن با نام جسد عنصری یاد می کنیم جدا شد، دیگر چشم های حسّی آن را نمی بیند و برای همین وقتی که جسد، پوسیده و نابود شد، چیزی یافت نمی شود، تا آنجا که بعضی از آنان گفته اند در این حالت انسان معدوم می شود و البته این چنین نیست^۲ بلکه او در قبرش

۱ - سوره صافات آیه ۱۶۴

۲ - آری موضوع این چنین نیست یعنی این تفکر که اشیاء معدوم می شوند سخن باطلی است و این از بافته های فلسفه ی مشائیه است. چرا که هر چیزی که در حیّز وجود داخل می شود دیگر با حالتی از آن خارج نمی شود آن سان که در حدیث نیز آمده است که عن

هست و فقط دیدگان اهل دنیا به خاطر پوشش و آلودگی‌ها (کثافتی) که چشم دنیوی دارد، او را

مسعدة بن زیاد: مردی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: یا ابا عبدالله ما برای شگفتی آفریده شده ایم؟

امام علیه السلام فرمود تو چه نفعی برای خدا داری؟ عرم روضه داشت: آیا برای فانی شدن خلق شده ایم؟ امام علیه السلام فرمود: دست نگه دار برادر ما برای ماندن آفریده شده ایم و چگونه بهشتی که فرسوده نمی شود فانی می شود و آتشی که خموده نمی شود ولی بگو: ما از خانه ای به خانه ای حرکت می کنیم [علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱] و برای این که عقل خروج یک چیز از وجود را به شکلی که طرح می کنند نمی پذیرد. پس زمانی که از هم گسیخت تا آن جا که این ذرات شکستند، چه چیزی میشوند؟ بنا بر این چنین گسستن و شکستنی، معنای عدم نمی دهد بلکه موجودی است به شکل از هم گسسته به اجزائی که به چشم حسّی دیده نمی شود و کسی که می گوید که اشیاء با آن چه که جسد انسان در آن است، نابود می شوند باید دلیل قاطعی بیاورد که این کار بسیار مشکل است. در فیزیک نوین ثابت شده است که: ماده از بین نمی رود و از عدم پدیدار نمیشود بلکه از حالتی به حالتی دگرگون میشود قابل توجه مشائون و پیروانشان «س»

۱ - الکثافة واللطفة أمران حسیّان: کثافت و لطافت دو ویژگی حسّی در فضای این جهان هستند، به اصطلاح عالم دنیا یا عالم شرع، به عنوان مثال، ریز دانه های شن در ابتدا به صورت کثافت به نظر می رسند، اما به لطف (تجمع حرارت) به شکل شیشه تبدیل می شوند، به حدی که نمی توان آن ها را مشاهده کرد، همان طور که بیننده ای که به یک درّ شیشه ای بر خورد می کند نمی فهمد که در نهایت درب بسته است و وجود دارد، زیرا لطافت شیشه بی نهایت است. به عنوان مثال دیگر، هوا نیز لطیف است، اما تنها در صورتی قابل رؤیت است که ذرات شن و غبار را حمل کند. به عنوان نمونه دیگر، برق نیز وجود دارد، اما تنها آثار آن قابل رؤیت هستند. همچنین اشعه ها هم مانند برخی از آن ها به صورت لطیف هستند تنها با استفاده از دستگاه های خاصی قابل مشاهده هستند. مثال دیگر از تبدیل، از کثافت به لطافت ممکن است وقتی آب را در نظر بگیریم، زیرا در حال حرکت نمی توانیم درون آب را رؤیت کنیم، اما وقتی آرام می شود، درون آن درون آن را مشاهده می کنیم. این به دلیل تصادم ذرات آب و جزئیات آن در حال چرخش است. به همین ترتیب، بدن اصلی انسان نیز لطیف است و تا زمانی که با چهار عنصر هوا، خاک، آب و آتش مخلوط می شود، قابل رؤیت نیست. وقتی انسان می میرد و ساختار او تجزیه

نمی بیند. یعنی فقط چیزهایی را می بیند، که هم نوع آن است و برای همین امام صادق علیه السلام آن را به براده های طلا در دگان زرگر تشبیه کرده است که چشم ها آن ها را نمی بینند، پس زمانی که خاک با آب شسته و تصفیه شد، طلا از آن خارج می شود؛ جسد نیز مانند همین است و به همان وضعیت در قبرش می ماند تا زمانی که خداوند

می شود، عناصر به مکان های خود باز می گردند و جسد اصلی یا خاکی انسان لطیف است و در قبر قابل دیدن نیست. آیا شما نقل قول امام صادق علیه السلام را در کافی نمی خوانید: محمد بن یحیی از محمد بن احمد از احمد بن حسن از عمرو بن سعید از مصدق بن صدقه از عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام که می گوید: «أَيَا جِسْمٍ مَرَدَةٍ تَجْدِيدُهَا مِمَّا شَاءَ اللَّهُ». فرمود: «نَعَمْ حَتَّى لَا يَبْقَى لَهُ لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ إِلَّا طِينَتَهُ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تُبْلَى تَبْقَى فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً حَتَّى يُخْلَقَ مِنْهَا كَمَا خُلِقَ أَوَّلَ مَرَّةٍ»

فرمود: "بله، تا جایی که جسم و استخوانی از او باقی نمی ماند، جز طینتی که از آن آفریده شده است. این طینت تبدیل نمی شود و در قبر به صورت حلقه ای باقی می ماند تا که از آن به همان شکلی که در ابتدا آفریده شد دوباره آفریده شود." [فروع الکافی، جلد ۳، صفحه ۲۵۱، باب: النوادر.] پس از تو می پرسم که آن طینتی که امام صادق علیه السلام «إِلَّا الطِينَةَ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا» درباره آن صحبت کرده است کجاست؟ زیرا قطعاً آن استخوان ها و گوشت را نمی توان آن طینت دانست زیرا آنها به تجزیه و تحلیل رفته اند، همانطور که امام صادق علیه السلام فرمود: «حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُ لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ» "تا جایی که هیچ گوشت و استخوانی از او باقی نمی ماند." پس چه کسی باقی می ماند و کجاست؟ بله، او وجود دارد، اما به دلیل عدم قابل مشاهده بودن انرژی او و عدم حسیت آن، باید تمایز قائل شد. همانطور که توضیح داده ایم، برای درک این موضوع، نیاز به فطرتی طاهر و ایمانی بدون تعارض و بحث زیاد است. "س"

تبارک و تعالی اراده می کند از دریایی در زیر عرش، آبی بر زمین می باراند که سردتر از برف است و بویی هم چون بوی منی دارد، صاد نام دارد و در قرآن از آن سخن رفته است، پس سطح زمین دریایی یکپارچه می شود. آن گاه با بادهای موج می شود و اجزاء هر شخص صاف می شود و اجزاء جسدش در قبرش جمع می شوند به حالت دگرگون شده یعنی به همان شکل ساختار دنیوی اش، ابتدا اجزاء سر، سپس اجزاء گردن به آن می پیوندند سپس اجزاء گردن با اجزاء سینه و اجزاء سینه با اجزاء شکم متصل می شوند و به همین شکل بقیه به هم می پیوندند و اجزائی از این زمین هم با آن مخلوط می شوند. آن گاه در قبرش می بالد و رشد می کند آن سان که قارچ در رویدنش عمل می کند. پس زمانی که اسرافیل در صور دمید، ارواح به سوی قبرهای اجساد پراکنده می شوند و هر روحی به قبر جسدش داخل می شود، پس زمین از روی جسد شکافته

شده کنار می رود آن چنان که از روی قارچ کنار می رود، فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ پس در آن هنگام آنان ایستاده اند و می نگرند.^۱ و این جسد باقی از زمین هور قلیا^۲ است و این همان جسدی است

۱ - سوره زمر آیه ۶۸
 ۲ - کلمه ی هور قلیا در گفتارهای شیخ احمد احسانی به دو معنای آشکار به کار رفته و معنای سومی ندارد.

اول: هور قلیا به معنای عالم مثال که آن را در متنی که می آید به روشنی تعریف کرده است واژه ای است سریانی و معنای آن: عالم مثال است که عبارت است از برزخی که بین عالم اجسام و عالم نفوس است. [جوامع الکلم چاپ سنگی ج ۱ در ضمن رساله ملا محمد حسین]

و اگر در این تعریف به خوبی دقیق شوی، به وضوح خواهی دید که او نگفته است که این عالم از عالم اجسام حسی است یعنی از عالم مُلک است بلکه گفته است که عالم مثال برزخی بین اجسام و دیگر مجردات غیر حسی است و همچنین شیخ احمد احسانی نگفته است که جسد اصلی از آن (عالم مثال) خلق شده است. و در نهایت آن را مطلقاً به قضیه ی معاد ربط نداده است و نه به شکل گیری جسد اصلی، و من هر کسی را به هم آوردی می طلبم که اگر می تواند گفتاری از شیخ احسانی بیاورد که به این موضوع تصریح کرده باشد. بلکه آن را به اجسام افلاک ربط داده است نه جسد اصلی انسان و این کلام شیخ احسانی است و ما فقط می گوئیم که آن، از ماده ی عنصری و مدت زمانی پیراسته است آری آن ها اجسامی هستند غیر عنصری و اجسامی است که چنین عنوانی دارند، به چهار جسم، صدق می کنند جسم عنصری که معروف است و جسم فلکی که جسم افلاک نه گانه است و آن چه که از اجرام ستارگان در حرکت و دیگر اجرام در آن افلاک است و جسم برزخی و آن جسم اندازه دار است که طول و عرض و عمق دارد بی آن که ماده ای داشته باشد و آن جسمی مثالی و سایه و شبحی است و آن است که تعلیمی اش می نامند و همان است که عالم بالای آن را هور قلیا می نامند یعنی ملکی دیگر و عالم پایین آن را جابلقا و جابرسای شرقی و غربی [شیخ احمد احسانی شرح العرشیه ج ۱]. این همان متنی است که در آن از کلمه ی هور قلیا یاد شده و این همان است که باعث

اشتباه شده و وسیله ی بازی دشمنان شیخ احسانی گردیده است. و در حقیقت این متن به هیچ وجه موجب اشتباه نیست بلکه امکان بازی با آن برای غیر کارشناس وجود دارد به خاطر وجود کلمه ی «هور قلیا» در آن و ربط دادن آن به عالم مثالی و این درست است اما شیخ آن را مطلقاً به معاد و نه به بازگشت بعد از زنده شدن در قیامت ربط نداده است و وقتی که به متن بر می گردیم این امور را در متن می یابیم جسم، مثالی، شبحی، ظلی و همه ی این کلمات به حس راه ندارند بلکه آن ها از محض عالم مثال است و نیز اگر تدبر کنی می بینی که جسم موصوف به این صفات را به مسأله ی معاد ربط نداده است.

و دوم: در متن آمده است که «آن چیزی است که تعلیمی اش می نامند» آری و این به خاطر آن است که جسم مثالی با جسد اصلی مطابقت دارد. پس هر کدام از آن ها را عرض و عمق و طولی است با این فرق که اولی در عالم حس است و دومی در عالم مثال. و سوم: این که اگر تدبر کنی شیخ از اجسام غیر عنصری سخن می گفت یعنی مثالی و برای همین در این سیاق و عالم بالا مثالی از هورقلیا نام برده است و هور قلیا عالم حسی پایین را گفته نمی شود.

چهارم: شیخ در این متن از عنوان جسد استفاده نکرده است بلکه «جسم» گفته است یعنی که شیخ از جسم مثالی آفریده شده، از هورقلیای علوی مثالی نام می برد که از جسد اصلی آفریده شده از هورقلیای سفلی حسی نیست و سبب این موضوع برای کسی که تدبر کند این است که شیخ احسانی از دو جسد و جسم یاد می کند و برای هر دوی آن ها یعنی دو جسد و دو جسم اصل و عرض هایی است، یعنی برای هر دو جسد و جسم اصلی و عنصری و لیکن اصل هر یک از آن دو از عالم خودش است و اعراض هر یک نیز از عالم خودش، پس دو جسد آفریده شده از عالم ملک حتی عنصری عرضی از عرضی است و به آن بر می گردد و اصلی هم از اصلی است و به آن بر می گردد و دو جسم آفریده شده از عالم مثال نیز اصلی اش از اصل عالم مثال و جسم عنصری آفریده شده از ماده عنصری این عالم یعنی ماده ی این عالم است آیا سخن شیخ را نمی خوانی که جسم کثیف یعنی کثافت و لایه ی عالم مثال و برزخ برنمی گردد تا وارد بهشت شود بلکه جسم اصلی برزخی مثالی بر می گردد و خلاصه ی مطلب این که:

جسد عنصری، از اعراض عالم ملک حسی یعنی عناصر چهارگانه ی آتش، خاک، هوا و آب آفریده شده است که از آن به جسد عنصری تعبیر می شود، و جسم نیست. جسدی اصلی که از هورقلیای سفلی حسی آفریده شده که عالم بهشت دنیوی و اخروی است آن سان که پیشتر گفتیم و همان است که بعد از تصفیه بر می گردد و آن طینت اصلی

حسی است و در گفتار شیخ احسانی به مسأله معاد ارتباط دارد و او در متن گفتار بالا قطعاً از آن که موجب اشتباه و بازی دشمنان گردیده سخن نگفته است. و احياناً در کلمات اهل بیت علیهم السلام از آن به «جسم» تعبیر می شود ولیکن در کلمات احسانی و گفتارهای او از آن سخنی نیست. و اگر آمده باشد قرینه ی صریحی را آورده است که منظور از این جسم همان جسد است.

جسمی عنصری که از اعراض عالم مثال برزخی آفریده شده است برای این که هر عالمی از عوالم از دیدگاه شیخ احسانی اصول و اعراضی دارد و این جسم در برزخ با روح می ماند و با نفخه ی بیداری روح آن جسم را ترک می کند و این کالبد را احسانی با عنوان جسم می نامد و مطلقاً از آن با عنوان جسد یاد نمی کند.

جسم برزخی مثالی که مرکب روح در برزخ است و از اصول عالم مثال برزخی آفریده شده است، و این جسم با نفخه ی بیداری بر می گردد و مؤمن با آن به بهشت در می آید برای این که با جسد اصلی می ماند و این مقصود متن بالایی است که سبب اشتباه بسیار شده است. و بازیچه ی بازیگران با سخنان احسانی شده است و این در متن با معاد ارتباطی ندارد و عالم آن هورقلیای علوی مثالی برزخی است و تعلیمی نامیده می شود بخاطر این که مطابق جسد اصلی است برای این که آن را طول و عرض و عمق است و جز «جسم» نامیده نمی شود. بنابراین وقتی که شرح و دسته بندی را که برایت گفتم، بخوانی، به وضوح خواهی دید که مقصود از متن بالایی که سبب اشتباه و بازی شده چیست؟

به عبارت دیگر مقصود همان جسم برزخی مثالی است و جسد اصلی مرتبط به مسأله ی معاد، منظور نبوده است.

و این تعریف برای هورقلیا همان است که دشمنان شیخ احسانی آن را بسیار به بازی گرفته اند به خاطر حقد و کراهیت و تعصب گروهی و به خاطر ناتوانی و کندی ذهنشان که با کینه ی ، گروهی در هم آمیخته بود، حقیقت این اصطلاح را کتمان کردند تا آن جا که صاحب کتاب هدیه ی نمله که مطلقاً کند ذهن ترین و کم فهم ترین آن ها بود شیخ احسانی را کافر دانست و این آن هنگام بود که مقصود انتخابی خود را در تفکیک بین دو معنایی که در نوشتارهای شیخ احسانی بود بدست آورد و از روی کژ اندیشی آن را در عالم مثال منحصر کرد تا نتیجه بگیرد که شیخ احسانی به بازگشت جسد مثالی و نه حسی معتقد است و در نتیجه شیخ منکر معاد جسدانی حسی است برای این که حسب فهم این مریض محمد تقی برغانی و هم شاگردی اش صاحب هدیه النمله، معاد همان جسد اصلی مثالی آفریده از عالم هورقلیای مثالی است و این سخنی نادرست و تحریف شده

که در آن محشور می شوند و با آن به بهشت در

است. آن گونه که در معنای دوم هور قلیا که شیخ احسانی آن را به مسأله‌ی جسد اصلی و معاد ربط داده خواهیم دید و به وضوح به خبثت بازی پستی که این نادانان کند ذهن بدان دست یازیدند پی خواهیم برد و بیشتر موارد بازی روشن خواهد شد، آن گاه که معنای دیگری را در نوشته‌ی شیخ احسانی برای هور قلیا بخوانیم، و این که شیخ احسانی این معنای دوم را چگونه به معاد ربط داده است و معنای این هور قلیا عالم مثالی نیست که دستاویز بازی دشمنان قرار گرفته است.

معنای دوم برای هور قلیا و مقصود سخن شیخ احسانی این است که جسد اصلی از عناصر هور قلیا آفریده شده است. شیخ احسانی این مقصود را در متن و نوشته‌ای که می‌آید بر شناسانده است و جسد دوم همان است که می‌ماند و همان است که باز می‌گردد و آن از عناصر هور قلیا آفریده شده است منظورم عالمی است قبل از این عالم و در آن بهشت‌های دنیا و بهشت‌های مدهامتان است که ارواح مؤمنین در آن پناه می‌گیرند و هور قلیا معنایش سرزمینی دیگر است. خدا لعنت کند کسی را که جز به این مفهوم را بگوید. [جوامع الکلم چاپ سنگی ج ۲ ص ۲۸].

پس در این جا به وضوح تمام در تفسیر کلمه‌ی هور قلیا می‌بینیم که آن را عالم جسد اصلی می‌داند و هور قلیایی که مرتبط به مسأله‌ی معاد آن طوری که کند ذهن‌های نافهم فهمیده‌اند، نیست، پس هور قلیا عالم جسد اصلی و موطن آن است که به مسأله‌ی معاد ربط دارد و با این صفات اساسی مشخص می‌شود.

(۱) این که هور قلیای سفلی مکان بهشت دنیا است و بهشت دنیا به اجماع کلمات معصومین علیهم السلام حسنی است و معنوی یا مثالی نیست. البته حسنی لطیفی که فاقد کثافت و غلظت است اما حسنی است، یعنی به اصطلاح تازه‌ی زمان ما، از عالم کون است و مکان آن وادی السلام در عراق است که ارواح مؤمنین بعد از مرگ به آن جا کوچ می‌کنند.

(۲) در این عالم، هور قلیای سفلی مرتبط به معاد و موطن جسد اصلی دو بهشت مدهامتان است که آن گونه که در روایات آمده در درون این زمین کثیف و غلیظ است یعنی همین زمین ما یا کره‌ی زمین در اصطلاح علم جدید و به اجماع شیعه، این دو باغ آن گاه که دولت مهدی منتظر عجل الله فرجه استقرار یابد و زمین برکاتش را به برکت وجود آن حضرت بیرون اندازد، بیرون خواهند آمد و آن دو بهشت، دو باغ بهشت حسنی هستند و نه مثالی و نه معنوی، بر خلاف آن چه که نادان پیش گفته، فهمیده‌اند.

سپس شیخ احسانی دوباره از معنای هور قلیایی که موطن جسد اصلی است و به مسأله‌ی معاد ارتباط دارد در لابلای سؤالی دیگر یاد می‌کند و به وضوح تمام در تعریف

می آیند یا در آتش داخل می شوند.

معنی دوم هور قلیا می گوید:

و اما جسد اول آفریده شده از عناصر هور قلیاست و آن از جنس مخلوقات دارای حدود (طول و عرض و عمق) در اقلیم هشتم است که این اقلیم در برگیرنده شگفتی ها و غرائب است و این جسم در حالت دگرگونی در قبر و در همین زمین می ماند مانند برادی طلا در کارگاه زرگر و این همان طینتی است که انسان از آن آفریده شده است. [مجموعه رسائل احسانی ص ۱۶۹ چاپ آستان قدس رضوی مشهد مقدس] و در تعریف احسانی برای هور قلیا در این تعریف دو عنصر وجود دارد.

۱- محسوس و از عالم حس بودن هور قلیا برای آن که آن و محدد الجهات (محدود در جهات) یعنی عرش در رتبه ی حس هستند. یعنی عالم ملک و نه ملکوت یعنی عالم اجسام حسّی و برای این معنا در تعریف قبلی از ملکی دیگر استفاده کرده است به این معنا که آن جهت لطیف در حال اجسام حسّی است و در جهت کثیف و غلیظ نیست آن گونه که شرح میدهیم.

۲- درست است که این اجسام دو جسم حسّی هستند ولی دو جسم لطیف و بسیط و غیر قابل فساد و تباهی اند.

و خلاصه ی گفتار مکتب و مدرسه ای که شیخ احمد احسانی رئیس آن است در مسأله ی «هورقلیا» این است که: هورقلیا عالم مُلک است و مقصود و از آن عالم اجسام حسّ است که همین عالم ماست و در اصطلاح علم معاصر عالم کون است یا طبیعت حسّی که به دو قسم منقسم است.

الف: عالم جواهر و اصول که هور قلیای سفلی را شامل می شود که دو بهشت مدهامتان یا عالم بهشت دنیوی و اخروی در آن است. یا عالمی دیگر غیر از عالمی که ما اینک آن را لمس و مشاهده می کنیم و می بوییم و در تعبیر ادبیات این مدرسه با عنوان سرزمین لطیف نیز از آن یاد می شود که در باطن و درون همین زمین ماست آن گاه که این زمین در روز قیامت تصفیه شود آشکار خواهد شد چرا که غیر قابل تباهی و فساد است ارض لطیف نامیده می شود. و طبعاً از آلودگی و غلظت عناصر اربعه (آتش و خاک و آب و هوا) که عامل ضعف و فسادند تصفیه می شود و این مطلب به صراحت در قرآن آمده است. اما بهشت دنیا و بودنش در زمین ما که همان وادی السلام در عراق است در نزد شیعه جعفری اثنا عشری است و خداوند تبارک و تعالی آن را در کتابش با این فرمایش عنوان فرموده است: «جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا ، لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ فِيهَا زَوْجٌ مَّا يُرِيدُونَ وَعَشِيًّا» باغ های جاویدی که خداوند رحمان بندگان را به

حال اگر بگویی که ظاهر کلام تو این است

غیب به آن باغ‌ها وعده داده است، بی گمان وعده‌ی او آمدنی است. در آن هیچ بیهوده‌ای نمی‌شنوند مگر سلام و آن‌ها در آن باغ‌ها صبح و شام روزی دارند. [سوره مریم و ۶۲]. از این رو که بهشت آخرت را صبح و شام و شب و روزی نیست. سپس فرموده است که بهشت دنیا همان بهشت آخرت است در این فرمایش که: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» آن بهشت همان است که از بندگانمان کسانی را میراث دارش می‌کنیم که پرهیزگار باشند. [سوره مریم ۶۳].

پس پرهیزگاران آن بهشت دنیوی را که جایگاهش زمین بعد از تصفیه شدنش است به ارث می‌برند یعنی زمینی که از کثافات و غلظت‌هایی که موجب عدم جاودانگی است تصفیه می‌شود آن گونه که قرآن از این تصفیه با این تعبیر یاد کرده است: «يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» آن روز که زمین به زمین دیگر بدل می‌شود و آسمان‌ها نیز و برای خداوند یکتای قهار آشکار شوند سوره [ابراهیم ۴۸]. پس بعد از این تبدیل و جایگزینی زمین همان بهشت جاویدان آخرت می‌شود، خوب اندیشه کن.

ب: عالمی دیگر برای این طبیعت یا کون یا زمین که زمین همان عالم اعراض و کثافت و غلظت است و عالم عناصر چهارگانه‌ی آتش و خاک و آب و هواست و ضعف و فساد و عالم جسد عنصری است و عالم غذا و این عالم همان گونه که ما می‌نامیم عالم دنیاست، یعنی دنیای مایی که هنوز نمرده ایم و در آن زندگی می‌کنیم و در ادبیات مدرسه احسانی به ارض کثیف یا آلوده و غلیظ شده با عناصر اربعه نامبردار است.

و خلاصه‌ی مطلب این که جسد اصلی بر گرفته شده از عالم بهشت است که همان عالم هورقلیای سفلی حسّی است یعنی عالم حسّی لطیفی از همین زمین ما که بر آن زندگی می‌کنیم و گفتیم که لطیف است به خاطر لطافت عالمش و روایات معصومین علیهم‌السلام به فراوانی به این مطلب تصریح کرده‌اند: محمد از یحیی از محمد بن حسن از نصر از شعیب از عبدالغفار حجازی از جمله این حدیث از امام صادق علیه‌السلام که می‌فرماید: «خلق المومن من طينة جنة و خلق الكافر من طينة النار» خداوند تبارک و تعالی مؤمن‌را از طینت بهشت آفرید و کافر را از طینت آتش [اصول کافی ج ۲ ص ۳]

و این مقصود و منظور شیخ احسانی از هورقلیای سفلی است یعنی منظور شیخ احسانی از این لغت ملکی دیگر است که همان بهشت است. و عالم بهشت اصطلاح ساختن ممنوع نیست، و شیخ حق دارد که هر گونه که خواست اصطلاح وضع کند به شرط این که اصطلاح خود ساخته‌اش را به درستی و روشنی توضیح داده باشد و این که کوتاه فکران و

که این جسد مبعوث نمی شود و چنین سخنی مخالف آن اعتقادی است که اهل آنند دائر بر

کینه و زرانی همچون صاحب کتاب هدیه النملة سخن او را با تمام وضوح و روشنی اش به بازی می گیرند گناهی متوجه شیخ احسانی نیست، باشد که بعد از این درازگویی معنای هور قلیا به روشنی مشخص شده باشد و آن چه که موجب بازی دشمنان با این اصطلاح شده است تا بدان وسیله احسانی را از سریر مرجعیت دینی و فرهنگی اش به پایین بکشند. و نکته ی آخری که در این حاشیه بر آن تأکید می کنم این است که بسیاری از کسانی که به شرح معاد از منظر شیخ احسانی دست یازیده و در این اشتباه واقع شده اند و افتراق و تمایزی بین این دو معنا برای هور قلیا قائل نشده اند یعنی هور قلیای حسی که جنبه ی لطیف و اصلی عالم مُلک است و هور قلیای علوی مثالی ... علی رغم روشنی آن در کتاب های شیخ احمد از بدو طرح این تئوری هور قلیا و ادعای طالقانی صاحب کتاب شیخیه مبنی بر این که شیخ احسانی قائل به معنای اول هور قلیا یعنی معنای مثالی آن در مورد معاد بوده است و به دنبال هجومی که بر او شده است از آن نظر برگشته است، سخنی نادقیق است، بلکه آن تکه را از دشمنان شیخ احسانی اخذ کرده و در کتابش جای داده است و علیرغم این سخن طالقانی ما ارزش کار او را انصاف تاریخی که در حق شیخ احمد احسانی روا داشته است منکر نمی شویم گرچه به دلیل کمی آگاهی و اعتمادی که بر کتاب ناقص و به هم ریخته داشته است تحلیل سستی در مورد سخنان حکمی و اعتقادی شیخ احسانی دارد اما افراد غیر طالقانی، اگر دچار عدم تمایز و افتراق در دو معنای مورد نظر شیخ احسانی شدند، به سبب تعصبات گروهی شان بوده و کراهیت و ترسی که از زعامت احسانی داشتند و بیم از این که اندیشه ی مشائی آنان در باب معاد برچیده شود و دلایلی دیگر.

و در انتها یاد آور می شوم که سید کاظم رشتی بر این دو، معنای متفاوت برای هور قلیا در کلمات شیخ احسانی تأکید نموده است آن جا که می گوید: و اما شیخ احسانی در مورد هور قلیا دو اصطلاح دارد: دفعه ای، منظورش عالم مثال است که همان برزخی است که ارواح پس از مرگ بدان کوچ می کنند و دفعه ای، نیز منظور او از هور قلیا زدودگی عالم اجسام ثابت ماندگار و بی تغییری است که دگرگونی های دیگر اعراض و چرک و آلودگی ها را ندارد. [رساله ای در پاسخ به برخی از متعزّضین به نظرات استادش در مسأله معاد و علم ص ۱۰] «س»

این که آن جسد مبعوث خواهد شد، آن سان که خداوند تبارک و تعالی نیز فرموده است: « وَأَنَّ السَّاعَةَ آيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ » بی گمان خداوند کسانی را که در قبرها هستند، مبعوث خواهد فرمود؛^۱ پاسخ می دهیم: این چیزی که گفتمی همان چیزی است که قاطبه ی مسلمانان قائل اند و آنان می گویند؛ بی گمان اجسادى که در آن محشور خواهند شد عیناً همان جسدهایی است که در این دنیا دارند ولکن از ناخالصی ها و اعراض زدوده خواهند شد؛ چرا که اجماع مسلمانان بر این قرار دارد که اجساد با این آلودگی ها مبعوث نخواهند شد، بلکه تصفیه می شوند و به صورت زلال و زدوده مبعوث می شوند و این اجساد عیناً همان اجساد دنیایی هستند و این چیزی که تو گفتمی و اراده اش کردی بی گمان این آلودگی ها فانی می شود یعنی به اصلش باز می گردد و روح به آن تعلق نمی گیرد

و نه طاعت و معصیتی و نه لذت و دردی به آن متعلق نیست و احساسی ندارد و چنین اعراض و اضافاتی در انسان همانند لباس اویند، منظورم از این کثافات همان جسد عنصری است. پس بفهم^۱ انتهای فرمایش شیخ اعلی الله مقامه.

و در کلامی دیگر بعد از آن فرموده است: و بدان که اگر تو این جسد را در دنیا وزن کنی و بعد از وزن کردن، تصفیه شود، تا آنجا که جسد عنصری از آن زدوده گردد و جسد ماندگاری بماند که از هور قلیاست، آن گاه دوباره آن را وزن کنی مشاهده خواهی کرد که از وزن اولیه به اندازه ی دانه ی خردلی کاسته نشده است؛ چرا که کثافت و آلودگی هایی که جسد عنصری را تشکیل می دهند عَرَضَ به حساب می آیند و اعراض با اضافه شدن چیزی به وزن جسد نمی افزایند و با کاسته شدن چیزی از وزن آن نمی کاهند خیال نکن کسی که محشور می شود و ثواب و عقاب

۱ - شرح الزيارة الجامعة الكبيرة ج ۴ ص ۴۵

می بیند چیزی غیر از موجودی است که در دنیا هست اگر چه تغییر یافته و تصفیه شده باشد. آری به خدا قسم که عیناً همان خودش است و در عین حال غیر از خودش است به سبب پالودن و شکستن و ساختن آن سان که امام صادق علیه السلام در توضیح این فرمایش خداوند: «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» یعنی و هر گاه که پوست هایشان سوخته شد، پوستی دیگر جایگزین پوست هایشان می کنیم تا عذاب را بچشند،^۱ فرموده است: آن پوست ها همان پوست اند در عین حال غیر از آن پوست ها هستند. ابن ابی العوجاء گفت از این دنیا چیزی را برایم مثال بیاور. امام صادق علیه السلام فرمود: باشد، آیا دیده ای که مردی آجری را بشکند و خرد کند سپس آن را در قالب دوباره بسازد، در این حالت آن آجر همان آجر قبلی است در عین حال غیر آن است؟.

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که به امام صادق علیه السلام عرض شد: چگونه پوست های آنان (اهل جهنم) با غیر آن پوست ها جایگزین می شود؟ امام علیه السلام فرمود: آیا دیده ای اگر آجری را بگیری و خرد کنی تا خاکش سازی سپس آن را به قالب بزنی آیا همان است؟ جز این نیست که آن همان است، درست است که تفسیری دیگر (جلوه ای) دیگر پدیدار شده است، ولی ریشه و اصل یکی است.

بنابراین امام صادق علیه السلام روشن فرموده است که این پوست های جایگزین شده غیر از پوست های کافران است در عین حال همان پوست های آنان است. پس مغایرت، مغایرت صفتی است، مطلب در موضوع مورد بحث ما نیز بدین گونه است. پس عیناً جسدی که در دنیا دیده می شد همان جسد محشور خواهد شد البته بعد از پالایش، آن گونه که به کرات گفته ایم.^۱

و نیز در پاسخ سؤالات شیخ احمد بن شیخ صالح قطیفی^۱ فرموده است: من می گویم حقیقت جسم انسان مرگب است از ده مشت از خاک پالوده، مشتی از خاک فَلَکِ اطلس که از آن قلب انسان را آفریده است و مشتی از خاک فلک مُکوکب که سینه اش را از آن خلق کرده و مشتی از خاک فلک زُحل که مغز و دماغ او را از آن آفریده شده است و عقل را در آن ساکن فرموده است، و مشتی از خاک فلک مشتری که دانش خویش در آن ساکن ساخته است و مشتی از خاک فلک مریخ که پندار و همش را در آن جای داده است و مشتی از خاک فلک آفتاب که وجودش را در آن مسکن داده است و مشتی از خاک فلک زهره که

۱ - منظور عالم فاضل یکتا و شایسته شیخ احمد فرزند شیخ صالح فرزند طوق قطیفی است که در علم و عمل از علمای صاحب فضیلت عصر خود بود. او را نوشته های بسیاری است که به چهل اثر بالغ می شود از جمله جامعة السُّنَّات فی احکام الاموات و فی فرائض و المواریث و رساله ای مبسوط در اصول اعتقادی پنجگانه [و نوشته هایی دیگر] او را سؤالات مشکلی است که به شیخ احمد احسانی فرستاده است. [شرح حال او را در کتاب انوار البدین فی تراجم علماء القطیف و الأحساء و البحرین بجوید]

خیالش را ساکن آن ساخته است و مشتی از خاک فلک عطارد که فکر و اندیشه اش را بدان سکنی داده است و مشتی از خاک فلک ماه که زندگی و حیاتش را در آن ساکن داشته است و مشتی از خاک زمین دنیا که این نیروها و نفوس گیاهی و نیروهای عنصری را در آن ساکن فرموده است.

و این ده مشّت از خاک بدن آلائش است و در آن فاسد شدنی نیست و رتبه ی لطافت آن رتبه ی فلک اطلس است به خاطر شدّت یک دستی و فاسد نشدنش ولی اگر این خاک جمع آوری شود و به گونه ای طبیعی پالوده شود، بی آن که قهر و اجباری باشد، این قبضه های خاک به همان گونه ای از بالا به پایین رتبه بندی خواهند شد که الآن بدان گونه اند و به طور خلاصه مثلاً زید بیمار می شود و در نهایت درجه ضعیف می شود، ولی هنوز زید است؛ به خاطر اینکه آنچه از او به تحلیل رفته است آن چیزها و خوردنی هایی بوده است که به این ده مشّت خاک خالص افزوده

شده است و به همین گونه هم زید می‌گردد و متعفن می‌شود و یا چاق و بسیار چاق می‌شود و هنوز زید است برای این که بر آن خاک ها چیزی اضافه نشده است و آنچه افزوده شده است از غذاهایی است که از جنس آن قبضه های خاک نیست برای این که اگر تو براده های طلا را برداری و به خاک هایی شبیه آن مخلوط کنی و با مخلوط آنها چیزی بسازی، درخشش و سیمای این شیء ساخته شده فقط به آن تکه های طلا مربوط است و همین طور زیبایی آن، پس زمانی که این هیئت و ساختار را شکستی و آنچه از طلا در آن است را جدا کردی، سپس آن را با خاکی دیگر در آمیختی و عین همان شکل قبلی را با این مخلوط ساختی، ارزش آن ارزش شیء قبلی است و به همان چیزی مربوط است که شیء قبلی مربوط بود، بدون هیچ مغایرتی و آن شیء دوم درست همان شیء اولی است و تغییر دادن این صورت و ساختن صورت و شکلی دیگر به

ماندگاری اجزاء اصلی که دلیل ارزش و زیبایی آن
است ندارد.

بخش سوم:

چگونگی بازگشت ارواح و اجساد در روز قیامت

و در شرح شان بر عرشیه ی ملاصدرا درباره ی بازگشت ارواح و اجساد فرموده اند: پس آن گاه که خداوند عزوجل اراده به بازگرداندن انسان ها برای جزاء دادن شان نماید، بعد از زنده ساختن اسرافیل و برپا داشتش، به او امر می فرماید که دم فزع اکبر را در صور می دمد و آن نفخه ی بازپس دادن است، پس ابتدا عقل ارواح را بدان ها می دهد سپس همراه با آن روح شان را، سپس نفس شان را با آن دو (روح و عقل) همراه می کند، سپس طبیعت ارواح را به آن سه (عقل و روح و نفس) اضافه می کند آنگاه ماده های شان را و سرانجام شکل و صورت ظاهری شان را به آن ها بازپس می دهد، پس عقل و روح و نفس و طبیعت و ماده و صورت به هم می پیوندند آن سان که آنها را با هم ترکیب کرده بود، در هر شکل و

قیافه ای که خواست تو را ترکیب کرد^۱ و پیشتر از دریایی به زیر عرش که نامش (صاد) است بر روی زمین بارانی بارانیده بود آن سان که فرموده است: **ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ**^۲ یعنی صاد و قسم به قرآنی که دارای ذکر است، تا آنجا که پهنه ی زمین دریایی شده بود. پس شلاق امواج پر رخسار زمین نواخته می شود و در اثر آن اجزاء هر کسی در قبرش فراهم می شوند و به هم می پیوندند و می بالند و رشد می کنند و جسد به حالت تمامی باز می گردد که روز دفن شدن در قبر به آن حالت بوده است. پس آن گاه که ترکیب روح تمام شده به سوی قبرش پر می کشد و در داخل جسدش در می آید و قبر شکاف بر می دارد و شخص در حالی که خاک را از سرش می تکاند از قبر بیرون می شود.^۳ پایان کلام شیخ احسانی اعلی الله مقامه .

۱ - اشاره دارد به فرمایش قرآن که «فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ» [سوره انفطار آیه ۸]

۲ - سوره ص آیه ۱

۳ - شرح العرشية؛ ج ۲؛ ص ۹ قاعده ی نخست از مشرق اول از مشرق دوم . مراد از معاد

وقتی که مطالب شیخ احمد احسائی را خواندی، حال بدان که مراد شیخ از جسد عنصری همان مواد غذایی کسب شده است و این که حقیقت جسم انسان در مورد مؤمن آن چیزی است که از خاک باغ های بهشت آفریده شده است و زلال و پالوده ی خاک این زمین پاکیزه و نورانی^۱ و در

۱ - در این کلام به وضوح آشکار می شود که مکان جسد عنصری زمین جرم آلود است و ماده جسد عنصری از آن گرفته شده است. و آن در تعریف همین زمین ماست که در حال حاضر بر آن زندگی می کنیم و به حسب کیمیای قدیم از عناصر چهارگانه خاک و آتش و آب و هوا تشکیل یافته است. و این عناصر در فرمایش های معصومین علیهم السلام در باب فرآیند آفرینش بسیار ذکر شده است از جمله این حدیث شریف مفضل از امام صادق علیه السلام در ضمن حدیث طولانی نقل می کند که فرمود... ما پروردگار را در شش «کون» تسبیح و تقدیس و تمجید می کردیم و هر کونی از آن ها در بلندی زمان تا آن جا بود که خدا می خواست. مفضل می پرسد آقای من این کون ها کی بوده است. امام می فرمایند: ای مفضل اما کون اول روشنایی بود و بس اما کون دوم جوهری بود و بس و اما کون سوم هوائی بود و بس و اما کون چهارم آب بود و بس و اما کون پنجم آتشی بود و بس و اما کون پنجم سایه ها بود و ذره ها در حالی که هنوز نه آسمانی بر افراشته بود و نه زمینی گسترده [هدایت کبری ص ۴۳۵]

و این عناصر چهارگانه همان است که جسد عنصری را تشکیل می دهد، و با از هم گسستن آن عناصر، جسد عنصری هم از هم می گسلد، پس آن از زمین جرم گرفته است و بدان بر می گردد، و این عناصر با جسد اصلی به هنگام آفرینش جسد اصلی در بطن مادر، در آمیخته می شوند. آن سان که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند: (نیروی که اصلش طبیعت های چهارگانه اند، آغاز ایجادشان، هنگام ریختن نطفه است، محل قرار آن ها کبد است ماده اش از لطایف غذاهاست کارش بالید و افزوده شدن است و سبب جدا شدنش اختلاف تولد یافته هاست، پس آن گاه که جدا شد، به آن چه که از آن آغاز شده بود، بر می گردد. برگشتنی همراه با آمیزش، نه برگشتنی مجاورت گونه) و این وضعیت از راه خوردن

مورد کافر از خاک جهنم است و پالوده ی خاک این زمین خبیث و تاریک . بعد از این که در

حاصل می شود یعنی از خلال تغذیه ی مادر برای جنین حاصل می شود و بعد از به دنیا آمدن نیز، به طور مستمر افزون می شود، تا وقتی که انسان می میرد آن گاه به اصلش یعنی زمین ناپالود و جرم دار بر می گردد برگشتی درهم آمیختنی و نه از جنس مجاورت و کنار به کنار واقع شدن و جسد بر گرفته شده از زمین جرم دار، جسد عناصر یا جسد غذاها با جسد عنصری نامیده می شود. و این جسد از خالص عناصر است پس با تبدیل شدن آن ها جسد نیز تبدیل می شود فرقی نمی کند در زمان زیستن انسان باشد یا در زمان مردنش، و این جسد همان است که با جرم جسد عنصری پوشیده است و چشم ها آن را می توانند دید. چرا که جسد اصلی جسدی لطیف در غایت شفافیت است مانند هوایی که ذرات شن را با خود حمل می کند [و در اینصورت هوا به چشم می آید] و با فرو نشستن شن ریزه ها هوا به لطافت اولیه اش بر می گردد و این اندیشه در فهم و تعقل آن قدر بدیهی است که جز نادان کودک مآب در وادی دانش، کسی منکر آن نمی شود. پس سببی که من آن را هضم می کنم و در جسد من داخل می شود و در ساختار جسد به کار می رود از جسد اصلی من بیگانه است و از جنس آن نیست بلکه این سبب را وظیفه ی ساختاری معینی است در وقت و زمانی محدود، با تمام شدن زمان وظیفه خواهد رفت و جای آن را دیگری خواهد گرفت و به همین گونه دیگر غذاهایی که جسد عنصر را شکل می دهند یا به تعبیر علم نوین تشکیل دهنده ی بافت های انسان هستند و سلول های تجدید شونده ای که تشکیل می شوند و جایگزین می شوند در هر روز و اگر این بافت و سلول های تغییر کننده و جایگزین شونده در هر روز همان جسد اصلی باشند، تکلیف شرعی از آن ها ساقط می شد به خاطر این که آن چه از جسد جدا می شود عقاب و ثوابی بدان نمی رسد و آن که جایگزین می شود حق دیگری را از عقاب و ثواب دریافت می کند و این خلاف شریعت سید مرسلین صلی الله علیه و آله و خلاف عدل خداوند سبحان در میان آفریده هاست.

و خلاصه مطلب این که جسد عنصری سو و طرف حسّی جرم آلود این کون در اصطلاح جدید است و همان زمینی است که بر آن زندگی می کنیم، زمین عناصر شیمیایی که نقش آن ها در تشکیل جسد انسان عنصری و تغذیه ی اوست و این کالبد غذائی انسان روز قیامت بر نمی گردد و طرف خطاب تکلیف نیست به این معنا که عقابی بر آن متوجه نمی شود و ثوابی اخروی بدان نمی رسد « س »

هر یک از آن دو (کافر و مؤمن) دو خاک، خاک بهشت یا جهنم و خاک پالوده ی زمینی را به هم آمیخت و آنها را کاملاً ورز داد، همان انسانی حاصل می شود که مرکب از روح است و مورد خطاب تکلیف و صاحب آغاز و رستاخیز.

و اما آنچه از مواد غذایی که خاستگاهش ظاهر این زمین است جسد انسان محسوب نمی شود و فقط ابزار دیده شدن جسد و آلودگی اش در این نشئه بوده است و این همان موقعیت آمیخته بودن دو طینت مؤمن و کافر در این نشئه و دار هستند که احادیث و روایات به آن اشاره دارند.

از جمله روایاتی که دلالت دارند بر اینکه حقیقت جسد انسان از مواد غذایی نیست روایتی است که علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام آورده است که حضرت فرمودند: ان نطفة تقع من السماء الى الارض على نبة و الثمر و الشجر فتأكل الناس منه و البهائم فتجری فیهم یعنی همانا نطفه از آسمان بر زمین فرود می آید و بر گیاه و میوه

و درخت واقع می شود پس مردم و حیوانات از آن می خورند و نطفه در آنها به جریان می افتد. ^۱ و در کافی، محمد بن یحیی با اسنادش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: **إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجْرَةَ تَسْمَى الْمَزْنُ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ مُؤْمِنًا أَقْطَرُ مِنْهَا قَطْرَةَ فَلَا تَصِيبُ بِقَلْبَةٍ وَلَا ثَمْرَةً أَكَلُ مِنْهَا مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ إِلَّا أَخْرَجَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ مِنْ صَلْبِهِ مُؤْمِنًا** به راستی در بهشت درختی است که «مُزْن» نامیده می شود. آن گاه که خداوند اراده ی آفرینش مؤمنی را می کند از آن درخت قطره ای را می چکاند و مؤمن یا کافری از سبزی و میوه ای که آن قطره بر آن چکیده است نمی خورد مگر آن که خداوند از صلب او مؤمنی را بیرون می آورد. ^۲

و در محاسن برقی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: **« إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْمُؤْمِنَ**

۱ - تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۱۵ . بحار الانوار ج ۵۷ ص ۳۶۸ ح ۷۱ باب آغاز آفرینش انسان در رحم تا پایان احوالش تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۸۴ ح ۴۴ تفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۵۲

۲ - الکافی ج ۲ ص ۳۷ ح ۱ باب : آن گاه که خداوند عزّ وجلل اراده میکند که مؤمن را بیافریند. بحار الانوار ج ۵۷ ص ۳۵۸ خ ۴۴ باب ۴۱

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْكَافِرِينَ مَلَكًا فَأَخَذَ
 قَطْرَةً مِنْ مَاءِ الْمُزْنِ فَأَلْقَاهَا عَلَى وَرَقَةٍ فَأَكَلَ مِنْهَا
 أَحَدُ الْأَبْوَيْنِ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ مِنْهُ» یعنی بی گمان
 خداوند آن گاه که اراده می کند مؤمن را از مؤمن
 یا مؤمن را از کافر بیافریند، فرشته ای را مأمور می
 کند که قطره ای از آب مُزن بر می گیرد و آن را بر
 برگی می افکند، آن گاه یکی از دو پدر (مؤمن یا
 کافر) از آن می خورد پس همان (خلقت) مؤمن
 است.^۱

و در من لا یحضره الفقیه نقل می شود که از
 امام صادق علیه السلام در باره ی مرده پرسیده شد که آیا
 جسدش می پوسد؟ فرمودند: آری تا آن جا که نه
 گوشتی و نه استخوانی بماند جز آن طینتش که از آن
 آفریده شده است، آن طینت نمی پوسد، در گردش
 ایام در قبر می ماند تا دوباره انسان از آن آفریده
 شود آن سان که اولین بار آفریده شده بود.^۲

۱ - کتاب المحاسن ج ۱ ص ۱۳۸ ح ۲۲ باب ۹ ؛ بحار الانوار ج ۶۴ ص ۷۷ ح ۴ باب ۳.

۲ - من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۹۱ ح ۵۸۰ الفصول المهمة فی معرفة الأئمة ج ۱ ص

۳۴۱ ح ۳ باب ۷۴ . بحار الانوار ج ۵۷ ص ۳۵۸ ح ۴۳ باب ۴۱

بخش چهارم:

چگونگی آفرینش امامان علیهم‌السلام

و در باب آفرینش ائمه علیهم‌السلام مطلب همان است که در نهج المحجّة بخشی از آن را به طور پراکنده آورده ام. از جمله روایتی که محمد بن یعقوب به سندش از ابو بصیر نقل می کند که با امام صادق علیه‌السلام در همان سالی که فرزندش موسی بن جعفر علیه‌السلام به دنیا آمد، حج کردیم، آن گاه که در « ابواء » منزل کردیم برای ما صبحانه ای چیدند و حضرت چنان بودند که وقتی برای یاران شان طعامی حاضر می کردند فراوان و پاکیزه تدارک می دیدند در همان حال که ما مشغول خوردن بودیم، فرستاده ی حمیده از راه رسید و عرض کرد که حمیده می گوید من خود را گم کرده ام و چیزی را که منتظرش بودم، می یابم وقت زایمانم رسیده است و به من دستور داده ای که به این پسرت [در آغوش گرفتن] بر تو پیشی نگیرم. امام علیه‌السلام برخاستند و با پیک راهی شدند، آن گاه

که برگشتند، اصحاب عرض کردند: خداوند مسرورتان بدارد و ما را فدای تان سازد، چه کاری با حمیده داشتی؟ فرمود: خداوند او را سالمش داشته و مرا پسری بخشیده است که بهترین آفریده ای است خداوند در آفرینش آورده است و حمیده در مورد او خبری به من می داد که گمان داشت من آن را نمی دانم در حالی که من در آن مسئله داناتر از او بودم. ابو بصیر می گوید، عرض کردم فدای تان شوم، حمیده چه چیزی را از آن نوزاد به شما خبر داد؟ فرمود: حمیده یادآور شد که نوزاد وقتی که از بطنش متولد شد، به این حال بر زمین افتاد که دست ها بر زمین گذارده و سر بر آسمان بلند کرده بود. و من به حمیده خبر دادم که آن نشانه ی رسول الله ﷺ و نشانه ی وصی بعد از اوست. پس به من فرمود: شبی که زمان بسته شدن نطفه ی جدّم بود، آورنده ای به نزد جدّ پدرم، جامی آورد که در آن شربتی شیرین تر از آب، نرم تر از خامه، شیرین تر از عسل،

خنک تر از یخ و سفیدتر از شیر بود و آن را به پدر جدم نوشانید و فرمان به آمیزشش داد، پس ایشان با همسرش همبستر شد و نطفه ی جدم بسته شد. آن شب نیز که نطفه ی پدرم بسته شد آینده ای به نزد جدم آمد، و او را نوشانید آن سان که پدر جدم را نوشانیده بود و همان فرمانی را بدو داد که به پدر جدم داده بود، پس بر خواست و همبستر شد و نطفه ی پدرم بسته شد و آن شبی که نطفه ی من بسته شد، آینده ای به نزد پدرم آمد و او را به همانی سقاییت کرد که به پدر و جدش نوشانیده بود و به همانی فرمان داد که آنان را فرمان داده بود، پس همبستر شد و نطفه ی من بسته شد و آن شبی که نطفه ی فرزندم بسته شد، آینده ای مرا آمد آن سان که ایشان را آمده بود و همان کرد که با آنان کرده بود، پس من به علم خداوند خوشحال از آنچه که خداوند به من بخشیده بود برخاستم و همبستر شدم و نطفه ی پسر من این نوزاد، بسته شد. این شما و این پسر

به خدا که او مولای شما بعد از من است. بی گمان نطفه ی امام از همان است که به تو خبر دادم و زمانی که نطفه در رحم چهار ماه ساکن شد و روح در آن انشاء شد، خداوند تبارک و تعالی فرشته ای را بر می انگیزد که به او « حیوان » گفته می شود، پس بر بازوی راست جنین می نگارد:

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا^۱ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ^۲
 وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^۱»^۲ خبر طولانی است که به قدر نیاز از آن نقل کردیم.

پس فرمایش حضرت که پس آینده ای با شربتی الی آخر، ظاهر است در این که حقیقت جسم انسان که مورد خطاب تکلیف است و بازگشت آن جسم را خواهد بود و آن جسمی که مرکب ارواح است همان است که از خاک باغ های بهشت است با آمیزه ای از خاک پالوده ی

۱ - سوره انعام آیه ۱۱۵

۲ - الکافی ج ۱ ص ۴۳۷ ح ۱ باب موالید ائمه علیهم السلام؛ کتاب المحاسن؛ ج ۲ ص ۳۱۵ ح ۳۲. بصائر الدرجات ص ۴۶۰ ح ۴ باب ۱۲ فصلی که در آن احادیث نادر است از آن چه که با ائمه انجام می شود از باب هایی که در آنها عمود و نور و غیر آن یاد شده است.

بحار الانوار ج ۲۵ ص ۴۲ ح ۱۷ باب ۲

زمین متناسب با آن خاک بهشتی. این در مورد مؤمن است و یا از خاک جهنم است با آمیزه ای از پالوده ی متناسب زمین با آنکه برای کافر است و اما مواد غذایی که از خاک ظاهر این زمین است و دربرگیرنده ی هر دو طینت در آمیزش است جسم حقیقی انسان نیست.

بخش پنجم:

در چگونگی آفرینش مؤمن و کافر

در کافی از عبدالله بن کیسان از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی که در آن تندی و حدّتی که در بعضی از اهل ولایت دیده می شود و نرم خویی که در بعضی از مخالفین یاد شده نقل می کند که امام علیه السلام فرمودند: ای ابن کیسان، آیا نمی دانی که خداوند عزوجلّ طینتی از جنگ بر گرفته و طینتی از آتش و آن ها را به هم در آمیخته است. سپس این را از این و این یکی را از این یکی بر کشیده است پس آن چه که از امانت و حسن اخلاق و نیک رفتاری از آنان (مخالفان) می بینی، به خاطر تماسی است که با طینت بهشت داشته اند و آنان سرانجام به آن چیزی بر می گردند که از آن خلق شده اند. و آنچه که از کمی امانتداری و بدخلقی و بدرفتاری از اینان [اهل ولایت] می بینی به خاطر تماسی است که طینت آتش با آنان داشته است و اینان

نیز به همانی بر می گردند که از آن آفریده شده اند.^۱

پس فرمایش حضرت که: « پس آن دورا به هم در آمیخت» و همچنین فرمایش ایشان که: « از آن چه که با آن تماس داشته» منظور حضرت بعد از آمیزش با ظاهر این زمین است که در برگیرنده ی هر دوی آنهاست، آن سان که عقل و نقل نیز به آن دلالت دارند و همانند خبر پیشین، خبری است که کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که می فرماید: بی گمان خداوند تبارک و تعالی آن گاه که دوست بدارد که امام را بیافریند به فرشته ای امر می کند که شربتی از آب زیر عرش بر می گیرد و آن را به پدر امام می نوشاند، پس از آن امام آفریده می شود. آن گاه چهل روز و شب در شکم مادرش درنگ می کند در حالی که آوایی نمی شنود. سپس بعد از آن سخن را می شنود.

۱- الکافی ج ۲ ص ۲۷ ح ۵ باب طینت مؤمن و کافر. کتاب المحاسن ج ۱ ص ۱۳۶ ح

۲۰ باب ۷. بحار الانوار ج ۵ ص ۲۵۱ ح ۴۷ باب ۱۰

پس آن گاه که زاده شد، همین فرشته را برانگیخته می کند که بین دو دیده اش می نگارد « وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » پس آن گاه که امام پیشین رحلت کند برای امام جانشین فانوسی از نور بالا برده می شود که بدان به کردار آفریدگان می نگرد و بدو خداوند بر ضرر خلق حجت می آورد.^۱

و در خبردیگر، اگر امام رفت، آن گاه این امر اتفاق می افتد^۲

و فرمایش حضرت که: (پس چهل روز مکث می کند تا آخر فرمایش ایشان) منظورش این است که تا زمانی که نطفه است نمی شنود. پس زمانی که علقه شد و دوره به اتمام رسید یعنی از غیب به شهادت منتقل شده می شنود و

۱ - اصول کافی ج ۱ ص ۴۳۸ ح ۲ باب مولد ائمه علیهم السلام . بصائر الدرجات ص ۴۵۲ ح ۵ باب ۷ در مورد ائمه و این که اعمال در امر عمودی که برای امامان برافراشته میشود بر ایشان عرضه میشود. و آن چه که با آنان در شکم مادرانشان انجام میشود مدینه المعاجز ج ۴ ص ۲۳۳ باب معجزات امام ابو محمد (الحسن) علی ابن الحسین بن علی بن ابی طالب زین العابدین علیه السلام. بحار الانوار ج ۲۴ ص ۱۷۸ ح ۹ باب ۵۰

۲ - الکافی ج ۱ ص ۳۸۷ ح ۳ باب: مولد ائمه علیهم السلام

روح به آن تعلق گرفت یعنی نفس ناطقه، در تعلق تکوینی ذاتی، پس یقیناً نطفه ی او نسبت به علقه اش غیب است و این برای آن خاطر است که آبی که نازل می شود به تنهایی نطفه ی امام است و ماده ی جسمش نه با دگرگونی دیگری و آمیزش دومی با ماده ای از مواد غذایی، آن گونه در دیگر جانداران از انسان گرفته تا بقیه اتفاق می افتد. به همین خاطر است که بدن او را سایه ای نیست و کسی را که در پشت سرش باشد می بیند به همان گونه ای که شخص پیش رو را می بیند و اما غیر امام، به خاطر غلبه ای که آمیختن و تکرار دگرگونی دارد در همان پنهانی می ماند تا آن که صورت و شکل کامل شود. بعد از این که نطفه به علقه دگرگون شد و دگردیسی علقه به گوشت جویده و سفت شدن گوشت جویده به شکل استخوان پوشیده از گوشت پس آن گاه که چهارماه برای امام به پایان رسید روح حیوانی به آن تعلق می گیرد، همان روحی که مرکب

نفس ناطقه است. تعلقى كه به واسطه ى نفس
ناميه ى نباتى سرىان مى يابد همچون ديگر افراد
بنى آدم.

اصل نطقه ی بانو فاطمة الزهراء علیها السلام

و بدان که در بعضی از اخبار آمده است که اصل نطقه ی فاطمه علیها السلام از سیب بهشت است.^۱

اصل نطفه ی امام علی بن ابی طالب علیه السلام

و اما علی علیه السلام روایت شده است که اصل نطفه ی ایشان از خرمای تازه ی بهشتی است و من تمامی خبر را در نهج المحججة آورده ام.^۲

۱ - از امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری آمده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض شد یا رسول الله شما فاطمه علیها السلام را می بوسی و در کنار می گیری و به خود نزدیک می سازی و با او رفتاری می کنی که با هیچ یک از دختران نداری حضرت فرمودند: « ان جبرئیل علیه السلام اتانی بتفاحه من تفاح الجنة فاكلتها فتحولت ماء فی صلبی، ثم وقعت خدیجة فحملت بفاطمة فانا اشم منها رائحة الجنة » (جبرئیل برایم سیبی از سیب های بهشتی آورد که آن را خوردم و در صلبم به منی بدل شد سپس با خدیجه آمیزش کردم که در اثر آن آمیزش فاطمه را باردار شد. پس من از او [فاطمه علیها السلام بوی بهشت را می شنوم / علل الشرائع ج ۱ ص ۱۳۸ ح ۱ باب ۱۴۷، دلائل الإمامة ص ۱۴۶ ح ۵۴ روایاتی در مناقب ایشان صلوات الله علیها.

المحتضر ص ۲۳۸ ح ۳۱۹ . بحار الانوار ج ۴۳ ص ۵ ح ۴ باب ۱
۲ - نهج المحججة نسخه ی خطی ص ۵۷

بخش ششم:

بازگشت به آغاز در کیفیت آفرینش مؤمن و کافر

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: خلق المومن من طينة الجنة و خلق الكافر من طينة النار یعنی بی گمان خداوند مؤمن را از طینت بهشت آفریده است و کافر را از طینت آتش^۱ و در محاسن برقی به سندش از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «المومن اخو المومن من ابيه و امه یعنی، مؤمن برادر مؤمن است از پدر و مادر برای این که خداوند طینت هر دو را از هفت آسمان آفریده است که از طینت باغ های بهشتاند. سپس تلاوت فرمود رحماء بینهم یعنی مهربانان میان یکدیگرند^۲ پس آیا صاحب رَحِم جز نیکی و پیوند روا می دارد؟ و در یک خبر آمده است که

۱ - الکافی ج ۲ ص ۲ ح ۲ باب طینت مؤمن و کافر؛ الفصول المهمة فی أصول الأئمة علیهم السلام ج ۱ ص ۴۱۹ ح ۲ باب ۱۰۵ . بحار الانوار ج ۶۴ ص ۸۲ ح ۷ . تفسیر نور

الثقلین ج ۴ ص ۴۰۰ ح ۹
۲ - سوره فتح آیه ۲۹

و در آن دو از نسیم رحمتش جاری ساخت^۱
 و در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت شده
 است که فرمودند: بی گمان خداوند آفریدگان را
 آفرید پس آن را که دوست داشت از چیزی آفرید
 که دوست داشت پس آن چیزی که دوست داشت
 بیافریند از طینت بهشت بود و آن را که ناخشنود
 می داشت از آن چیزی آفرید که ناخشنود می
 داشت و آنچه ناخشنود داشت که بیافریند. از
 طینت آتش و جهنم بود.^۲

و در کافی از علی بن ابراهیم از
 امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:
 خداوند آن گاه که اراده فرمود تا آدم علیه السلام را بیافریند
 جبرئیل را در آغازین ساعت روز جمعه مأموریت
 داد که به دست راستش مستی به اندازه ای که
 از آسمان هفتم تا آسمان دنیا را بالغ می شد بر

۱ - کتاب المحاسن ج ۱ ص ۱۳۳ ح ۱۱ باب ۴؛ بحار الانوار ج ۷۱ ص ۲۷۶ ح ۷ باب ۱۷
 ۲ - در مصدر مذکور حدیث را نیافتیم ولی در الکافی ج ۲ ص ۳۲ ح ۳ آمده است و نیز
 علل الشرائع ج ۱ ص ۱۴۴ ح ۳ باب ۹۷ بصائر الدرجات ص ۱۰۰ ح ۱ باب ۱۷ باب آن چه
 از میثاق که خداوند برای ولایت امامان آل محمد علیهم السلام از خلق برگرفته است.

گرفت و از هر آسمانی خاکی برداشت و مستی دیگر از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم پایین بر گرفت. پس خداوند عزوجل کلمه اش را فرمان داد تا قبضه ی نخست را در دست راستش بگیرد و قبضه ی دیگر را در دست چپش پس گل را دو نیم کرد نیمی از آن را بر زمین پاشید و نیمی را بر آسمان ها. آن گاه به آن که بر دست راست بود گفت: از تو خواهد بود، پیامبران و انبیاء و اوصیاء و صدیقین و مؤمنان و سعداء و هر کسی که کرامت و ارزشمندی اش را اراده می کنم پس بر ایشان آنچه که فرمود: واجب شد آن سان که فرمود و به آنکه در دست چپش بود گفت: از تو خواهد بود سرکشان و مشرکان و کافران و طاغوت ها و هر آن کسی که خفت و بدبختی اش را اراده کنم، پس آنان را نیز همان که فرموده بود واجب شد آن سان که فرموده بود. ^۱پس امام علیه السلام اشاره فرمودند که از هر آسمانی خاک گروهی از مؤمنین است و از هر

۱ - الکافی ج ۲ ص ۲۷ باب طینت مؤمن و کافر؛ بحار الانوار ج ۶۴ ص ۸۷ ح ۱۰ باب ۳

زمینی خاک گروهی از دور شدگان را به حسب مراتب اهل ایمان در قرب به مبدأ و مراتب اهل انکار در دوری از مبدأ، به خاطر این که هر جسمی پسماند روحش و ظاهر و تنزل آن است و این که در هر آسمانی بهشتی است والاترین بهشت عدن است که زمینش کرسی سقفش عرش الرحمن است و از آن بهشت محمد و آلش و انبیاء آفریده شده اند آن سان که روایات معصومین (علیهم السلام) بر آن دلالت دارند. پس بهشت ها هشت بهشتاند و در هر زمینی طبقه ای از آتش هاست که پایین ترین آن جهنم است پس آتشها هم هفت آتش می شوند.

و در کافی از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی آمده است که فرمودند: و ان الله عشر طینات ، خمس من الجنة و خمس من الارض و فسر الجنان ، و فسر الارض یعنی خداوند را ده طینت است، پنج طینت از بهشت و پنج طینت از زمین و بهشت ها را

تفسیر فرمود و زمین را تفسیر فرمود.^۱
 و در خبر از ابو صامت از امیرالمؤمنین علیه السلام است
 که فرمودند: طین الجنان جنة العدن و جنة الماوی
 و جنة النعیم و الفردوس و الخلد و طین الارض مکه
 و المدينة و الکوفة و بیت المقدس و الحائر یعنی
 گل بهشت ها جنت عدن و جنت الماوی و جنت
 النعیم و فردوس و خلد است و گل زمین مکه و
 مدینه و کوفه و بیت المقدس و حائر (حسینی).^۲

۱- الکافی ج ۱ ص ۴۴۱ ح ۳ باب آفرینش بدنهای امامان و ارواح و قلوبشان؛ بحار الانوار
 ج ۲۵ ص ۴۵ ح ۹ باب ۳
 ۲- الکافی ج ۱ ص ۴۴۱ ح ۳ باب آفرینش بدنهای ائمه علیهم السلام و ارواح و قلوبشان؛ بحار
 الانوار ج ۲۵ ص ۴۵ ح ۹ باب ۳

بخش هفتم: در چگونگی آفرینش جسم پیامبر خدا حضرت آدم علیه السلام

و در حدیث عبد الله بن سلام یهودی آمده است که عرض کرد: یا محمد، مرا از آدم علیه السلام خبر ده که از کدامین زمین آفریده شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: سر و صورتش از جایگاه کعبه و بدنش از بیت المقدس آفریده شد.^۱ و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: بی گمان خداوند آدم را از خاک گونه گون آفرید، پس سرش را از عراق آفرید و دست راستش را از بیت المقدس و دست چپش را از فارس و سینه اش را از بابل و پایش را از سرزمین هند و ترک پس برای همین است که قیافه ی فرزندان آدم گونه گون است.

بخش هشتم:

دلایل صریح در اصل جسد انسان

بنابر این اخبار طینت صراحت دارند بر این که جسد انسان از مواد غذایی که از ظاهر خاک این زمین آفریده شده اند، حاصل نیامده است. جز این نیست که جسد انسان مؤمن از علیین همراه با پالوده ی خاک باطن زمین پاکیزه آفریده شده است و جسد کافر از سجّین همراه با پالوده ی خاکی از باطن ناپاک زمین و این اخبار در نزد مسلمانان شناخته شده است و انکار ورود آنها به خاطر ثابت بودن شان ممکن نیست. آری کیفیت تنزّل طینت از عالم غیب به عالم شهود و چگونگی ظهور آن طینت از بالا دست ها در مادیات برای عقول اکثر خلق دست نیافتنی است و نیز حقیقت آمیختنی که شارع عَلَيْهِ السَّلَام بدان اشاره فرموده است که به زعم گروه بسیاری، لازمه ی مفاد این سخن جبراست و برای همین آن را کنار گذارده اند، با این بهانه که چون با

مدلول عقل سازگار نیست، پس این روایت از متشابهاتی است که به آن استناد نمی شود و عامل این کار، جز کوتاهی فهم شان از ادراک حقیقتی که معصوم صاحب حکمت علیه السلام اراده فرموده است، و عدم معرفت شان به سرّ آفرینش نیست و به همین دلیل معرفت آن از اکثر خلق برداشته شده است و جز اقرار به کلیّات آن تکلیفی ندارند؛ چرا که این معرفت خاصّ الخاصّ است آن سان که فرمایش خداوند بدان جاری است که: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» یعنی سنت خداوند در میان کسانی که پیشتر گذشته اند و امر خداوند تقدیر اندازه شده است.^۱

و در فرمایش سلمان به ابوذر رضی اللہ عنہما در مورد دو قرص نان اشارتی است به چند و چون تنزل مادّیات از بالا دست ها که صاحبان خرد ناب آن را می فهمند

و انبیاء علیهم السلام از جانب خداوند تعالی برای امت هایشان احکامی را آورده اند که عالم و جاهل در [خطاب آنها] مشترکند و احکامی که [خطاب آنها] مختص دانشوران است پس احکامی که سائر امت در آنها شریکند، بدون تکلیفی در شناخت حقیقت آن ها برای بیشتر اهل تکلیف، اصول دین مانند توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد جسمانی است و تکالیف عمومی، مانند نماز، زکات، حج، غیر آن است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: **بُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ حَتَّى يَشْهَدُوا إِلَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِي رَسُولُ اللَّهِ يَعْنِي وَ مِنْ بَه سَوِي مَرْدَمِ مَبْعُوثِ كُشْتَمِ تَا شَهَادَتِ دَهْنَدِ كِه جَزَ اللَّهُ مَعْبُودِي نِيَسْتِ وَ مِنْ پيامبر خداوندم و در بعضی از روایات و یقیموا الصلاة و یحجّوا البيت یعنی نماز پیا دارند و حج خانه ی خدا به جای آورند.**

و اما احکامی که معرفت آنها مختص علماست، از قبیل تکالیف قلبی و تفصیل اعتقادات و تهذیب نفس از رذائل اخلاقی است و متخلّق ساختن آن به

اخلاق خدایی، که اولیاء حضرتش بدان فراخوانده اند. بنا بر این از دانشوران انتظاری است که از غیر آنان نیست. امام علیه السلام فرمودند: « یغفر للجاهل سبعون ذنباً قبل أن یغفر للعالم ذنب واحد » یعنی برای جاهل هفتاد گناه بخشیده می شود، پیش از آن که برای دانشمند، گناهی بخشوده شود.^۱

و پیامبر صلی الله علیه و آله جمله ای فرموده اند که مضمونش این است: یا سلمان، لو عمل عملک مقدار لکفر یا مقدار لو عملک سلمان لکفر یعنی ای سلمان، اگر عمل تو را مقدار انجام دهد کافر می شود و ای مقدار اگر عمل تو را سلمان انجام دهد، کافر می شود.^۲

و بدون تردید منظور از عمل در این مقام، همان عمل قلبی یعنی اعتقاد است به خاطر

۱ - الکافی ج ۱ ص ۶۶ ح ۱ باب لزوم حجّت بر عالم و تشدید امر بر او؛ تفسیر القمی، ج

۲ ص ۴۱۶ . بحار الانوار ج ۷۵ ص ۱۹۳ ح ۷ باب ۲۳

۲ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: اند یا سلمان لو عرض علمک علی المقداد لکفر و یا مقدار لو عرض صبرک علی سلمان لکفر (ای سلمان اگر دانش تو بر مقدار عرضه شود کافر می شود و ای مقدار اگر شکیبایی تو بر سلمان عرضه شود کافر می شود الاختصاص ص ۱۱ . بحار الانوار

ج ۲ ص ۲۱۳ ح ۷ باب ۲۷

این که سلمان و مقداد در عمل جوارح با سائر امت مشترک بودند و امام علی علیه السلام نیز فرمودند: لو یعمل ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله الی أن قال: لان حدیث العلماء صعب مستعب یعنی اگر ابوذر آنچه را که در قلب سلمان است بداند او را می کشد- تا آن جا که فرمود:- زیرا حدیث دانشوران سخت سنگین است.^۱

این که در مورد سلمان از عبارت دانشمندان استفاده کرده است به خاطر این که سلمان از اهل بیت علیهم السلام محسوب می شود و امام علیه السلام اراده فرموده است که ابوذر در این مقام از دانش آموزان است بر خلاف سلمان و در روایت آمده است

۱ - راوی میگوید روزی در حضور امام سجاد علیه السلام از تقیه سخن گفتم: حضرت فرمودند: « به خدا سوگند اگر ابوذر آن چه را که در قلب سلمان بود، می فهمید او را می کشت در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله میان دو برادری جاری ساخته بود پس گمان شما در مورد سائر خلق چیست؟ بی گمان دانش دانشمند سخت و سنگین است که آن را جز نبی صاحب رسالت یا فرشته مقرب یا بنده ی مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان پرورده باشد تحملش نمی کند آن گاه فرمود: « سلمان تنها به این دلیل از دانشوران گشت که او مردی از ما اهل بیت بود برای همین او را از علماء منسوب داشتم.» اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۵ ح ۲ باب آن چه از احادیث سخت و سنگین معصومین علیهم السلام روایت شده .است بصائر الدرجات ص ۴۵ ح ۲۱ باب این که امامان آل محمد علیهم السلام سخت و سنگین است.

که: ما دانشمندانیم و شیعیان ما دانش اندوزان و فراگیران هستند^۱ و احادیث درجات ایمان به نزد علماء شیعه مشهور و شناخته شده است.

۱ - بصائر الدرجات ص ۲۹ ح ۴ باب ۵ این که مردمان بر سه دسته صبح می کنند دانشمند و فراگیر و بی مقداران و این که امامان آل محمد علیهم السلام همان دانشورانند و شیعه شان فراگیران و بقیه مردم بی مقداران

بخش نهم:

چگونگی بازگشت جسم انسان در روز قیامت و حقیقت آن

وقتی آنچه تقدیمت شد را فهمیدی، حال بدان که آن چیزی که مسلمانان بر آن اجماع دارند، بلکه اهل آیین های آسمانی بر آن اجماع دارند، این است که اهل تکلیف را بازگشتی در روز قیامت است. یعنی بازگشت ارواح در کالدها و توقف شان در آن عالم به همان هیئت و قیافه ی دنیوی شان. این چیزی است که به قائل شدنش موظف اند و اقرارش بر ایشان واجب است، پس هر کسی که آن را انکار کند ضرورتی از دین را انکار کرده و کافر می شود؛ ولی چگونگی بازگشت و حقیقت جسم معاد را اجماعی در گفتار اهل اسلام^۱ و دیگر ادیان آسمانی نیست؛ بلکه در

۱ - بلی این اجماع نزد فلاسفه و متکلمین اسلامی و نیز ادیان آسمانی، دیگر بدست نیامده، اما نزد شیعه ی جعفری اثنا عشری چنین اجماعی وجود دارد و بسیاری از علماء بدان پرداخته اند که نمونه ای از آن ها این موارد است.

۱ - علامه (ره) در شرح الیاقوت می نویسد: همه ی مسلمانان بر بازگشت اجساد اتفاق

دارند، بر خلاف فلاسفه و بدان که بازگشت دو معنا دارد:

اول جمع شدن اجزاء و به هم پیوستن شان بعد از پراکندگی و گسست .

و دوم وجود بخشیدن به آنها بعد از عدم ساختشان

۱) و در این جا علامه تاکید دارد به بازگشت اجزاء ملموس بعد از گسیختن شان و این برخلاف باور مشائیین از معاد و اعتقاد آن هاست و علامه صحبت از اتفاق بین مسلمانان دارد غیر از فلاسفه یعنی آنان و جماعت فلسفی شان به این مسئله اشکال کرده اند . حق الیقین فی معرفة اصول الدین ص ۳۳۹)

۲) محقق دوانی رحمته اللہ علیہ در شرح العقائد العضدیة می نویسد: و معاد یعنی معاد جسمانی چیزی است که مطلق اهل شرع بدان معتقدند چرا که اعتقاد به آن (معاد جسمانی واجب است و کسی که آن را انکار کند کافر شمرده می شود حتی به اجماع پیروان آیین های سه گانه (اسلام مسیحیت و یهود) و شهادت آیات قرآن به این موضوع در جاهای متعدد به گونه ای است که تاویل بردار هم نیست مانند این آیه که « **أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ - الا قوله - بكل خلق علیم**» (آیا انسان نمی بیند که ما او را از نطفه ای آفریده ایم و او بعد از آن دشمنی آشکار است تا این آیه که او به هر آفرینشی داناست.) سوره ی یس آیه ۷۷

مفسرین میگویند که این آیه در باره ابی بن خلف که با پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سر ستیز داشت، نازل شده است. او استخوانی آورد که پوسیده و پودر شده بود آن را با دستش ریز کرد و گفت ای محمد آیا گمان داری که خداوند این را بعد از این که گرد شد، زنده می کند؟

پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پاسخ داد: آری و تو را بر می خیزاند و در آتشت می افکند و این از آن چیزهایی است که رگ و ریشه ی تاویل را به طور کامل از جا می کند. و برای این است که امام فرموده اند: انصاف این است که جمع بین ایمان بدان چه که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آورده است و بین انکار معاد جسمانی ممکن نیست. ... تا آخر»

و در این جا تأکید صریحی است از محقق دوانی به بازگشت بدن قابل لمس بدون تاویلی در این مطلب و این که چنین اعتقادی ضروری است و منکر آن به اجماع مسلمانان کافر محسوب می شود.

۳) و سید عبدالله شبر در متن صفحه کتابش می گوید: و چگونه می شود در حالی که قائل بودن به معاد جسمانی از آن مواردی است که جمیع پیروان آیین های آسمانی [بدان اتفاق دارند و آن از ضروریات دین است که منکرش خارج از شمار مسلمانان است و آیات کریمه در این مورد آن قدر روشنند که عقل تاویل آن ها را نمی پذیرد. و احادیث در آن باب

این موضوع اختلاف دارند تا آنجا که برخی قائل

به تواتر رسیده اند به گونه ای که رد ایراد گرفتن بر آن ها ممکن نیست و این مطلب را اکثر ملحدین فلاسفه با تمسک به اصل فلسفی امتناع اعاده ی معدوم، نفی کرده اند و دلیلی بر آن اقامه نکرده اند و برهان قانع کننده ای در آن جا ارائه نکرده اند بلکه یک بار در مانند این مطلب عظیم و امر مشخص در مقابله با آیات قرآنی و احادیث متواتر معصومین علیهم السلام به «بدیهی بودن این اصل» تمسک بسته اند و دیگر بار به شبهات پوچ و توخالی سست تر از خانه ی عنکبوت دست یازیده اند «که سست ترین خانه هاست»

وعقل و نظر صریح حکم به معاد می دهد چرا که اگر معاد و جزاء واجب نباشد تکلیف عبث خواهد بود چرا که واقع ساختن در مشقت تکلیف بی هیچ اجر و جزا و ثوابی بیهوده و عبث است بلکه ظلم آشکار است و حکمت را نفی می کند و این محال است. و اگر معاد نباشد ظلم های بندگان بی پاسخ می ماند و اهل نیکی با تبهکاران یکی می شوند و خون ها ضایع می شوند و ثمره و بهره ای برای فرستادن پیامبران نمی ماند و وعده و وعید دادن و ترغیب و تهدید کردن ارزشی نخواهد داشت. و افضل انبیاء با اشقی الاشیاء در برتری یکی می شوند چرا که آن چه در این زندگی نزدیک از راحت و سختی و فقیر و غنا و مرض و صحت واقع می شود جزایی ندارد. بکله آن ها امتحان و ابتلاء هستند. آن سان که خداوند تعالی فرموده است: «مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامینتان در عمل نیکوکارترید...» تا آخر.

آری این همان سید عبدالله شبر است که به شکلی قاطع بدون هر گونه تأویلی به بازگشت جسد ملموس دنیوی تصریح دارد، همان کالبدی که ثواب و عقاب بر آن است و گوینده ی سخن از اندیشه مشائیشان که بر مبنای قاعده ی امتناع اعاده ی معدوم بنا شده است با عنوان ملحدین یاد کرده است.

۴) و شهید ثانی رضوان الله علیه می گوید: اصل پنجم: معاد جسمانی است که قاطبه ی مسلمانان بر اثبات آن اتفاق دارند و فلاسفه راه نفی و انکار آن را پیموده اند و قائل به معاد روحانی گشته اند و مراد از اول ... «تا آن جا که می گوید:» و همچنین این مطلب به عاد خود بدن، دلالت دارد، [شهید، ثانی، حقائق الایمان معاد جسمانی ص ۱۵۹، ۱۶۲

پس کجا بدن قابل لمس، برگردانیده نمی شود آن گونه که بر محققین شیعه نسبت میدهند؟ آری با قواعد فلسفی آنان همچون محال دانستن بازگرداندن عین معدوم بازگرداندن صورت نزد آنان فقط شامل مشخصات می شود و بدن قابل لمس را شامل نمی شود علیرغم این که اعتقاد مسلمانان از جمله میرزا موسی قدس سره بر آن است بر خلاف اشکال کنندگان مشائی که آفرینش بدنی جدید را قائلند و تناسخی را که مخالف شریعت است.

به این موضوع شده اند که ارواح در بدن هایی غیر از بدن هایی که در دنیا بوده است بر می گردند. و این قول به گروهی از اهل اسلام نسبت داده شده است.

شیخ بهائی^۱ در کتاب اربعینش در ردّ اهل تناسخ می نویسد: و انکار ما بر تناسخیّه و کافر دانستن شان فقط به خاطر قائل بودن آنها به انتقال روح از یک بدن به بدنی دیگر نیست؛ چرا که معاد

۵) و خواجویی گفته است: مانند این اخبار برای دفع شبهات ملحدینی وارد شده اند که معاد جسمانی تأکید شده در آیات و احادیث متواتر را نفی می کردند، معاد جسمانی که از ضروریات دین است و انکار آن به اتفاق علماء کفر به حساب میآید ... « [، خواجویی، جامع الشّتات، معاد جسمانی، ص ۷۲]

به همه ی این نظرات دانشمندان ما نگاه کن با این حال می گویند که ادعای اجماع و ضرورت بر بازگشت بدن قابل لمس دنیوی را در روز قیامت از کجا آورده اید؟ و روشن شد که ما در سخن و نقلمان اشتباه نکرده ایم به خاطر این که دانشورانی اهل تحقیق و تخصصیم رو در رو با کوبیدن و آزار خرده گیرانی تازه کار که تنها آن چه را که بدیشان در درس های حکمت متعالیه تلقین می شود، حفظ می کنند بی آن که به گفتار و سخنان اجماعی بزرگان شیعه با آن منزلت والا و فرهیختگان، توجهی کنند اینجا سخنانی از دیگران نیز هست که به خاطر اختصار از آوردن آن ها صرف نظر کردیم و اکتفاء به همین مقداری که آوردیم، برای هر صاحب دیده و بصیرتی کافی است که قبول کند مجالی برای تشکیک اشکال گران در ادعای اجماع و ضروری بودن نظر معاد جسمانی وجود ندارد.

«س»

۱ - بهاء الدین محمد بن حسین عاملی . متوفی در سال ۱۰۳۰ هجری تألیفاتی بسیار دارد که از آن جمله است: کتاب توضیح المقاصد و کتاب مفتاح الفلاح

جسمانی به نظر گروه بسیاری از اهل اسلام، به همین گونه است. بلکه انکار و تکفیر ما به خاطر قائل بودن آنان به قدیم بودن نفوس است و تردّد آنان در اجسام این عالم و انکار معاد جسمانی در نشئه ی آخرت از جانب ایشان؟^۱

فخر رازی^۲ در نهایة العقول می گوید: مسلمانان قائل به حدوث ارواح و برگرداندن آنها به ابدان هستند و البتّه نه در این عالم و تناسخیه قائل به قدّم ارواح هستند و برگشتن ارواح به بدن ها در این عالم و آخرت و بهشت و جهنم را انکار می کنند و فقط به خاطر همین انکارشان کافر به حساب می آیند.^۳

۱ - علامه مجلسی این مطلب را در بحار الانوار به نقل از شیخ بهانی آورده است. جزء ششم صفحه ۲۷۸ باب ۸ احوال برزخ و قبر و عذاب و سؤالش
 ۲ - محمد بن عمر بن حسین بن حسن رازی، اشعری معروف به ابن الخطیب و فخر رازی در سال ۵۴۴ به دنیا آمد و در سال ۶۰۶ درگذشت. کتابهای بسیاری دارد از جمله مفاتیح الغیب معالم اصول دین، مباحث مشرقیه المحصل فی علم الاصول و ... [شرح حال او را در روضات الجنّات ج ۸ ص طبقات الفقهاء ج ۱ ص ۳. طبقات الشافعیة الکبری ج ۸ ص ۸۱ بخوانید.]

۳ - این مطلب را علامه مجلسی به نقل از فخر رازی در بحار الانوار جزء ۶ صفحه ۲۷۸ باب ۸ احوال برزخ و قبر و عذاب و سؤال آن آورده است.

و شکی نیست که هر کسی از اهل اسلام که قائل است به اینکه: اشیاء بین دو نفخه معدوم می شوند، منظورش این است که آن اشیاء به عدم بر می گردند؛ چنان که گروه بسیاری بر این باورند و این قول آنان را ملزم می کند به بازگشت ابدان به غیر بدن نخستین، گرچه بسیاری از قائلین به این نظریه به خاطر نادانی و بسنده کردن به ظواهر آیات و روایات به چنین چیزی ملتزم نگشته اند؛ چرا که آنان دانش را از اهلش نگرفته اند؛ پس وقتی که ثابت شد هر کسی با قائل شدن به بازگشت ارواح به بدن هایی غیر از بدن هایی دنیایی، منکر ضرورت معاد و کافر به حساب نمی آید، چگونه بستن چنین اتهامی به کسی که قائل به بازگشت ارواح به بدن های خودشان بدون هیچ تغییر و تبدیل و کاهش و افزایشی صحیح می تواند باشد؟ فقط به خاطر این که بازگشت چیزی را که از بدن ها نیست به بدن ها نفی می کند البته اگر کوری

و نابینایی دیدگان نادانان در کار نباشد و در آمدن شان به وادی گمراهان بی هیچ چراغی که بدان ره یابند و بی هیچ هدایت و کتاب روشنگری.

آری آن چه دلیل از عقل صحیح و نقل روشن و واضح بر آن قائم است و اعتقاد به آن بر همگی امت واجب است، این است که بازگشت مربوط به جسدی است که روح در دار دنیا به آن تعلق داشت به جسد دیگری و جسد برای جزاء دیدن برگردانیده می شود؛ چرا که جسد مباشرت به اعمالی کرده است که ثواب و عقاب بر آن تعلق می گیرد و برای همین باید که بازگردد.

و منظور از جسم هم جز مرکب روح که مورد خطاب تکلیف است نیست نه ماده ی غذایی که به آن جسد بعد از ایجاد شدنش بدان پیوسته است؛ چرا که آن مواد غذایی جز حقیقت جسم به حساب نمی آید.

و بعضی از علماء با تکیه بر ظواهر بعضی از احادیث گفته اند که حقیقت جسد انسان آن

نطفه ای است که از آن آفریده شده است، شکل گیری اش در شکم مادرش بوده است.

سید نعمت الله جزائری در الانوار التعمائیة در بیان احوال مرگ می نویسد: و اما نطفه ای که از آن آفریده شده است؛ منی است و آن چه از خاک قبرش بدان آمیخته شده است، پس امام صادق علیه السلام می فرمایند: انها تخرج منه حال خروج الروح، فلذلك يغسل غسل الجنابة، و تلك النطفة و تارة تخرج من عینه كالدموع و اخرى من فيه كالزبد یعنی آن (نطفه) به هنگام خروج روح از بدن خارج می شود. برای همین است که غسل جنابت به او [مرده] می دهند و آن نطفه دفعه ای به سان اشک از چشم مرده بیرون می آید و دفعه ای از دهانش مانند کف ولی ما پیشتر گفتیم که با جمع بین اخبار، درست این است که قائل باشیم به خروج بخشی از آن و ماندن بخشی دیگر که با او در قبر هست و با او در چرخش است و همان است که وقتی قیامت

کبری^۱ برپا شود، بدنش از آن آفریده می شود . پس این اشاره دارد که مواد غذایی بلکه سایر جسدش فانی می شود و بر نمی گردد و تنها اصلش که از آن آفریده است، می ماند پس از آن همان گونه که آغاز شده بود باز می گردد آن سان که خداوند تعالی فرموده است: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» و آن سان که شما را آغاز ساخته برخواید گشت.^۲

و شکی نیست که در این مقام بی هیچ خلافی در میان مسلمانان او منکر ضرورت دین نگشته است، من فقط به این دلیل سخن او و دیگری را با همه ی دوری اش از شناخت حقیقت موضوع مورد بحث آوردم تا دانسته شود که آن چه نادانان عقب مانده، ادعا کرده اند مبنی بر این که ضرورتاً جسد انسان که به رستاخیز می آید همان جرم و آلائشی است که از آن به ماده ی غذایی

۱- الأنوار النعمانية ج ۴ ص ۲۱۶ نوری در مورد اجل و مرگ
 ۲- سوره اعراف آیه ۲۹

تعبیر می شود، بی هیچ پالودنی، خلاف ضرورت عقل و قول مسلمانان و فرمایش ائمه ی هدی علیهم السلام است، پس ضرورتی که در دین اسلام است حشر ارواح و بازگشت آنان به بدن ها در آخرت است آن سان که بحث آن در قبل آمد و گفتار اهل حق عبارت است از رجوع ارواح در بدن هایشان بعد از فانی و متلاشی شدن، بدان سان که نخستین بار آن ها را آغازیده بود.

اصل جسد انسان

اما این که اصل جسد انسان از خاک بهشت یا خاک آتش است یا از بیت المقدس یا مکه و یا غیر از آن دو؟ و این که بازگشت جسد در قیامت به حالت زمان مرگ اوست یا به حالت کودکی یا جوانی اش و درازی و کوتاهی و شکل و قیافه، امری است خارج از آنچه که پیروان ادیان آسمانی بر آن اجماع دارند، آری شریعت مطهره ی [اسلام] به تفصیل به این موضوع پرداخته است. همچنان که بخشی از آن را شنیدی و صاحبان خردی که در این باب ورود دارند از چند و چون آن آگاهی دارند و برای کسی شکی نیست که بول و مدفوع و بیشتر فضولات مانند خونی که در حجامت از بدن خارج می شود، روز قیامت همراه جسد بر نخواهد گشت و دلیل این موضوع جز این نیست که آن موارد از حقیقت جسد انسان به حساب نمی آیند وگرنه با جسد به معاد می آمدند و به ضرورت این نیز معلوم است که اجزاء مواد

غذایی پالوده شده ای که فضولات ناخالصی آنهاست، جزو حقیقت جسد انسان محسوب نمی شوند؛ اگر چه ایستایی بدن انسان با تبدلی که در این نشئه دارد، بدان ها وابسته است؛ چرا که پالوده ی مواد غذایی با نخاله و ناخالصی اش از یک سنخ و از یک ماده اند. آیا در آنچه که خداوند برای بندگان مَثَل زده است نمی نگری آن جا که حضرت ابراهیم از کیفیت معاد اجساد می پرسد و می گوید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ ۗ قَالَ أُولَٰئِكَ تُؤْمِنُ ۗ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيُظْمِنَنَّ قَلْبِي ۗ» یعنی پروردگارا، به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می سازی، خداوند فرمود: آیا ایمان نیاورده ای؟ عرض کرد: چرا ایمان آورده ام ولکن برای اینکه قلبم آرام و اطمینان بگیرد.^۱

پس ابراهیم علیه السلام چهار پرنده را سر بُرید و بعد از آنکه آنها را کوبید و در هم آمیخت، ده قسمت کرد و بر سر ده کوه نهاد، وقتی که آن چهار پرنده

را فراخواند، گوشت ها در حالی که اجزاء هر کدام پراکنده و جدا می شدند به پرواز در آمدند تا آنکه در هوا به هم پیوستند و هر بدنی به سر خود برگشت و روح در آن داخل شد ولی خونی که از پرندگان ریخته شده بود، دیگر برگشت؛ برای این که فائده ی این کار، شناختن چگونگی رستاخیز بود. با جدا و متمایز شدن اجزای هر یک از دیگری و بازگشت هر کدام به اصلش بعد از آن که با دیگران در آمیخته شده بود تا ابراهیم بداند که «أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی بی گمان خداوند به هر چیزی تواناست.^۱

و بدان سبب که بدن های پرندگان مذکور با تصفیه در این نشئه از مواد غذایی جدا نشده بود، روح شان در همان بدن ها داخل شد به خاطر اقتضائی که نشئه ی این دنیا دارد و به خاطر اینکه خداوند اراده ی جاودانه ماندن آن پرندگان را در این دنیا نداشت. و به همین گونه است آن زمانی که

خداوند به خواست برخی از پیامبران کسانی را از بنی اسرائیل که از ترس طاعون از شهر و خانه هایشان خارج شده بودند، زنده ساخت، و با آنان عَزِیزِ پیامبر علیہ السلام را بعد از میراندنش زنده ساخت، این مردگان دوباره زنده شدند و به همان بدن های جرم آلودی برگشتند که پیش تر داشتند به خاطر اقتضائی که وجود این نشئه دارد.

بخش دهم:

چگونگی برگشت بدن مردگان در زمان رجعت

و اما آن گاه که مردگان در رجعت بر می گردند نیز آن مردگان به همین شکل بر می گردند. منظورم با همین بدن های ناپالوده و جرم دار عَرَضی است و این به خاطر آن است که طینت آنان که حقیقت اجسادشان است، با خاک زمینی ممزوج و در آمیخته شده است، که ارواح آنان در آن مأوی کرده بودند. اگر مؤمن بودند که از سرزمین مکه و مدینه یا کوفه یا حائر حسینی علیه السلام یا بیت المقدس، و اگر کافر بودند از وادی برهوت یا نظائر آن از سرزمین های پلید دیگر.

بخش یازدهم: چگونگی برگشت بدن های مردگان در روز قیامت

و اما در قیامت کبری اجساد یا پالوده و زلال و نورانی بازخواهند گشت یا پالوده و سیاه و تاریک گشته به گونه ای که مواد غذایی که به آن بدن ها اضافه شده بود از آنها جدا شده باشد؛ چرا که آن مواد جزو بدن اصلی به حساب نمی آمدند و در بازگردانیدن شان فائده ای نیست.

وجه و حکمت آمیختن و مشابهت ها در این نشئه

بدان که وجه و حکمت آمیختنی که بدان اشاره رفت و مشابهت هایی که هست این است که چنین آمیختن و مشابهتی، موجب قوام و ایستایی نظام است تا آن که تکلیف در این نشئه در برابر اختیار باشد. از آن رو خداوند سبحان دو طینت را با مواد غذایی همگون در آمیخت تا مؤانست

حاصل آید و با اقامه ی حجت بر مکلفین نظام تمامی گیرد تا مبادا که کسی در انجام تکلیف مجبور و بی اختیار باشد.

پس خداوند سبحان در این نشئه مشابَهت در هر چیزی که اعمال و کردار بر آن مترتب می شود در صورت و قیافه ی ظاهر و نیز در ماده مشابَهت قرار داده است. از این روست که مؤمن را می یابی که مرتکب معاصی می شود و حرام می اندوزد و کافر را می نگری که به اطاعت دست می یازد و حلال اندوزی می کند و این نیست مگر به خاطر آمیختن مواد غذایی همگون با خاک پالوده و خالص این زمین خاک پالوده ای که جزو بدنی است که با خاک بهشت در مؤمن و با خاک آتش گاه در کافر در آمیخته گشته است. آن سان که امام صادق علیه السلام در حدیث عبدالله بن کیسان به آن اشاره فرموده است در این جمله که: طینتی از بهشت برگرفت و طینتی از آتش، پس آن دو را به تمامی درهم آمیخت آن گاه این

را از این و آن یک را از آن بیرون کشید. تا آخر حدیث؛ 'چرا که آمیختن در دو طینت آن گونه که گفتم فقط با پیوند زننده و فصل مشترک حاصل می آید و بیرون کشیدنی که موجب جدا شدن حقیقی باشد با تصفیه ی کامل از آمیزش با مواد غذایی شدنی است و تصفیه ای ناکامل و ناتمام هم خواهد بود برای آن که آمیزش با ظاهر خاک این زمین که از آن به مواد غذایی تعبیر می شود و البته با تمایز مواد اتفاق خواهد افتاد و آن هم زمانی است که قائم به حق - عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فرجه - قیام کند.

در آن روزگار مشابَهت کسانی که از مردگان که برگردانیده می شوند منحصر در قیافه و ظاهر خواهد بود برای اینکه مواد غذایی آنها متفاوت و مختلف خواهد بود بنابر این مؤمن در آن زمان جز اعمال نیک نخواهد کرد و جز حلال نخواهند اندوخت و از کافر نیز جز معصیت و کسب حرام

سر نخواهد زد به خاطر این که پیوند زننده و فصل مشترکی در کار نیست و اخبار نیز به آنچه که گفتم اشاره فرموده اند و من تنها به خاطر این که مجال بحث اقتضا نمی کند مطلب را به تفصیل نیاوردم و برای اینکه هدف اثبات اجمالی موضوع است، با آنکه اکثریت خلائق آن را بر نشناسند حتی اگر به روشنی شرح داده شود و حتی اگر عنوان دانشوری به خود گرفته باشند بلکه بسیاری از آنان مفاد بیشتر روایاتی را که از معصومین علیهم السلام وارد گردیده به خاطر ناتوانی در فهم روایت، منکر می شوند و امام علیه السلام به این معنا اشارتی فرموده است که آن را جز کسی که ریز بین و نکته سنج باشد، در نمی یابد آنجا که می فرماید: (لا يرجع الا من محض الایمان محضاً، و محض الکفر محضاً) یعنی رجعت نمی کند مگر کسی که صاحب ایمان محض باشد و یا صاحب کفر محض!

۱ - تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۳۱، بحار الانوار ج ۵۳ ص ۵۲؛ باب ۲۹ تفسیر البرهان ج ۶ ص ۳۷ ح ۵

و این جاست که تأویل فرمایش پروردگار آشکار می‌گردد: « أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » یعنی آیا کسی که در افتاده بر صورت ره می‌سپارد هدایت یافته تر است یا آن کسی که با قامت استوار و ایستاده بر راه راست و مستقیم ره می‌پوید؟^۱، پس زمانی که قیامت بر پا گردد و اهل بهشت در بهشت در آیند و اهل آتش در آتش جا بگیرند، مشابهت و همسانی در ماده و نه در صورت و قیافه نخواهد ماند؛ برای آنکه وجه تشابه و همسانی از بین رفته است. تا آنجا که در آتش کسی که در قیافه ی انسان باشد، یافت نمی‌شود و همگی در قیافه ی سگان و خوکان و بوزینگان و حشرات خواهند بود و کلام پروردگار در قرآن اشاره به آن مطلب است. « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » (یعنی و بی‌گمان ما انسان را در

نیکوترین قامت آفریدیم»^۱ یعنی صورت انسانی در ظاهر و باطن و در ادامه «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» یعنی سپس او را در فرودست ترین مقام افکندیم^۲ که همان صورت حیوانی ظاهری و باطنی است باطنی که در این آیه بدان اشاره شده است: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» آنان را دل هایی است که بدان تفقه نمی ورزند و دیدگانی است که بدان نمی بینند و گوش هایی است که با آن نمی شنوند اینان مانند چهارپایان اند، نه بلکه گمراه ترند»^۳

۱ - سوره تین آیه ۴

۲ - سوره تین آیه ۵

۳ - سوره اعراف آیه ۱۷۹

بخش دوازدهم: بحثی در حقیقت جسد انسان که به روز قیامت برگردانیده می شود

حال که آنچه با دیدگان باز پی گرفتی محقق شد، می گویم : کسی که می گوید: چرا حقیقت جسد بازگشتی انسان در روز قیامت، همان ترکیبی است که از مواد غذایی و عناصر زمین فراهم آمده است، چنین مدّعی گوییده اش را ملزم به اعتقاد به عدم معاد جسمانی می کند؛ برای این که او در حقیقت حکم کرده است که تمامی آنچه که از جسد انسانی در دوران زیستن در دنیا جایگزین شده و عوض شده است از آن موادی که قوام بدنش به آنها بوده است بر نخواهند گشت، همان موادی که ظهور بدنی که در زمان های متعدد عمر دستخوش تغییر و تبدیل بوده، بدان موادّ وابسته بوده است. مدّعی چنین باوری تنها به بازگشت بخشی از بدن انسان و نه تمامی اش اعتقاد دارد؛ چرا که تا کنون کسی

نگفته است که آنچه از بدن دفع شده و فضولات بوده، در قیامت برخواهد گشت. در حالی که زمانی آنها بخشی از مثلاً زید بوده اند، پس چنین کسی حکم به بازگشت بخشی و عدم بازگشت بخشی از بدن کرده است و این مخالف آن اعتقادی است که اهل آیین های آسمانی بر آن اجماع دارند، اعتقادی که می گوید بدن هایی که مرگب روح در دنیا بوده اند، بازخواهد گشت. صاحبان این اجماع معتقدند که تمامی بدن بازگشت خواهد داشت. اگر چه در حقیقت بدنی که مخاطب تکلیف است اختلاف دارند و بیشترشان آن را به درستی نمی شناسند و از این رو گفته اند: حقیقت جسد انسان همان نطفه است و نه غیر آن این افراد هم اعتقاد به رجوع تمامیت نطفه دارند نه بخشی از آن و نیز مدّعی این اشخاص (معتقد به رجوع بدن فراهم شده از مواد غذایی و عناصر) مخالف صریح قرآن است که می فرماید: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» یعنی آن سان که شما را آغازیده

برخواهید گشت،^۱ که این آیه تأویل آیه ی دیگر است که «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»، و به نزد ما تنها آمده اید آن سان که بار نخست آفریدیم تان.^۲

و نیز این مدّعا مخالف حکم عقل هم سو با شرع است؛ چرا که اگر جسد زید که مخاطب تکلیف بوده و مرکب روح، همان موادّ غذایی باشد، لازمه ی آن این است که در روز قیامت چندین و چندین بار زید بازسازی شود (به تعداد اعمال نیک و بدش) تا برای هر دفعه اطاعتی از او سر زده ثواب بگیرد و برای هر معصیتش عقاب شود؛ حال اگر در این حالت زید دوباره سازی و نوسازی شود، لازمه ی آن اعتقاد به تناسخ است. مثلاً اگر زید عملی از سر طاعت یا معصیت در حالت ضعف بدن و نحیفی جسمش انجام داده باشد که مستحقّ ثواب یا عقابی شده باشد،

۱ - سوره اعراف آیه ۲۹

۲ - سوره انعام آیه ۹۴

آنگاه جسمش بزرگ و چاق شده و گوشت و چربی و خون آورده باشد، اگر در حالت دوم (فربه) به قیامت بازگردد، ثواب و نعمت دریافت کردن یا عذاب و شکنجه شدن شامل کسی شده که مستحق چنین برخوردی نیست و کاری نکرده که چنین استحقاقی داشته باشد و این خلاف عدل و آن چیزی است که حکمت اقتضاء می کند و اگر در همان حالت پیشین (نحیفی) برگردد تا آنچه را که از ثواب و عقاب استحقاق دارد دریافت کند سپس گوشت و چربی و خون اضافه شده، برگردد تا آن چیزی را که تکلیف متوجه به این بدن فربه اقتضاء می کند دریافت کند و چنین جریانی برای تمامی حالات زید در دنیا اتفاق افتد بنابر این به همان تعدادی که حالات دنیوی زمان تکلیف زید در دنیا بوده او در آخرت بازسازی و نوسازی خواهد شد و این همان اعتقاد به تناسخ در روز قیامت است. تناسخی که علاوه از مسلمانان، کسی از پیروان دیگر ادیان آسمانی نیز بدان اعتقاد ندارد

و حتی باور کسانی نیز که معتقد به تناسخ در این نشئه هستند، نیست.

و اگر زیدهای همگون و پی در پی، بازسازی و نوسازی نشوند بلکه زید به یک حالت و شکل محشور شود، لازمه ی چنین اعتقادی این است که بپذیریم حقّ هر صاحب حقّ به او داده نخواهد شد و این نیز خلاف عدل است و یا ضروریات مذهب عدلیه باطل محسوب می شود؛ چرا که با این اعتقاد این مدّعا ثابت می شود که موادّ غذایی در بعضی حالات بر نمی گردند.

هم چنین می گوئیم: مواد غذایی اگر در جاندار منحصر شود، مثلا اگر انسانی فقط از گوشت انسان ها رشد کرده باشد، آیا اجزائی که تشکیل دهنده ی غذای او و از بدن دیگر انسان ها بوده در قیامت به بدن این انسان برخواهد گشت یا بدن دیگر انسان های صاحب آن موادّ ؟ اگر به این یکی برگردد، لازمه ی آن این است که معتقد باشیم بدن ماکول و خورده شده به

صاحبش بر نخواهد گشت؛ چرا که این بدن به خورنده و آکل (و نه خورده شده و مأكول) برگشته است. در این حالت ثواب و عقاب باطل خواهد شد. و نیز لازمه ی آن، اعتقاد به عدم بازگشت اجساد است؛ چرا که وقتی عدم بازگشت بخشی از اجسام مکلفین جایز باشد، چنین جوازی در کلّ اجسام نیز به طور قطع جاری و ساری خواهد بود؛ چرا که آنچه در کلّ یک چیز ایجاب آور باشد در جزء آن نیز ایجاب آور است و آنچه در کلّ آن مانع باشد، در جزء آن نیز مانع خواهد بود بی هیچ فرقی و عقل و نقل و اجماع پیروان آیین های آسمانی بدان دلالت دارد و قائل بودن به آن کفری است که شریعت ها بر بطلانش تأکید دارند و اگر این گوشت خورده شده به صاحب اصلی اش برگردد یعنی همان مأكول (خورده شده) لازمه ی آن عدم بازگشت خورنده و آکلی است که به اوامر و نواهی الهی مباشرت کرده است؛ چرا که ادّعی مدّعی این است که مواد غذایی

(حاصل از بدن انسان دیگر) خورده شده، جزو بدن (آکل و خورنده آن مواد) است، پس هر چه که در پیشتر گفتیم بدان نیز لازم می آید و برون رفت از چنین بن بستی جز با لجبازی و پافشاری بر باطل به جهل و عناد، ممکن نیست.

و نظیر آن است این که اگر تغذیه ی این انسان به گوشت حیوانات غیر از انسان باشد بی هیچ فرقی چرا که مذهب اهل حقی که کتاب الهی بدان ناطق است و شریعت پاکیزه آن را ثابت داشته این است که چونان انس و جنّ، حیوانات را نیز رجوعی است آن سان که خداوند عزّوجلّ فرموده است: **وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ** یعنی و آن گاه وحوش به حشر در آیند و فرموده است: **«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ»** یعنی و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه پرنده ای که به دو بالش در پرواز است مگر

این که آنان نیز امتّ‌هایی همسان شما هستند ما در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده ایم، سپس به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند.^۱

از آنان با ضمیر عقلاء سخن رانده و با جمع مذکر غائب، فرموده است: «محشور می‌شوند» و فرموده يُحْشَرْنَ (جمع غائب مؤنث) برای اینکه بفهماند که تمامی حیوانات دارای ادراک و شعور هستند و اینکه آنان تکلیف دارند و بدان مستحق ثواب و عقاب می‌گردند و اخبار در این باب متواتر است و آیات قرآن نیز بر آن نصّ دارد. خداوند سبحان فرموده است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» «و هیچ چیزی نیست مگر این که خداوند را به حمدش تسبیح می‌کند ولی شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید.»^۲

و اگر بگویند که حقیقت بدن انسانی که

۱ - سوره انعام آیه ۲۸

۲ - سوره اسراء آیه ۴۴

مخاطب تکلیف است تنها نطفه ای است که از آن وجود و شکل گرفته است در پاسخش می گوئیم: منظورت از این نطفه ای که مرکب روح است چیست؟ آیا نطفه ای است که از مواد غذایی بود شده است؟ یا حقیقت طینتی است که از خاک بهشت یا خاک آتش است همراه با آنچه که از پالوده ی خاک زمین بدان آمیخته شده است؟

اگر بگوئید: نطفه ی حاصل از مواد غذایی است، همان پاسخی را به او می گوئیم که با مدّعی سابق گفتیم و اگر قائل به نظر دوم باشد، پس این «قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» «گفتار حقی است که در آن تردید روا می دارند» و این همان چیزی است که عقل صحیح بر آن دلالت دارد و نقل صریح بر آن تأکید می کند. لازمه ی این آیه قائل بودن به عدم برگشت مواد غذایی در قیامت است؛ چرا که این مواد از انسان به حساب نمی آیند و تنها ایستایی و قوام بدن

انسان در این نشئه به آن موادّ احتیاج دارد و برای کسی از اهل اسلام شکی در این نیست که بدن حضرت آدم علیہ السلام آفریده و خلقتش تمام شد و روح در او داخل شد پیش از آن که چیزی از مواد غذایی خورده و اندوخته باشد یا چیزی از این موادّ در ساختار طینت او باشد و او فقط از خاک خالص آفریده شد آن سان که خدای تعالی فرموده است:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ ۖ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» بی گمان مثل عیسی نزد خدا هم چون آدم است که او را از خاکی آفرید، سپس به او گفت: باش، پس هست شد،^۱ پس جسد بازگشتی او که مخاطب تکلیف است فقط جسد اصلی است که از خاک بهشت و پالوده ی خاک باطن زمین آفریده شده است و اما مواد غذایی اضافه شده به او بعد از آن زمان که از عناصر به دست آمده اند خارج از حقیقت عناصر جسد او هستند و از این روست که به او

بازگردانیده نخواهند شد و در کالبد او بر نخواهند گشت و گمان ندارم که کسی منکر این موضوع شود که بازگشتی که به حضرت آدم علیه السلام نسبت داده می شود مربوط به جسد اصلی اوست و نه چیز دیگری و اینکه من گفتم گمان ندارم و حال آن که می دانم بسیاری از نادانان که از حکمت آن اندازه نمی دانند که دست آورد عقل شان بدان سرپا باشد، گمان دارند که از دانشمندان هستند که خداوند تعریفشان کرده است پس اگر می گفتم کسی بدان قائل نیست چنین کسانی انکار می کردند و استکبار می ورزیدند و نفوس نادان شان واداشته می شده که بگویند گوینده ی این سخن شناختی در این باب ندارد فلذا این گونه گفتم تا افراد معاند و سرکش بهانه ای برای انکار سختم نداشته باشند.

بدین گونه فرقی میان آدم علیه السلام و غیر او در این مرحله نیست و کسی قائل به چنین فرقی نشده است و اگر نادانان به ادله ی عقلی نگاهی

بیندازند و آن سان که در دیگر موارد کاوش و جست و جو می کنند در این موضوع نیز تحقیق نمایند و به اخبار معصومین علیهم السلام رجوع کنند آن چیزی که شنیدند پیش از روشن شدن و آشکار آمدن برهان در سینه هایشان سنگینی نخواهد کرد. در این صورت به حق دست خواهند یافت و آن را خواهند شناخت و خواهند دانست که جز آن باطل است ولی یکی از آنان با کودکان و زنان بزرگ شده و نشو و نما نموده و در دوران طفولیتش چیزی شنیده که در باره ی آن تحقیق نکرده و دل مشغول غیر آن نموده تا آنکه اهلیتی برای خود ادّعا نموده که نداشته است و حب ریاست و طلب دنیا او را به آنجا رسانیده که دیگر آموختن از دیگران بعد از شهره شدن به دانشوری و مرجعیّت، برایش دشوار و سنگین گشته است و حال آنکه او نادان تر است از درازگوش زبان بسته ای که در آسیایی به کار است. از پیش رو فراخوانده می شود و پشت سری را اجابت می کند و بر سر آن نیز نیست که خدا

را با دین حق دین داری کند یا ورع پیشه سازد و دنبال نادانی اش برود بلکه بی هیچ بصیرتی قدم در تاریکی می نهد.

امام علیه السلام فرموده اند: آنکه از عاقبت کار بیم دارد از فروشدن در چیزی که نمی شناسد، پای پس می کشد و هر جهل و نادانی در کاری هجوم آور شود، بینی خویش بریده خواهد ساخت»^۱.

و علاوه بر آن ما مدّعی هستیم که این موضوع که حقیقت جسد انسان مواد غذایی نیست، بدیهی است بلکه گمان ندارم که کسی این موضوع (که جسد انسان غذاهای مورد استفاده ی اوست) را ادّعا کرده باشد حتی اگر سوفسطایی باشد برای این که هر کسی بر خودش با علمی وجدانی حکم می کند که جسد او موجودی کامل و تمام است که به خویشتن او برپاست پیش از

۱ - الکافی ج ۱ ص ۴۲ ح ۲۹ کتاب عقل و جهل . تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام ص ۳۵۶ . وسائل الشیعة ج ۲۷ ص ۱۵۶ ح ۵ باب وجوب توقف و احتیاط در قضاوت و فتوی .

بحار الانوار ج ۷۵ ص ۲۶۹ ح ۱۰۹

آن که غذاهایی که در او وارد و ذخیر می شوند به او برسند و پیش از آن چه که از رشد و افزون شدن در کمّ و کیف در او تأثیر می گذارد. و هر صاحب خردی می داند که بین غذای سابق و غذایی که بعداً افزوده گشته هیچ فرقی در این نسبت نیست.

و شکی نیست که مواد این غذاها از عناصری است که با ذات و اصل او جدایی و تفاوت دارند و عناصر تشکیل دهنده ی اصل او چیزی غیر از آن غذاها هستند. آیا نمی بینی که خداوند تبارک و تعالی آدم علیه السلام را آفرید، طبایع او را در او ترکیب ساخت پیش از آنکه به چیزی از مواد غذایی، تغذیه کرده باشد و آدم پیش از آنکه از آن خوراکی ها چیزی بخورد و بپندوزد بشری کامل بود. آن گاه هم که چیزی از مواد خوراکی اندوخت آنها باز هم از حقیقت جسد او به حساب نمی آمدند با آنکه آنها از مواد ترکیب یافته از عناصر بودند. آن گاه هم که رفتند عناصر آنها هم از بین رفتند

ولی عناصر اصلی به جا بودند. علی ابن ابراهیم قمی در تفسیرش در چگونگی خلقت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام آورده است که: سپس خداوند به فرشتگان چهارگانه ی شمال و جنوب و صبا و دبور فرمان داد که گرداگرد این چکیده ی فراهم شده از گل بوزند. پس آن را مردانه تراشیدند و شکل دادند سپس فرودش آوردند و جزء کردند و از هم جدا ساختند و طبایع چهارگانه را در آن جاری کردند صفراء دم، سوداء و بلغم را دوباره ملائکه بر این گل چرخیدند که همان شمال و جنوب و صبا و دبور باشند و طبایع چهارگانه را در او به جریان انداختند. باد از طبایع چهارگانه در بدن از سوی باد شمال است و بلغم از طبایع چهارگانه از جانب صباست و تلخی از طبایع چهارگانه از جانب دبور و خون از طبایع چهارگانه از جانب جنوب است امام عَلَيْهِ السَّلَام در ادامه فرمود: پس انسان شکل گرفت و بدن کامل شد، از جانب باد، زن دوستی با او همراه شد و بلند آرزویی و حرص و از ناحیه ی

بلغم، دوست داشتن طعام و نوشیدنی و نیکی و بردباری و نرم خوئی و از ناحیه ی تلخی، حبّ و غضب و سفاهت و شیطنت و گردنکشی و سرکشی و عجله با او همراه شد و از ناحیه ی خون، دوستی تباهی و فساد و لذّت جوئی و ارتکاب حرام و شهوات به او پیوست.

امام باقر علیه السلام فرمود: این را در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام یافته ایم^۱ و این نزد علماء معلوم و مشخص است؛ اگر چه حقیقت کیفیت شکل گیری حضرت آدم علیه السلام را نیک ندانند.

و علامه ی حلّی در کتاب کشکول نامش اشاره ای به آنچه که ما گفتیم دارد، آنجا که می گوید: بدان که در این آیاتی که می آوریم راز قصد تو و راه رشد و بالندگی توست و همسان توست هر کسی که در آنها تدبّر کند و آغاز و پایانش را کشف کند. خداوند تعالی فرموده

۱ - تفسیر القمی ج ۱ ص ۶۹ . علل الشرائع ج ۱ ص ۱۲۹ ح ۱ باب ۹۶ . بحار الانوار ج ۵۸ ص ۳۰۰ ح ۷ باب ۴۷ تفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۰۹ تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۹

است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ، وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» و هر آینه ما انسان را از گل سخت خشکیده ای که از گل گندیده و سیاه شده فراهم شده بود آفریده ایم و جن را پیش تر از آتش باد سوزان آفریدیم.^۱ پس خداوند تعالی بیان داشته است که جن پیش از انسان آفریده شده است. پس زمانی آدم از عناصر به صورت خاک پدیدار شد سپس گل مخلوط با آب شد سپس در آمیزش با هوا گلی گندیده شد. گلی سخت خشکیده همچون سفال پخته با آتش شد. خداوند سبحان فرموده است: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ* وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ» «و انسان را از گل خشکیده ای سفال گونه آفریده است و جن را از شعله ی دود آلود و برافروخته ای از آتش»^۲ پس وقتی که ما مثلاً تعادل قیافه ی بشری در آدم را در نظر بگیریم

۱ - سوره حجر آیه های ۲۶ و ۲۷
 ۲ - سوره الرحمن آیه های ۱۴ و ۱۵

نہصد جزء از خاک و هفتاد جزء از آب و نه جزء از هوا و یک جزء از آتش خواهیم یافت و وقتی که معادله ی صورت بشری ابلیسی را در نظر بگیریم آن را هفتصد جزء از خاک و صد جز از آب و صد و پنجاه جزء از هوا و پنجاه جزء از آتش خواهیم یافت، پس ظاهر آدم به خاطر غلبه ی گل تاریک گشت و باطنش نورانی و باطن ابلیس به خاطر غلبه ی آتش تاریک شد و ظاهرش سوزاننده.

پایان سخن علامه ی حلّی

و من کلام علامه ی حلّی را صرفاً به این خاطر آوردم که دانسته شود آنچه که ما از عناصر جسد انسان گفتیم، در او آفریده شده است بیش از آنکه عناصر آمیخته با جسد او در اثر خورد و خوراک و اندوختنش حاصل آیند. این مطلب از مطالبی است که بر کسی از دانشمندان مخفی نیست و بلکه برای صاحبان وجدان، وجدانی است چرا که پیوسته هر چه از غذاها در جاندار باشد وقتی چیزی از آن غذاها در دگرگونی از میان می رود

چیز جدیدی جایگزین آن خواهد شد و آن غیر از چیزی است که پایایی و قوام جسد از آن جهت که اوست بدان وابسته است و شارع عَلَيْهِ السَّلَام به چنین چیزی در احکام شیر دادن و همچنین در بحث حیوان نجاست خوار اشاره کرده است و اگر آنچه می رود و آنچه بازسازی و جایگزین می شود از حقیقت جسد انسان بود، ثواب و عقاب باطل می شد؛ چرا که خداوند سبحان، کسی را که گناهی ندارد، عذاب نمی کند و جز آن چه موافق با حکمت است انجام نمی دهد آن سان که مذهب اهل حق بر آن اعتقاد استوار است؛ زیرا که ضرورتاً آنچه که جایگزین و تازه، مباشرتی در عمل موجود قبل از تجدد نداشته و آنچه که جدا شده نقشی در عمل و کارهای آن چه که تازه آمده و جایگزین شده است ندارد.

بخش سیزدهم

فهم نادانان از سخن شیخ اوحده حسائی رحمته اللہ علیہ

و بدان آن چیزی که جهال را به اهانت و ناسزاگویی به پدرم واداشته است تعبیر او از مواد غذایی به جسد عنصری است؛ زیرا آنان از مفهوم جسد عنصری برداشتی جز آن جسدی که مرکب روح و مخاطب تکلیف است ندارند. آن گونه که از پدران و مادرانشان شنیده و به خاطر سپرده اند و اگر پدرم از آنها با عنوان مواد غذایی تجدید شونده در انسان نام می برد اصل عناد به انکارش سرعت نمی گرفتند. و دست آویزی برای استفاده نمی یافتند حتی اگر جسد انسان را جز مواد غذایی نمی دانستند که انکار آن بدیشان نمی رسید، به ویژه اگر با قید تجدید شونده، می آمد، بلکه گمان ندارم که احدی از آنان آن را انکار می کرد و اگر آنان حق را طالب بودند و خانه ها را از درگاه شان داخل می شدند و دانش را از اهلش می گرفتند، می فهمیدند که مراد پدرم از جسد

عنصری، همانی است که گفتم نه عنصری که قوام بدن حقیقی انسان بدان هاست بلکه مراد از آن عنصری است که حاصل از موادّ غذایی و قوام بخش چیزی جز آن بدن اصلی است و دلیل این سخن من، مثال زدن او در گفتارش از چاق و فربه شدن است: « و اگر بگنند و چاق شود»، پس دانسته شد که آنچه که از عناصر اراده کرده است، عناصر بدن است و همچنین عناصر متمایز قبل از به هم پیوستن شان و جمع شدن شان در یکی از زاییده ها را اراده نکرده است عنصری که با پیچاندن برخی بر دور برخی دیگر جمع و پیوسته می شوند برای اینکه برای آن عناصر تعلّقی به چیزی از آن پدیده های سه گانه نیست و اما بعد از کنار هم چیدن و ترکیب با پیچاندن بعضی از آنها بر برخی دیگر از آنها مولدهای سه گانه ایجاد می شود جز اینکه در تمامی مراتب تدویر و گردش، عناصر بر پا دارنده ی وجود هر مرگبی غیر از عناصر مرگب دیگر است و اصل این

مطلب این است که اولین چیزی که خداوند سبحان آفریده است حرارتی است که اثر حرکت کونی بوده است آن گاه از انتهای آن سرما را ایجاد فرمود، آن گاه حرارت و سرما را به هم جفت کرد و از آن دو رطوبت پدید آمد و برودت با حرارت جفت شد و از آن دو یبوست و خشکی متولد شد. و آن گاه طبایع حاصل آمدند و با جفت شدن، کامل گشتند. خداوند سبحان ایجاد عناصر را اراده فرمود، بنابر این بین حرارت و زاده ی زاییده از بطنش یعنی یبوست را به هم جفت کرد و از آن دو آتش را ایجاد فرمود، سپس میان حرارت و زاده برون شده از صُلبش یعنی رطوبت جمع کرد و از آن دو هوا را ایجاد ساخت، سپس میان سرما و زاده ی زاییده از بطنش یعنی رطوبت جمع نمود و از آن دو آب را ایجاد کرد سپس میان سرما و زاده ی برون شده از صُلبش یعنی یبوست تزویج کرد و از آن دو خاک را حاصل ساخت.

آن گاه که عناصر تمام شدند، برخی از آنها را

در برخی دیگر پیچید و از آن معدن را ایجاد کرد سپس آن عناصر را در معدن پیچید و گیاه را پدیدار ساخت آن گاه آن عناصر را بر گیاه بار کرد و حیوان را ایجاد فرمود سپس انسان را.

پس عناصر هر چیزی غیر از عناصر چیز دیگر بود پس عناصر زید غیر از عناصر عمرو است و میان آن دو نسبت ذاتی وجود ندارد بنابراین این هیچ کدام از آن دو به دیگری با اتّصالی حقیقی، متصل نمی شوند و عناصر هیچ یک از آن دو با عناصر دیگری آمیزشی ذاتی نخواهند داشت همان گونه که عناصر هر چیزی از او جدا نمی شود به خاطر اینکه آن چیز از آن عناصر شکل گرفته و ترکیب یافته است، پس عناصر جسد حقیقی انسان از او منفک نمی شود؛ چرا که اگر جدا شوند اصلاً چیزی از او نمی ماند؛ آری عناصری که او از دیگری دریافت می کند و می اندوزد منظورم مواد غذایی است که از آنها با جسد عنصری یاد می شود به اصل آن عناصر بر

می گردد نه به بدنی که آنها را اندوخته بود. هر کدام در جایگاه خودش قرار می گیرد. پس اگر زید عمرو را خورده باشد، جسد زید به خود او بر می گردد و جسد عمرو به خودش و نه به جسد زید و اما آن چه حامل (حمل کننده) دو جسد بود (خاک پالوده ی بطن (زمین)، نیز بعد از جدایی به مبدأش بر می گردد و در نشئه ی آخرت بازگشت نخواهد داشت و همین طور در نشئه ی دومی که در دنیا به هنگام قیام قیامگر ﷺ خواهد بود. آن حامل (خاک پالوده ی بطن زمین) کسی که بعد از مرگ و جدایی دوباره زنده شده بر نمی گردد جز آنکه در این نشئه ناگزیر باید جسد حقیقی به همانند همان حمل کننده و حامل بر دنیوی آمیخته شود تا تکلیف کامل شود و اگر گفته شود با بازگشت عمرو به طرف زید، معاد جسمانی باطل می شود آن سان که سابقاً بیانش کردم و این خلاف ضرورت دین است و پیامبر ﷺ آن گونه که نقل شده است

وقتی عمویش حمزه را افتاده بر زمین دید، در عبارتی نزدیک به این مضمون فرمود که: لولا اخاف أن اشق علی صفیة لترکته حتی یحشر من بطون السباع و الطیر اگر بر خواهرش صفیة دلم نمی سوخت، او را به این گونه رها می ساختم تا از شکم درندگان و پرندگان به حشر برخیزد،^۲ پس محشور شدن خورده شده ها در شکم خورنده ها را مخالفی میان مسلمانان نیست و گفتار بعضی از جهال و توقف شان در مورد بازگشت آکل و مأكول (خورنده و خورده شده) و اینکه عقل آن را منع می کند و آنچه با شرع ثابت می شود منشأش

۱ - درحاشیه ی دو نسخه ی ب و ج آمده است: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لولا أن تحزن نساؤنا لذلك، لترکناه العاقبة یعنی اگر نبود که زنان مان بدین وضع محزون می شوند آن را برای عاقبت را می نهادیم» یعنی درندگان و پرندگان تا روز قیامت از شکم و چینه دان آنها محشور شود و من آن را در غیر این کتاب به شکل دیگری دیده ام (حاشیه از نویسنده ی کتاب است).

۲ - از انس روایت شده که روز جنگ احد پیامبر ﷺ بر حمزه گذر کرد و دید که او بینی اش بریده گشته و مثله شده است پس فرمود: «لولا أن تجد صفیة فی نفسها، لترکته حتی یحشره لا من بطون السباع و الطیر اگر نبود که صفیة بر می آشوبد، او را بدین شکل رها می کردم تا خداوند او را از شکم درندگان و پرندگان محشور فرماید» المصنّف ج ۸ ص ۴۲۲ ح ۲ مسأله ۱۰۶. مسند ابو یعلی ج ۶ ص ۲۶۴ ح ۳۵۶۸. اسد الغابة ج ۲ ص ۴۸.

جهل است بنا شده بر همین اصل است و برای همین بین دانشمندان به شبهه ی آکل و مأكول مشهور شده است، با اقراری که به عدم معرفت نسبت به آن دارند و اگر آنان با دیده ی بینا شده به نور هدایت می نگرستند و از اهل حق تبعیت می کردند و عباراتی را که صاحبان خرد واقعی در مورد حقیقت جسد انسان به کار برده اند، می شناختند، همان جسدی که مخاطب تکلیف است، منظور همان جسد صاحب درک و حسّاسی است که مرکب روح است می فهمیدند که آکل و مأكول هر کدام به جسد خودش بر می گردد با بازگشتی مخصوص به خودش و این که اجزاء یکی از آن دو با اجزاء دیگری آمیخته نشده است، بلکه آن اجزاء محفوظ و متمایز است به خاطر آن که قیامش با خودش است و فقط آنچه که آن دو را در ظاهر کنار هم گذارده است آن چیزی است که از مواد غذایی با آن دو مجانست داشته است . پس زمانی که مجانس برود تمایز و

جدایی شکلی به خاطر نبود جمع کننده حاصل خواهد شد. آن گاه هر کدام به اصلش باز خواهد گشت و این بازگردنده در آخرت همان جسدی است که در دنیا بوده بدون تغییری در ماده اش و بدون کاستی و فزونی در آن و تغییر تنها در صورت عرضی واقع می شود منظور همان شکل و هیئتی است که صورت جوهری ثانوی بدان ظاهر شده است. همان که با اجزاء به هم پیوسته نسبت دارد و این صورت عرضی تبدل دارد و ماده همراه با آنچه باعث قوام آن است باقی خواهد بود اگر چه در مشخصات باشد. بر این که حکم جسد در تشخیص با این عرضیات مانند حکم زمان و مکان عرضی در تشخیص است که جسد بدان ها دارد که از قوام دهنده های حقیقت جسم نیستند بلکه از وجوه تمایز و مشخص کننده های آن هستند. و این عرضیات با تبدل و تغییر مکان ها و زمان ها تبدل و تغییر می یابند بر خلاف صورتی که مناسب اجزاء تألیف دهنده است؛ چرا که آن

صورت از قوام دهنده هاست از آن رو که تألیف و چینش نام در صورت با استقامت حاصل می شود پس آن گونه که بود می ماند و برای همین گفتم جوهری ثانوی؛ چرا که آن از لوازم صورت نوعیه است منظوم ترتب اجزاء چیننده است یعنی همان مناسبت های ذاتی میان اجزاء که در قرار گرفتن بر مبنای رتبه اند، پس در اصل فانی نمی شود به خاطر بودن آن چیزی که بدان قائم است در تمام مکان هایش و لحظه های بودنش و آن معنای همراهی آن با صورت نوعیه است که جوهریت اولیه به حساب می آید. این مطلب در مورد مؤمن است و اما در مورد کافر نیز مانند عرضی متغیر می شود؛ چرا که آنها قوام دهنده ی صورت نوعی او نیستند. صورت نوعیه ای که قوام دهنده ی ماده ی او از حیث این که او، اوست. محسوب می شود و فقط در این نشئه در اثر آمیختن و آمیزش به آن پیوسته است، چیزی که پیش تر بدان اشاره کردم، پس آن گاه که

خالص شود به اصلش بازخواهد گشت و به همان صورت چینش ماده ی خبیث و سرنگون شده اش رجوع خواهد داشت آن صورتی که آیه بدان اشاره دارد: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» یعنی سپس او را به فرودست ترین در افکندیم یعنی و روایات ما به آنچه که در این دو مقام گفتم حکم می کنند.

بخش چهاردهم :

آیا صورت انسان مؤمن در روز قیامت بر خواهد گشت یا نه؟

پس در آن صورت، صورت انسانی در مورد مؤمن بر خواهد گشت؛ چرا که آن حقیقت انسان است مانده ماده به آن که آن است و به همین گونه عرض آن صورت که صورت جوهری ثانوی است یعنی مناسب اجزاء تألیف دهنده با وضعیت رتبه بندی شده است بر خلاف عرض این یعنی هیئت متمایز کننده ی آن؛ چرا که برگردنده همانند آن است، نه خود آن؛ چرا که حاصل شدن آن در بیشتر از یک موضوع در یک زمان است و بدان که صورت حقیقی انسان، یعنی قبول توحید همان که گفتیم، صورت نوعیّه است اما همراه آن که به هم پیوستن اجزاء مرکب تام از حیث اقتضاء ماده ی آن است همان ظاهر این صورت باطنی و حقیقی انسانی است.

و اما هیئت عرضی که مؤمن و کافر در آن

مشترک هستند پس همین صورت انسانی ظاهری و باطنی است؛ چرا که این صورت، صورت قبول توحید است نه خود قبول توحید و از همین رو اهل توحید هرگز در آتش داخل نخواهد شد. پس زمانی که روز قیامت شود، اهل آتش توحید را از یاد خواهند برد و بدان شناخت نخواهند داشت و تمامی لوازم آن را فراموش خواهند کرد، پس در مورد کافر جز مادّه برنخواهد گشت آن سان که گفتم. پس وقتی که یکبار گفتم صورت مؤمن خودش بر می گردد و باز دیگر گفتم همانندش بر می گردد مرادم همانی است که برایت بیان کردم، جز آن که معرفت حقیقت معنای اول بر اکثر عقلا مخفی نیست بر خلاف دومی که با وجدان معلوم می شود و عقل و نقل بر آن دلالت می کنند اما وجدان را تعبیری از آن نیست به خاطر آشکار بودنش.

و اما راه و رسم دلیل عقل به طور اجمال این است که: آن صورت فقط عرضی است و عروض

را ایستادگی نیست مگر با معروضش در همان حال بودنش، پس زمانی که اجزاء معروض از هم گسستند صورتی که عرض بود از بین می رود چرا که محل و جایگاهی که در آن برپا شود نمانده است و عرض به خودش هم امکان سرپا شدن ندارد پس زمانی که اجزاء معروض جمع شدند، برای آن صورتی از اجتماع اجزاء حاصل می آید که مانند عرض قبلی است ولی خود آن نیست و اما نقل: پس سخن خداوند تعالی که «كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» « هر گاه که پوستهایشان سوخته شود آنان را پوست هایی غیر آن جایگزین می کنیم تا عذاب را بچشند.^۱

پس در جواب امام صادق علیه السلام به ابن ابی العوجاء صراحت آشکاری است که آن جایگزین همان صورت عرضی است نه ماده آنجا که می گوید: « آن، آن است و آن جز آن است» و برای او

از خشتی که شکسته شده سپس دوباره در قالب زده شده است ، مثال آورده است.

بخش پانزدهم: دلیل بر بازگشت جسد حقیقی انسان در روز قیامت

و آنچه که دلالت دارد که حقیقتاً جسد انسان بازگشت دارد- اگر چه صورتش دچار تبدیل شده باشد. منظور همان زایل شدن کثافت و جرمی که ظاهر آن بوده است و آشکار شدن باطن لطیفش آن سان که بار اول او را آفریده بود. از جمله- فرمایش خداوند است که «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» «یعنی روزی که زمین به جز زمین بدل می شود و آسمان ها نیز»^۱، پس زمین بدل شده ی بازگشته همان زمین نخست است به دلالت فرمایش الهی که « و آسمان ها» پس زمین و آسمان ها را در حکم شریک نموده است. و از تبدیل آسمان ها در چندین جای قرآن خبر داده است که منظور آشکار ساختن باطن آن است، می فرماید: «وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» « و آن گاه که

آسمان مکشوف گردد»^۱ یعنی ظاهرش زایل گردد و از این معنا با عنوان پیچیدن تعبیر کرده است و فرموده: «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» یعنی و آسمان ها پیچیده به دست اویند.^۲

و فرموده است: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» یعنی روزی که آسمان را همانند پیچیدن طومار و اسناد کتاب ها در هم می پیچیم آن گونه که آفرینش آغازین را شروع کرده بودیم، باز می گردانیم^۳ و فرموده است: «وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» «و زمین را آشکار میبینی»^۴، یعنی مکشوف که تمامی جرم و کثافت از آن زاید شده باشد که در این آیه به آن اشاره کرده است.

«فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» «پهنه ای صاف که در آن کجی و بلندی

۱ - سوره تکویر آیه ۱۱

۲ - سوره زمر آیه ۶۷

۳ - سوره انبیاء آیه ۱۰۴

۴ - سوره کهف آیه ۴۷

نمی یابی»^۱ و این آیه که: «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسْفَتُ» «آن گاه که کوه ها از هم گسسته شوند»^۲ و امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه ی «يَوْمَ تَبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» «روزی که زمین به غیر زمین بدل می شود»^۳ فرموده است: «یعنی به زمین که بر آن گناهی انجام نشده باشد. آشکار که بر آن کوه و گیاهی نیست همان سان که اوّلین بار آن را گسترانیده بود»^۴

پس فرمایش حضرت که: «آن سان که اولین بار آن را گسترانیده بود» نصّی است بر اینکه زمین بازگردانیده شده، همان زمین گسترانیده است و نه جز آن و زمین گسترانیده نیز جز این زمین نیست. و فرمایش حضرت که: «گناهی بر آن اتفاق نیفتاده است» حقّ است چرا که گناهان را فرزندان آدم بر ظاهر این زمین مرتکب شده اند

۱ - سوره طه آیه های ۱۰۶ و ۱۰۷

۲ - سوره مرسلات آیه ۱۰

۳ - سوره ابراهیم آیه ۴۸

۴ - تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۲۵۴ ح ۵۲. بحار الانوار ج ۶ ص ۳۲۴ با تفاوت در یک واژه

و بازگشت در معاد به باطن و لطیف این زمین است، نه ظاهر کثیف و جرم آلود آن، آیا به فرمایش حضرت نمی نگری که: « در آن کوه و گیاهی نیست»، اشاره به آنچه که آیات سابق به آن تأکید داشتند. « پس آن همان است و آن جز آن است» مانند حکم اجساد در روز قیامت است و آنچه از اخبار که دلالت دارند بر اینکه روز قیامت خلأئق بر زمینی غیر از این زمین محشور خواهند شد، زمینی از نقره ی سفید و یا در بعضی دیگر با این جملات که پوسته ی زمین نانی خواهد بود که مردمان از آن خواهند خورد تا از حساب فارغ شوند معنایش همانی است که گفتم و این همان وجه جمع بین اخبار است نه غیر از آن « وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » (و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست هدایت می کند)^۱ پس بفهم اگر خداوند سبحان به قبول حق و نگریستن به دیده ی روشن

بینی و انصاف موفقیت بدارد خواهی دانست که حقیقت جسد انسان آن کثافت و جرمی که از مواد غذایی حاصل می آید نیست بلکه آن از دو قبضه و مشت است آن گونه که ائمه ی هدی علیهم السلام بر آن تأکید فرموده اند . مشتی از خاک بهشت و مشتی از پالوده ی خاک زمین برای مؤمن که این دو به شدت به هم زده شده اند تا آنکه به گل و طینتی واحد بدل گشته اند و برای کافر مشتی از خالص خاک زمین و مشتی از خاک آتش به همان گونه ترکیب پس بعد از مرگ به همین زمین برگردانیده می شوند به خاطر مناسبت یک مشت آن طینت و از آن خارج می شوند به اقتضای مناسبت مشت دیگر آن طینت و بدان که آن چه مقتضای بالندگی اجساد در قبور پیش از دمیدن در صور است همان قبضه ای است که از لطیف همین زمین برگرفته شده است و نطفه حامل آن است خداوند سبحان می فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ» « شما نشئه ی نخستین را دانسته

اید پس چرا به خاطر نمی آورید؟^۱
 و فرموده است: «خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ
 بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ» یعنی شما را از خاکی آفرید سپس
 آن گاه شما بشرهایی شدید که پراکنده می شوید.^۲
 و زمانی که ابی بن خلف جمحی به نزد
 پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمد و در آستینش جمجمه ای پوسیده
 بود که آن را انداخت تا مثلِ گرد شد و گفت: ای
 محمد، یک جسد بعد از این که این گونه شده
 است چگونه باز خواهد گشت؟ خداوند نازل فرمود
 که: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا
 هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ
 قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا
 الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» «آیا
 انسان نگریست که ما او را از نطفه ای آفریدیم
 پس آن گاه او دشمنی آشکار بود؟ و ما را مثلی زد
 و آفرینش خود را از یاد برد، گفت که چه کسی

۱ - سوره واقعه آیه ۶۲

۲ - سوره روم آیه ۲۰

استخوان‌ها را در حالی که پوسیده است زنده می‌سازد؟ بگو آن استخوان‌ها را کسی زنده می‌کند که نخستین بار آنها را پدید آورده است و او به هر آفرینشی داناست»^۱ و فرمود: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» «از آن آفریدیم تان و در آن باز می‌گردانیم شما را و بار دیگر از آن شما را خارج می‌کنیم»^۲ و نفرمود از آب و هوا و آتش.

۱ -- سوره یس آیه های ۷۷، ۷۸ و ۷۹

۲ -- سوره طه آیه ۵۵

بخش شانزدهم:

معنای تصفیه جسد انسان از مواد غذایی

پس معنای تصفیه ای که گفتیم و اراده کرده ایم همان قول متکلمینی است که با آن به شبهه ی اکل و ماکول پاسخ داده اند گرچه حقیقت جسد انسان را نفهمیده اند و آنچه را که اهل بیان علیهم السلام اراده فرموده اند ندانسته اند، پس آنان به ثبوت تصفیه برای اجساد حکم کرده اند به این خاطر که از آن گریزی نیست.

محقق طوسی^۱ در تجرید می گوید: و وجوب باقی گذاردن وعد و حکمت وجوب بعث را اقتضاء می کند و ضرورت دین محمد صلی الله علیه و آله حکم به ثبوت جسمانیت دارد با امکان بودن آن و بازگرداندن

۱ - محقق طوسی. همان نصیر الملة والدين محمد بن محمد بن حسن طوسی است که در ۱۱ جمادی الاولی سال ۵۹۷ در طوس متولد شده و روز عید غدیر سال ۶۷۲ از دنیا رفته است و در جوار امامین موسی بن جعفر و امام جواد علیهم السلام دفن شده است برای او نوشته های بسیاری است از جمله تجرید الاعتقاد. نقد المحصل قواعد العقائد و غیر آن زندگی نامه ی او را در روضات الجنات ج ۶ ص ۲۷۸. و لؤلؤة البحرين ص ۲۴۵ و الکنی و الالقب ج ۳ ص ۲۵۰ بخوانید.

اضافات مکلف واجب نیست.^۱

و شارح گفته است: سخن او که اعاده ی اضافات مکلف واجب نیست، اشاره است به پاسخ شبهه ای که می گوید: معاد جسمانی ناممکن است؛ چرا که اگر انسانی انسانی را بخورد تا آنکه خورده شده جزو بدن خورنده گردد، پس این جزء یا اصلاً بر نمی گردد که این مطلوب است و یا اینکه در هر دوی آنها بر می گردد که این محال است برای این که محال است که یک جزء در یک زمان در دو شخص متباین باشد و این با شمولش به ترجیح بلا مرجح مقصود ما را ثابت می کند و آن این است که اعاده ی جمیع ابدان به عین شان آن گونه که شما گمان دارید ممکن نیست.

و اما جواب: بی گمان معاد فقط اجزاء اصلی را که از ابتدای عمر تا پایان باقی اند در بر می گیرد نه تمامی اجزاء را به طور مطلق و این جزء

۱ - کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ص ۵۴۸ مسئله ی چهارم

اضافی انسان خورنده را، وجوبی به بازگردانیدنش نیست و این معنای قول نویسنده است، «که بازگردانیدن اضافات مکلف واجب نیست» سپس اگر از اجزاء اصلی خورده شده (مأکول) باشد که آن را در کالبد او باز می گرداند و گرنه خیر» (پایان مطلب شارح)

و محمد بن ابی جمهور احسائی صاحب المجلی در شرحش بر شرح باب الحادی عشر علامه ی حلّی آورده است که: این اجزای اصلی است که به آکل برگردانیده خواهند شد و این اجزاء اضافه به مأکول برگردانیده خواهند شد یکی از آن دو (آکل و مأکول) ضایع نخواهند شد. پس این همان معنای تصفیه ای است که ما اراده کرده ایم و این چیزی است که نزد مسلمانان در مورد آن خلافی نیست و همان مراد ما از تصفیه ی اجساد است اگر چه بیشتر آنان حقیقت این مطلب را نمی دانند، بلکه نمی دانند جز اینکه جسد انسان از مواد غذایی است. و آنچه که اصل

او است نطفه ای است که نمو آن قبل از غذا حاصل شده و آن حقیقت جسد انسان است .
 آن گونه که شارح تجرید در این جمله اش، «
 و آن باقی است از اول عمر تا آخر»^۱ بدان اشاره کرده است.

و اینان را حکم ملزم می کند به این که بمانند حال تولّدش به این بدن برگردد گرچه به آن ملتزم نگشته اند.

و من فقط کلام آنان را آوردم تا آنکه در مقابل حقّ جبهه می گیرد بدانند که آنچه را که آنان ضرورت می دانند ، خلاف ضرورت است. پس ما از تصفیه منظوری نداریم جز آن را که بدان تصریح کرده اند از آنچه که حقیقتش را ندانسته اند و گمان ندارم کسی که کمترین معرفتی داشته باشد، چیزی جز آنچه را که ما گفتیم بفهمد.
 و سخن شارح تجرید که: « سپس اگر از اجزاء

۱ - در صفحات قبل مفصلاً توضیح داده شده است.

اصلی باشد.... الی آخر»^۱ ظاهر در قائل شدن به ثبوت تصفیه در آن دو باهم است نه برای آکل فقط. بلکه به اعاده ی تمامی اجزاء آکل به او و جمیع اجزاء مأکول به خود او؛ چرا که هر کسی که قائل به بازگشت اجساد به عنوان ضرورت دین گردیده به ضرورت بازگشت تمامی جسد بازگردنده حکم نموده است نه بخشی از آن پس حکم ضرورت در اینجا همان حکم است در آنجا و همانند آن است قول به بازگشت تمامی نوع انسان، پس در آن صورت ناگزیر باید روح آکل به جسد خودش بازگردد و روح مأکول به جسد خودش.

پس بر مبنای قول به اینکه حقیقت جسد انسان همان مواد غذایی است با حکم به رجوع آن مواد، لازم می آید که قائل به خلاف ضرورت دین اسلام باشیم البته در یکی از دو حالت و آن دو یا عدم بازگشت بعضی از آدمیزادگان است مانند

۱ - در صفحات قبل مفصلاً توضیح داده شده است.

آکل مثلاً یا مأكول یا بازگشت بخشی از هر دوی آنها و هر دوی این حالت ها بر خلاف ضرورت دین است و قائل شدن به آن کفر محسوب می شود و قائل شدن به این که اصل جسد انسان همان نطفه است نیز در صورت حکم آنان به بودن به این که جسد همان مواد غذایی است. نفعی به آنان نمی رساند چرا که به بداهت^۱ حکم آن حکم آن چیزی است که بعد از رشد و نموش از مواد غذایی بدان ملحق می شود. بر خلاف کسی که قائل است به این که حقیقت بدن انسان را خداوند از خاک آفریده و طبایعش را در آن جاری ساخت و از عناصرش در آن ترکیب فرموده پس آن را مستوی و متعادل ساخته در خلقتی تمام و استوار، پس آن چه از گوشتش به تحلیل

۱ - این مطلب در حاشیه ی دو نسخه ی خطی آمده است: همچنان که اگر فرض شود که نطفه در مأكول بوده و بعد از سرپا شدن در صلب آکل در رحم منعقد گردید بدون فرقی میان این و یا بودنش از گندم مثلاً در تکوین وجود ندارد پس آن سان که در گندم باشد در گندم هم خواهد بود یا از گوشت و برای پدر آن جز این که آن گندم و ... در صلب او به نطفه بدل شده نقشی نیست. پس بفهم

برود از بدن حقیقی او نیست از آن بدنی که از قبضه‌ها و مشت‌های اشاره شده بدان‌ها باشد و فقط چیزهایی از او به تحلیل رفته است که بر این قبضه‌ها بار شده بود از آن چه که از مواد غذایی بدان‌ها پیوسته بود و از آن جسد محسوب نمی‌شد و فقط به سان لباسی است که آن را می‌پوشد و می‌کند. پس آن که بر می‌گردد بدن است، اوست بی‌هیچ افزون و کاهشی و این را هیچ لزومی که آنان را لازم می‌آید متوجه نخواهد شد.

نهایت آن چه که در این باب است این که: نادانان به خاطر آلودنشان در دریای طبیعت و پابند تقلیدی که پای دارند جز آن چه را که دیدگان‌شان مشاهده می‌کند بر نمی‌شناسند بنابر این آن چه را که از حواس ظاهری شان پنهان باشد. «بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ» درک نمی‌کنند پس انکار می‌کنند و بدان چه که احاطه به علمش

ندارند و تأویلشان بدیشان نرسیده؛ بدین گونه کسانی بیشتر از اینان بودند نیز تکذیب کردند.^۱ بدیشان می گوئیم: فرض کن که من میگویم: صبح شب است آیا بینندگان را از نور نابینا می سازد؟

و امام صادق علیه السلام فرموده است: تغییر نکند بر کسی که می داند حجّتی نیست^۲ و برای جاهل حجّتی نیست.

و شگفتی از برخی از زبان بسته گان گنگ که گفته است: صاحب این کلام نمی داند چه می گوید، به او می گوئیم: وظیفه ی من تراشیدن قافیه ها از جایگاهشان است^۳

من وظیفه ای ندارم وقتی که گاو نمی فهمد
خائن در غیر خود به طمع می دل بسته است

۱ - سوره یونس آیه ۳۹

۲ - الکافی ج ۱ ص ۹۵ ح ۱ باب حدوث عالم و اثبات پدید آورنده توحید ص ۲۹۳ ح ۴

باب ۴۲. نور البراهین ج ۲ ص ۱۳۷ ح ۴ باب ۴۲ بحار الانوار ج ۳ ص ۵۱ ح ۲۵ باب ۴۲

۳ - وظیفه ی من بر زمین زدن گردن ها از جایگاهشان است.

به خدا سوگند که حق را جز این جا نخواهد یافت

و آن را جز از این درگاه به دست نخواهد آورد
 راه ها بر او بسته اند و درها به روی او قفل شده
 اند جز کسی که به راه نجات در آید به چراغی
 از نور آل محمد علیهم السلام و در شهر از درگاه هدایت
 وارد شود. کسی که از آنان منحرف شود سرگردان
 در وادی ضلالت خواهد ماند و کسی که از آنان
 بازدارد در کوری جهالت حیران خواهد شد. «قُلْ
 هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ
 يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ
 أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَلِمَ لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ *
 وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ
 شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» پس آیا کسی که
 به حق رهنمون می شود شایسته تر که تابعش
 شوند یا کسی که هدایت نمی یابد مگر این که
 هدایتش کنند پس شما را چه شده چگونه حکم
 می کنید. و بیشتر آنان جز ظن و گمانی را پیروی

نمی کنند. به یقین گمان به چیزی از حق بی نیاز نمی کند خداوند بدان چه که انجام می دهند داناست»^۱ امام باقر علیه السلام فرموده است «بلاى مردم بر ما بزرگ است اگر آنان را بخوانیم برای ما سجده نمی کنند و اگر آنان را وانهییم جز با ما هدایت نمی یابند»^۲ «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ^ط فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» و بگو حق از جانب پروردگار شماست پس کسی که بخواهد ایمان بیاورد و کسی که بخواهند کافر شود.^۳

۱ - سوره یونس آیه های ۳۵ و ۳۶

۲ - الخرائج و الجرائح ج ۲ ص ۸۹۳ باب فی معجزات محمد ص . مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۳۳۶ باب امامت ابی جعفر الباقرع . اعلام الوری بأعلام الهدی ج ۱ ص ۵۰۸

فص ۴

۳ - سوره کهف آیه ۲۹

بخش هفدهم:

مراد شیخ احسائی از کنده شدن مواد غذایی از جسم انسان

پس کسی که به دیده انصاف بنگرد خواهد دانست که پدرم از تصفیه منظوری جز کنده شدن مواد غذایی که از آن ها با عنوان جسد عنصری نام برده، نداشته است. و مراد او این نبوده است که جسد انسان را عناصری نیست یا این که عناصر او به اصلش از عناصر بسیط بر می گردد آن گونه که نادان کوه فکر بدان گمان دارد و منظورش فقط عناصری است که از غیرش به او اضافه شده نه چیز دیگر و چگونه این گمان را دارد در حالی که در فوائد و غیر آن تصریح کرده است که هر چیزی را عناصری از جنس خود اوست حتی عقل را، بلکه برای مشیّت در تحلیل عقل به اعتبار متعلق آن آری با عنوان جسد عنصری از عناصر افزوده شده به انسان تعبیر کرده است، عناصری که با اکتساب

از مواد غذایی از غیر او حاصل می شوند، و غیر از عناصر اویند و این عبارت فتنه ای برای جاهلین گردیده و دست آویزی برای اهل عناد، و گرنه هر کسی که او را کمترین بینش و معرفتی باشند اگر قلبش مهر نشده باشد خواهد دانست که مراد او همانی است که من گفتم. چرا که قرائن گفته شده شاهدهی است بدان چه که گفتم. آیا گفتار او را نمی بینی که « زید مریض می شود ... تا آخر سخنش»^۱ و نیز این سخنش که « و بالجمله پس مثلاً زید مریض می شود و به نهایت ضعف می رسد و در عین حال هنوز زید است ... تا آخر»^۲ و یا این سخن که « بدنش که در این دنیا دیده می شود عیناً بر می گردد بدون کم و زیادی و سخنش که « وقتی که خداوند سبحان برانگیختن خلایق را اراده فرماید بر زمین آبی از دریای زیر عرش می باراند ... تا سخنش که ارواح به پرواز

۱ - در صفحه های قبل آورده شده است

۲ - در صفحه های قبل آورده شده است

در می آیند هر روحی به قبر جسدش و در آن داخل می شود ... تا آخر.^۱

و گفتارش که « جسدهایی که در آن محشور می شوند عینا همانی است که در این دنیا هست^۲ و تصریح او به این سخنش که: « پس زمانی که اعراض از آن زایل شد همان اعراضی که به جسد عنصری نامبردار است^۳ بزرگترین دلیل بر آن چیزی است که گفتم پس او از عرض و کثافت به جسد تعبیر کرده است و از تعبیر اعراض برای جسد استفاده نکرده است با اعلام به این که آن ها حقیقت جسد انسان نیستند. پس جسد نامیدن اعراض لازم نمی آورد که آن اعراض جسد حقیقی باشند.

و در گفتارش: « اجزاء جسدش در قبرش جمع می شوند تا ... و درهم آمیختنش با اجزائی این

۱- در صفحه های قبل آورده شده است

۲- در صفحه های قبل آورده شده است

۳- در صفحه های قبل آورده شده است

زمین»^۱، بزرگترین شاهد است.

و گفته اش: بلکه او به خدا عینا همان است و او غیر آن است به خاطر تصفیه و کسر و ساخت با این که در اجوبه المسائل القطیفیه بدان تصریح کرده است که مراد از جسد عنصری همان مواد غذایی است که گفتم آن جا که می گوید: « چرا که آن چه از آن به تحلیل رفته است چیزی است که از این قبضات از آکل اضافه شده است تا ... و زیادت فقط در غذاهایی است که از جنس قبضات نیست.^۲

پس کدامین عبارت واضح تر و صریح تر از این عبارت است اگر دیدگان کور نشده باشند با تکرارش این مطلب را تا آن جا که از حد اطناب نیز بیرون رفته است. و من نیز این عبارت را تقریراً و تأکیداً تکرار کردم تا شبهه ی، شبهه افکنان، دفع گردد و دژگاه معاندان بر شکند. پس

۱- در صفحه های قبل آورده شده است
۲- در صفحه های قبل آورده شده است

آیا به نظر تو کسی که قائل به این سخنان است منکر معاد جسمانی است؟ آن سان که اهل نادانی و کوتاه فکری بدان دهان گشوده اند؟

و بدان که سخن او در تشبیه عناصر عرضی انسان به رنگ لباس، آن گاه که می گوید: و اما رنگ ها همان اعراضند» و اراده می کند که: این افزونه چیزی نیست که حقیقت لباس بدان وابسته است و آن چیزی که لباس را بدان وضع کرده اند که همان پوشش بودنش باشد و همین گونه است مواد غذایی و عناصرش که تکالیف بر آن ها بار نیست و ثواب و عقاب بر آن مترتب نمی شود. آن چیزی که تکلیف بدان متوجه است حقیقت جسد انسان است منظورم معروضی که این جرم عرض آن است آن سان که سخنش آمد.

و گفتارش که « و شاید سخن علی علیه السلام ... و مضمحلّ شدن ترکیبش » ، و همچنین سخن بعدی اش « و علی علیه السلام در مورد نفس نامیه نباتیه فرموده اند» اراده کرده است که ممکن است

مراد از آن اطلاق نفس در دو موضع باشد عناصر در حال جمع شدنش در ماده ای از مواد غذایی اضافه شده به جسد اصلی چرا که آن ها مرکبی برای چند هستند که خود آن نیز مرکب روح است و ترکیب این نشئه ، رشد از آن دو بود، پس اطلاق نفس بر آن ها جایز است به خاطر آن چه که مجازاً بر آن ها مترتب گردیده پس آن ها را مجازاً نفس نامیده و از این رو گفته: « و شاید فرمایش حضرت علی علیه السلام و نگفته این مراد حضرت است « یعنی در حیوانیت حسی »

پس زمانی امام علیه السلام حکم فرموده که این نفس مضمحلّ می شود و ترکیبش از بین می رود و وجودش در این نشئه به عدم بدل می شود بعد از آن روح از جسد جدا شد ؛ حمل قول حضرت بر نفوس مجردة ممکن نیست چرا که بدون هیچ مخالفی در میان مسلمانان و پیروان دیگر آیین های آسمانی قبل از نفخ در صور ترکیب نفس مجرد از بین نمی رود و وجودش در این

نشئه عدم نمی شود. و این را حتی اهل افکار و نظرهای دیگر هم چون کسانی که به تناسخ قائلند نیز منکر نیستند.

پس واجب می شود که در این موقعیت کلام علی علیه السلام را به معنای صحیحی حمل کنیم که نفس مجرد را در اقسام آن اراده فرموده است چرا که چیزی به نفس مجردی که در آغاز بوده آمیخته نمی شود. آن سان که حضرت بیان فرموده اند در این فرمایش که: «پس آن گاه که جدا شد به آن چیزی بر می گردد که از آن آغاز شده بود بازگشت همجوار شدن، نه بازگشت در آمیختن، و آن به خاطر عدم انقطاعش از مبدأش هست.

و این فقط اثری و شعاعی از مبدء آن است و اثر به ذات مؤثر بر نمی گردد. و شعاع به خود پرتو افکن بر نمی گردد چرا که آن دو از حقیقت یکسانی نیستند. بر خلاف نفس نامیه نباتیه که از سنخ مبدء خود است. پس حضرت فرموده است: پس زمانی که جدا شد به آن چیزی بر می گردد

که از آن آغاز شده است بازگشت آمیزشی نه بازگشت هم کناری .

و سخن پدرم : از ده قبضه از صافی خاک ها پس آن چیزی است که دلیل عقلی و نقلی آن را می رساند چه کسی که شایستگی نام انسان را ندارد آن را جاهل باشد چرا که بسیاری از نادانان کسانی هستند که منکرند که افلاک را خاکی باشد و این را در درون خود بزرگ می انگارد و بر گوینده اش فحاشی می کند چرا که از خاک جز عنصر مادی را نمی شناسد و با همه ی این ها اذعان دارد که باین بهشت در آسمان است و آن که خاکش از مشک و کافور است آن گونه شرائع بدان گویا گشته اند غافل از آن چه که انکار کرده و دور از واقعیت دانسته است این به خاطر عدم تحقیق و معرفت اوست.

پس جاهل را می یابی که حکم به وجود چیزی می کند که به عدمش نیز حکم می کند به خاطر عدم درک زیر او وقتی که به عقل کوتاه

خود می نگرد آن چه را که نمی داند انکار می کند و اگر به تقلیدش و آن چه که از امثال آن از دوران طفولیتش به تسامح و اقرار به قول اهل شرع، شنیده است و جانش به آن خو گرفته است باز گردد نه از سر معرفت، اذعان خواهد کرد. پس او در نادانی اش چونان زبان بسته ای در آسیاست که از حق دلیلی را نمی شناسد و راه بدان ندارد پس آن گاه که دشمنش در مقام دشمنی او را وا دارد به این سخن پناه می آورد که بهره ی ما تسلیم است و قبول فرمایش شارع، پس زمانی که به او گفته شود و این که من می گویم قول شارع است نمی پذیرد حتی اگر اقرار کند که از صاحب شرع رسیده است و این نیست جز آن که به آن چه شنیده است و عادت کرده است، خود گرفته و مانوس شده و با همه ی این ها فکر می کند که اعتقادات او از آن چیزهایی است که دلیل بر آن رهنمون می شود.

و اینان اگر چه در صورت انسانند ولی از کسانی

نیستند که خداوند آنان را برای اقامه ی دینش و بر شناختن احکامش منظور داشته و اراده فرموده است. « وَمَا أَوْلِيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ » و اینان اهل ایمان نیستند.^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: «لیس کل من قال بولایتنا مومنًا، و انما جعلوا انسا للمومنین» « هر کسی که قائل به ولایت ما باشد که مؤمن نیست اینان فقط مانوس با مؤمنین قرار داده شده اند.^۲ و من بر این باورم که این فرومایگان شبیه مردمانی اند که تازیانه نقت بر مؤمنانند «قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا^۳ فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» «بگو همگی منتظریم پس شما نیز منتظر باشید که بزودی خواهید دانست چه کسانی یاران راه درستند و چه کسانی هدایت یافته اند.^۳

۱ - سوره نور آیه ۴۷
 ۲ - اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۰ ح ۷ باب کمی شمار مؤمن . اعلام الدین فی صفات

المؤمنین ص ۱۲۴
 ۳ - سوره طه آیه ۱۳۵

و این آخرین چیزی است که خواستم در این ما حضر بیاورم و فراغت از نوشتن این رساله در ساعت شش از شب هفدهم از شهر جمادی الآخر سال هزار و دوست و چهل و دو در محروسه ی کرمانشاهان- که خداوند از لگد کوب حوادث در امانش بدارد- حاصل شد. بعد از وفات پدرم به شش ماه و بیست و دو روز، پدرم در بیست و دوم ذی القعدة سال ۱۲۴۱ سه منزل مانده به مدینه منوره در منزلی که بدان هدیه می گویند وفات یافت و به مدینه منتقل و در بقیع زیر ناودان پشت دیواری که ائمه ی بقیع (علیهم السلام) در آن اند رو به روی بیت الاحزان خانم فاطمه زهرا علیها السلام دفن شد و این از کرامت خداوند بر او بود چرا که کسی که با حجاج شامی باشد انتقالش ممکن نمی شود ولی خداوند سبحان اراده کرده بود تا او را با مجاورت پیامبر صلی الله علیه و آله و خداندانش گرامی دارد چیزی که امرش از دشمنان دین مخفی ماند و الحمد لله رب العالمین.

منابع:

(۱) السلوك إلى الله

تألیف: السيد كاظم الحسيني الرشتي قُدْسِيهِ

سال چاپ اول: «(۱۴۲۳هـ)». و دوم: «(۱۴۲۵هـ)».

(۲) مسائل حکمیة « در جواب مسائل الشيخ

محمد القطيفي ».

تألیف: الشيخ أحمد بن زين الدين

الأحسائي قُدْسِيهِ.

سال چاپ اول: «(۱۴۲۳هـ)». و دوم: «(۱۴۲۴هـ)».

(۳) أسرار أسماء المعصومين عليهم السلام

تألیف: السيد كاظم الحسيني الرشتي قُدْسِيهِ.

سال چاپ اول: «(۱۴۲۳هـ)». و دوم: «(۱۴۲۴هـ)». و

سوم: «(۱۴۲۶هـ)»..

(۴) خصائص الرسول الأعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ والبضعة

الطاهرة عليها السلام.

تألیف: السيد كاظم الحسيني الرشتي قُدْسِيهِ.

سال چاپ اول: ۱۴۲۴هـ. و دوم: ۱۴۲۶هـ

(۵) العصمة « بحثی مفصل در عصمت پیامبران

و ائمه عليهم السلام ».

- تألیف: الشيخ أحمد بن زين الدين الأحسائي رحمۃ اللہ علیہ.
 سال چاپ اول: ۱۴۲۴ھ. و دوم: (۱۴۲۹ھ).
 (۶) أحوال البرزخ والآخرة.
 برؤية: الشيخ أحمد بن زين الدين
 الأحسائي رحمۃ اللہ علیہ.
 سال چاپ اول و دوم: (۱۴۲۴ھ. و سوم: ۱۴۲۵ھ.
 و چهارم ۱۴۲۹ھ.
 (۷) الأربعون حديثاً.
 تألیف: الشيخ أحمد بن زين الدين الأحسائي رحمۃ اللہ علیہ.
 سال چاپ اول و دوم: (۱۴۲۵ھ).
 (۸) أسرار العبادات.
 تألیف: السيد كاظم الحسيني الرشتي رحمۃ اللہ علیہ.
 سال چاپ اول و دوم: ۱۴۲۵ھ، و دوم: ۱۴۲۶ھ.
 (۹) القضاء والقدر.
 تألیف: الشيخ احمد بن زين الدين الأحسائي رحمۃ اللہ علیہ.
 سال چاپ اول و دوم: ۱۴۲۶ھ.
 (۱۰) شرح العرشية.
 تألیف: الشيخ أحمد بن زين الدين الأحسائي رحمۃ اللہ علیہ.
 سال چاپ اول: ۱۴۲۶ھ و دوم: ۱۴۲۷ھ، و سوم: ۱۴۲۹ھ).

- (۱۱) رسالة الطيب البهبهاني .
 تأليف : السيد كاظم الحسين الرشدي المرحوم .
 سال چاپ اول: ۱۴۲۷هـ ، ودوم : ۱۴۲۸هـ .
- (۱۲) الرسالة الوعائية .
 تأليف : الشيخ أحمد بن زين الدين الأحسائي المرحوم .
 سال چاپ اول و دوم: ۱۴۲۸هـ .
- (۱۳) الرسالة العلمية .
 تأليف : الشيخ على نقى بن الشيخ أحمد
 الأحسائي المرحوم .
 سال چاپ اول و دوم: ۱۴۲۸هـ .
- (۱۴) شرح رسالة التوحيد .
 تأليف : الشيخ على نقى بن الشيخ أحمد
 الأحسائي المرحوم .
 سال چاپ اول و دوم: ۱۴۲۸هـ .
- (۱۵) بدائع الحكمة . رسالة عبد الله بيك» .
 تأليف : السيد كاظم الحسيني الرشدي المرحوم .
 سال چاپ اول: ۱۴۲۹هـ .
- (۱۶) درر الأسرار - الرسالة ملا محمد رحيم خان .
 تأليف : السيد كاظم الحسيني الرشدي المرحوم .

سال چاپ اول : ۱۴۲۹ هـ) .

(۱۷) المعاد الجسمانی عند الشيخ أحمد
الأحسانی رحمۃ اللہ علیہ

تألیف : الشيخ علی نقی بن الشيخ أحمد
الأحسانی رحمۃ اللہ علیہ .

سال چاپ اول : ۱۴۲۹ هـ) .

(۱۸) شرح وتفسیر آیه : قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى .
تألیف : الشيخ علی نقی بن الشيخ أحمد
الأحسانی رحمۃ اللہ علیہ .

سال چاپ اول : ۱۴۲۹ هـ) .

(۱۹) معنی بسیط الحقیقة کل الأشياء .
تألیف : الشيخ أحمد بن زین الدین الأحسانی رحمۃ اللہ علیہ .

سال چاپ اول : ۱۴۲۹ هـ) .

(۲۰) قصة نبی الله موسى عليه السلام مع الخضر عليه السلام
تألیف : الشيخ علی نقی بن الشيخ أحمد
احسائی رحمۃ اللہ علیہ

سال چاپ اول : ۱۴۲۹ هـ) .

با آن کہ همه مسلمانان بر سر اصل معاد هم سخن اند، در پرده‌های پس از مرگ، هر یک نغمه‌ای جدا می‌سرایند؛ گاه حشر را جسمانی و روحانی می‌بینند، گاه تنها روحانی، و گاه ره به وادی تناسخ یا اتحاد با اختران می‌برند.

شیخ احمد احسانی، با تکیه بر کتاب و حدیث، به شبهات معاد جسمانی پاسخ داد و از «جسم هورقلیایی» سخن گفت؛ اما خصومت و بدگمانی برخی - چون ملا محمد تقی برغانی - او را به تکفیر کشاند و این آتش حسد و رقابت، سرانجام دامن به خون و ویرانی شیخیه زد.

آرای او، سر ناسازگاری با نظریه خیال‌پردازانه ملا صدرا داشت و در نهایت نویسنده یادآور می‌شود که آنچه از ما خواسته‌اند، ایمان به اصل بازگشت و حساب است، نه دانستن اسرار پنهان آن جهان که اختلاف درش، سزاوار تکفیر نیست.